

سفرهای مارکوپولو

ترجمه: رامین کلبانک



سفرهای مارکوپولو

ترجمهء رامین گلبانگ

انتشارات کوشش: تهران - خیابان جمهوری - کوچه مهندس الممالک
اسم کتاب: سفرهای مارکوپولو
نویسنده: مارکوپولو
مترجم: رامین گلبانگ
حروف چینی: مؤسسه مشیری. تلفن ۸۲۵۸۷۵
چاپ اول: زمستان ۱۳۶۳
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
چاپ: جواهری
حق چاپ محفوظ است.

The Book
of
Ser Marco Polo
The Venetian

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	سخن مترجم
۱۳	آغاز
۲۱	یادداشت‌های آغاز
۲۵	پیشگفتار
۴۱	یادداشت‌های پیشگفتار
۴۹	کتاب نخست
۱۰۷	یادداشت‌های کتاب نخست
۱۵۷	کتاب دوم
۲۵۵	یادداشت‌های کتاب دوم
۲۸۷	کتاب سوم
۳۲۳	یادداشت‌های کتاب سوم
۳۴۹	کتاب چهارم
۳۶۹	یادداشت‌های کتاب چهارم

سخن مترجم

برای پی‌ریزی فردایی زیبا، نیازمند شناخت پیشینه خود هستیم. سفرنامه مارکوپولو، جزو اندک کتابهایی است که در این کار می‌تواند یاریمان دهد، و این نه سخن من است که از این دانش بی‌بهره‌ام، اندیشه بسیاری از خردمندان بر این پایه استوار است. چه زیباست مشاهده تاثیر فرهنگ پارسی‌زبانان، بر کشورهای تا آن اندازه دوردست. چه بسیار به‌مکانها و شهرها برمی‌خوریم، که اگرچه در کشورهای بیگانه‌اند، اما مردمانش برای سخن گفتن از آنها، از واژه‌های پارسی سود می‌جویند. و در این میان اندیشه جستجوگر و بیدار مارکوپولو، خود نقش مهمی ایفا می‌کند.

مارکوپولو، در ایران، نامی است از دیرباز آشنا. پس سخن را کوتاه می‌کنم، و به‌نگاشتن تاریخچه زندگی او، هر چند هم کوتاه نمی‌پردازم، و این کار را به‌خود او و کتابش وامی‌گذارم.

در ترجمه این کتاب، تا آنجا که میسر بوده، کوشیده‌ام تا نگاهبان نثر روان و ساده متن کتاب باشم. در پایان هر بخش از کتاب نیز، یادداشت‌هایی آورده‌ام، تا آنانی را که خواستار دانستن بیشتر در مورد تاریخ یک سرزمین، و یا یک قوم هستند، یاری دهد، که بی‌گمان این کافی نبوده، و تنها دستاویزی است برای جستار بیشتر. با این امید که فرآورده این تلاش، کتابی باشد سودمند، و با این یقین که کاری است نه درخور چنین کتابی.

رامین گل‌بانگ

آذرماه ۱۳۶۳

آغاز

در این کتاب گونه‌های بسیاری از شگفتی‌ها را خواهید یافت، از قبیل تاریخ گوناگون ارمنستان بزرگ، ایران، سرزمین تاتارها، هندوستان، و همچنین کشورهای بسیاری که در این کتاب - همانگونه که یکی از اشراف‌زادگان و خردمندان شهر ونیز، مارکو پولو نگاشته - به نوبت، نقل می‌شود. آنچه که در این کتاب به رشته تحریر درآمده، همان است که بوسیله مارکو پولو نوشته شده، و اگرچه برخی از رویدادها را، خود به چشم ندیده، اما از قول اشخاص معتبر و راستگویی نقل کرده و ما آنچه را که دیده و یا شنیده شده، یکی پس از دیگری، بر خواهیم شمرد، با این یقین که هیچ گزارش نادرستی، به حقایق این

کتاب لطمه نخواهد زد، و هرچه که در اینجا نگاشته شده، با ایمان به صحت مضمونش نقل شده است. بدینگونه یکی از نام‌آورترین سفرنامه‌های دوران، آغاز می‌شود. این کتاب در سال ۱۲۹۸ میلادی، در حالی نوشته شد، که نگارنده‌اش، در حال اسارت بسر می‌برد. "سفرهای مارکوپولو"، با توفیقی بلا درنگ مواجه شد. این کتاب در پندار مردم قرن سیزدهم و چهاردهم، همان اثر را گذاشت که اکتشافات فضایی، در مردم قرن بیستم: در تاریخ سفرنگاری، این کتاب در زمره نوشته‌هایی چون، "اصول دریانوردی قوم انگلستان" اثر ریچارد هاکلویت^۱ (۱۵۸۹)، و کتاب "سفرهای اکتشاف" اثر کاپیتان جیمز کوک (۱۷۶۸-۸۴)^۲، دو سفرنامه کلاسیک دیگر، قرار گرفت.

مارکوپولو نخستین شخصی بود که دانش دقیق و صحیح خاور دور را به اروپا منتقل کرد. هیچان کتاب از آن رو افزون می‌شود که دانسته شود، خرده‌گیران سراسر گزارشات او را با عنوان کتابی آگنده از نیرنگ رد کرده‌اند. اگر چه، کاشفان اسپانیایی و پرتغالی کتاب او را به عنوان تکیه‌گاهی برای اکتشافات گسترده‌تر، مورد استفاده قرار می‌داده‌اند. کریستف کلمب، با کتاب "سفرهای مارکوپولو" کاملاً آشنایی داشته، و همانگونه که یکی از مفسران نوشته: "اگر چه ممکن بود کاشف دنیای جدید، این کتاب را در دست نداشته باشد، اما مطالب آن را در اندیشه، و قلبش

حفظ کرده بود. "کریستف کلمب از برخی از توصیفات مارکوپولو در مورد فلورا^۳ و فاونا^۴ی خاور، سود جسته بود تا از اینکه حقیقتاً "به هند، و هندوچین راه یافته، مطمئن شود.

مارکوپولو (۱۳۲۴ - ۱۲۵۴ م) در خانواده‌ای بازرگان و اشراف‌زاده در ونیز به دنیا آمد، پدرش نیکولو، و عمویش ماتئو، در سفری اعزامی برای بازرگانی، در شرق بودند، که او زاده شد. مادرش اندکی پس از تولد او جان سپرد. هنگامیکه مارکو پانزده ساله شد، پدر و عمویش به ونیز بازگشتند. آنان داستانهای شگفت‌انگیزی از برخوردشان با قویلای قاآن که نوه^۵ چنگیز خان بود، را به همراه آوردند. خان، بازرگانان ایتالیایی را به گرمی پذیرفت، و از آنان خواست تا تقاضایش را به حضور پاپ رسانند، او درخواست کرد که صدها تن از مسیحیان معتقد، هوشمند و آگاه به هنرهای بسیار، را به دربارش بفرستند، اشخاصی را، که توانایی بحث داشته باشند. اگر غربیان به این مهم دست می‌یافتند، آنگاه خان و تمام زیردستانش به مسیحیانی معتقد، و جان‌نثاران کلیسا تبدیل می‌شدند. از آنجا که کلیسا در صد انتخاب پاپ جدید بود، تقاضای خان به مدت سه سال به تعویق افتاد. سرانجام پاپ گریگوری دهم، دو راهب اندیشمند را همراه با مارکو، پدرش، و عمویش، روانه کرد. مارکوپولو بیست و شش سال از خانه‌اش دور بود.

هنگامی که مسافران به چین رسیدند، مارکو بزودی مورد توجه خان قرار گرفت. خان، این جوان را در هیئت سیاسی‌اش قرار داد، و به مدت هفده سال، مارکو به گونه‌ای گسترده در شرق سفر کرد، (به ویژه در دربار کشورها). در خلال این مدت او آموخت که به زبانهای بسیاری صحبت کند، و یادداشتهایی برداشت که بعدها زمینه‌ای برای نگاشتن کتابش شد. مارکو، هنگامی که در زندان بود، کتابش را برای یکی از هم زنجیرانش دیگته کرد که نامش "روستیکیانو"^۵ بود. کاتب، دلیرانه، در مورد نویسنده می‌گوید: "... اجازه دهید بگویم، از زمانی که خداوند گل "آدم" را سرشت، تاکنون هیچکس، از مسیحی گرفته تا مشرک و تاتار، و هندی، و یا از هر نژادی، وجود نداشته که مانند مارکوپولو سرزمین‌های گوناگون را دیده باشد، و تجربه‌های چنین شگرف داشته باشد." باقیمانده کار به شرح تجربیات و دانشی که در طول این بیست و شش سال کسب شده، اختصاص داده شده است.

شیوه نگارش مارکوپولو اینچنین بوده، که افسانه، تاریخ، و آداب و رسوم سرزمین‌ها را درهم آمیخته. او از شیوه‌ای سودجسته که بازتابش در یکی از آثار مارک تواین^۶ (بیگناهان خارج) نیز به چشم می‌خورد: "مهم نیست که در دنیای خارج چه می‌گذرد، بلکه، مهم چگونگی تشریح کیفیات برای خواننده است." برخی اوقات مارکوپولو رخدادها را با کوچکترین

جزئیات شرح می‌دهد، و گاهی آن را کوتاه می‌کند چرا که: "در غیر اینصورت از آن، داستان بلندی ساخته می‌شد" برجستگی کار او هنگامی نمایان می‌شود که به تشریح جنگ خان، با نایان^۷ می‌پردازد، (در سال ۱۲۸۶) حکومتی که شامل: "... بدون به حساب آوردن پیاده‌نظام... کمتر از هفتصد و شصت هزاره سواره‌نظام نیست..."

این کتاب، آکنده است از مشاهدات مردم و مکانهای شگفت‌انگیز، آداب و رسوم و وحشت‌انگیز، شرح دقیق منابع طبیعی و جغرافیائی، تفسیرهایی بر قوانین و سیاست‌مداری سرزمینها، شرح فلورا و فاونا، شهرها و مکانهای با شکوه شرق. فهرست "اولین‌ها"، که مارکوپولو به خوانندگان اروپائی معرفی کرد، طولانی است. در میان چیزهای بسیاری که مارکوپولو با خود، آورد، زغال‌سنگ و اسکناس نیز به چشم می‌خورد. نقطه نظر مارکوپولو، به‌عنوان یک مسیحی نجیب‌زاده، و همچنین، توجه خاص به خان، کاملاً "مشخص است. برای مثال، به این عبارت برگزیده توجه کنید:

"امپراتور دستور داده بود، تمام شاهراههایی که مورد استفاده پیغامبران، و مردم عادی قرار می‌گیرد، بوسیلهٔ ردیفهای بزرگ درختان که در فاصلهٔ چند قدمی از یکدیگر قرار داشته باشند، محصور شود. و چون این درختان از دوردست نیز قابل مشاهده‌اند، دیگر کسی در شب یا روز راهش را

گم نخواهد کرد. حتی جاده‌هایی که در مسیرهای بدون رفت و آمد قرار گرفته‌اند نیز، بوسیله درختان تزئین شده، و این بزرگترین آرامش ممکن را به مسافران می‌دهد. خان به کاشتن گیاهان علاقه داشت، زیرا که اخترشناسان و پیشگویان، به او گفته بودند که اگر درخت بکارد، عمر درازی خواهد داشت.

سفرهای مارکوپولو آمیخته‌ای است دلفریب از افسانه، افشاگریهای شگفت، حقایق جغرافیایی و شرح حالها و بصیرتی زیرکانه و تجارتنی. نباید از یاد رود که مارکوپولو بازرگانی ثروتمند بود و پیوسته براندوخته‌اش افزوده می‌شد.

نیز، باید به یاد داشته باشیم که او به چگونگی بازرگو کردن روایات بلند گفتار و کهن، که سینه به سینه نقل شده بود، بسیار توجه می‌کرده است. سفرنامه مارکوپولو، کتابی است آموزنده و سرگرم‌کننده، که آمیخته این دو، ویژگی اساسی این کتاب را پی می‌ریزد.

حتی در عصر پیشرفته ما نیز، نیاز به جستاری زیاد در داخل کتاب نداریم، تا دریابیم که چرا به مارکوپولو "کریستف کلمب آسیا" گفته‌اند.

یادداشتهای آغاز

1-Richard Hakluyt:Principal Navigation
of the English Nation

2-Captain James Cook:Voyages of
Discovery

3-Flora

4-Fauna

5-Rusticiano da Pisa

۶ - نویسنده آمریکائی (۱۸۳۵ - ۱۹۱۰) نام مستعار

سموئل لتگهورن کلمنز ، داستان وزغ جهنده ناحیه کالاوراس
سبب شهرتش شد . دیگر آثارش: تام سایر ، ماجراهای
هاکلبری فین ، شاهزاده و گدا . . .

• م -

7-Nayan

پیش گفتار

شما ای شاهزادگان بزرگ، امپراتورها، پادشاهان، سلحشوران، بزرگزادگان، و همه شما که خواستار شناخت ویژگیهای انسان در نقاط گوناگون دنیا هستید، این کتاب را در دست گرفته و بخوانید، چرا که در آن گونه‌های بسیاری از شگفتی‌ها را خواهید یافت، از قبیل تاریخ گوناگون ارمنستان بزرگ، ایران، تاتارستان، هندوستان، و همچنین کشورهای بسیاری که در این کتاب - همانگونه که یکی از اشراف‌زادگان و خردمندان شهر ونیز، مارکوپولو نگاشته - نوبت نقل می‌شود. آنچه که در این کتاب به‌رشته تحریر درآمده، همان است که به‌وسیله مارکوپولو نوشته شده، و اگر چه برخی از رویدادها را، خود، به‌چشم ندیده، اما از قول اشخاص معتبر و راستگویی نقل کرده، و ما آنچه را که دیده و یا شنیده شده، یکی پس از دیگری، برخواهیم شمرد. با این یقین که هیچ گزارش نادرستی، به‌حقیق

این کتاب لطمه نخواهد زد، و هرچه که در اینجا نگاشته شده، با ایمان به صحت مضمونش نقل شده است.

اجازه دهید بگویم، از زمانی که خداوند گل "آدم" را سرشت، تاکنون، هیچکس از مسیحی گرفته تا مشرک و تاتار، و هندی، و یا از هر نژادی، وجود نداشته که مانند مارکوپولو سرزمینهای گوناگون را دیده باشد، و تجربه‌ای چنین شگرف داشته باشد.

چگونه دو برادر، قسطنطنیه^۱ را به قصد سیاحت جهان، ترک گفتند در سال ۱۲۶۰، که "الدوین"^۲ حاکم قسطنطنیه بود، نیکولو، پدر مارکو و ماتئوپولو^۳، در این شهر بسر می‌بردند. این دو، که برای انجام کارهای بازرگانی، از ونیز^۴ به این شهر آمده بودند، انسانهایی بودند خردمند، نجیب‌زاده، و دوراندیش. آنان پس از مشورت با یکدیگر تصمیم گرفتند که به سوی دیگر دریای بزرگ (دریای سیاه)^۵ بروند. پس، گوهرهای گرانبهایی خریدند، و بسوی سولدایا^۶ روانه شدند.

چگونه این دو برادر به سرزمینهای فراسوی سولدایا رفتند.

دو برادر، پس از توقف کوتاهی در سولدایا، تصمیم گرفتند آن شهر را ترک کرده، و به‌پیش بروند. پس، سفر خود را ادامه تا به سرزمین‌های بارکاخان، یکی از فرماندهان تاتارها رسیدند. محل اقامت بارکاخان در بلغار^۷ و سرای^۸ بود. (جا دارد یادآور شویم که بارکاخان یکی از روشنفکرترین امپراتورها، در میان تاتارها بود.) این امپراتور، دو برادر ونیزی را با احترام و خوشنودی بسیار پذیرا شد. آن دو نیز، تمامی گوهرهایی را که با خود از

قسطنطنیه آورده بودند ، به او هدیه کردند . بارکاخان با خوشنودی هدایا را پذیرفت ، و دستور داد تا دو برابر بهای آن گوهرها را به برادران یولو بپردازند .

پس از اینکه نیکولو و ماتئو ، دوازده ماه در سرزمینهای بارکا بسر بردند ، جنگ بزرگی بین بارکاخان و هلاکوخان در گرفت . در این نبرد که تلفات بسیاری برجای گذاشت ، هلاکوبه پیروزی رسید ، و چون برای پولوها راه بازگشت به قسطنطنیه وجود نداشت ، تصمیم گرفتند به سفر خود در جهت خاور ادامه دهند ، و سپس از راه دیگری به قسطنطنیه بازگردند . پس بلغار را ترک گفته و به شهر اوکاکا^۹ که مرز انتهایی سرزمین حکومتی خان باختر بود ، رسیدند . سپس ، این شهر را نیز ترک کرده و پس از گذر از رودخانه^{۱۰} بزرگ تیگریس به بیابانی رسیدند ، که هفده روز در آن مسافرت کردند . در این بیابان با هیچ شهر یا دهکده ای برخورد نکردند ، و تنها چند تن از تاتارهای بیابانگرد ، چادرها و دامهایشان را مشاهده کردند .

چگونه دو برادر پس از گذشتن از بیابان به شهر بخارا رسیدند آنها پس از گذشتن از آن بیابان خشک ، به شهر بزرگ و باشکوه بخارا رسیدند . نواحی اطراف این شهر ، که بر آنها پادشاهی بنام براک حکومت می کند نیز ، بخارا نام دارند . آنجا بهترین شهر ایران است . در این مکان بود که دو برادر نه راه ادامه^{۱۱} سفر داشتند ، و نه راه بازگشت . پس ناگزیر شدند به مدت سه سال در این شهر اقامت کنند . هنگامیکه آنها در شهر بخارا بودند ، یکی از سفرای هلاکو ، که به نزد خان بزرگ قوبیلای (رهبر همه^{۱۲} تاتارها) می رفت ، با دیدن آن دو سخت شگفت زده شد ، چرا که تا آن زمان ، مردانی از نژاد لاتین^{۱۱} را در آن مناطق ندیده بود . پس به آنها گفت :

"آقایان! اگر به پیشنهاد من گوش دهید، از افتخارات زیادی بهره‌مند می‌شوید." برادران پولو نیز اظهار کردند که با اشتیاق تمام منتظر شنیدن پیشنهادش هستند. فرستادهٔ هلاکو ادامه داد: "آقایان! خان بزرگ، تاکنون مردمی از نژاد شما را ندیده است و بسیار مشتاق است که آنان را ببیند. بنابراین اگر مایل باشید، شما را با امنیت کامل نزد او می‌برم."

چگونه دو برادر پیشنهاد فرستادهٔ خان را پذیرفتند، و به‌دربار خان بزرگ رفتند.

برادران پولو، با خوشنودی بسیار، پیشنهاد او را پذیرفتند، و به‌سوی بارگاه خان بزرگ رهسپار شدند. آنها برای رسیدن به سرزمین خان بزرگ، یکسال در جهت شمال و شمال خاور سفر کردند، و در این بین شگفتی‌های بسیاری را دیدند که بعدها از آن صحبت خواهد شد، زیرا مارکو تمامی آنها را دیده و در کتابی دقیق، آن را برایمان نقل خواهد کرد.

چگونه دو برادر به‌دربار خان بزرگ رسیدند

بدین ترتیب، دو برادر به‌حضور خان بزرگ رسیدند، و او هم با احترام بسیار از آنان استقبال کرد، و از آنان خواست تا در مورد امپراتورهای دیگر سرزمین‌ها برایش سخن بگویند، و اینکه چگونه به‌جنگ می‌پردازند و حکومت می‌کنند. سپس از آنها در مورد شاهان، شاهزادگان و دیگر بزرگان، پرسشهایی کرد.

چگونه خان بزرگ در مورد دین مسیحی از آنان سؤال کرد

پس از آن، خان بزرگ در مورد پاپ، کلیسای رم، و آداب و

سنن مردم لاتین از آنها سؤال کرد نیکولو و ماتئو نیز به سبب آشنایی کاملشان با زبان تاتاری، تمامی پرسشها را به دقت و روشنی جواب دادند.

چگونه خان بزرگ دو برادر را به عنوان سفیر، نزد پاپ بهرم فرستاد. پس از اینکه قوبیلای قاآن به سخنان برادران پولو در مورد سرزمینشان، حکومتشان و مردمشان گوش فرا داد، بسیار به آنها علاقه مند شد. پس، از برادران پولو درخواست کرد که به عنوان سفیران او، به دربار پاپ اعظم بروند. آن دو نیز با رضایت بسیار این ماموریت را پذیرفتند. سپس، خان بزرگ یکی از سردارانش به نام کوگاتال^{۱۲} را نزد خویش خواند، و نظر او را در مورد این کار پرسید، و از او خواست تا آن دو برادر را تا شهر رم همراهی کند.

بدین ترتیب، خان بزرگ نامه‌هایی به زبان خودش، برای پاپ نوشت و آنها را به برادران پولو و کوگاتال داد، تا به دست پاپ برسانند. در این نامه‌ها، خان از پاپ بزرگ درخواست کرد تا صد مرد خردمند و دانشمند مسیحی را، که به هفت هنر^{۱۳} آراسته‌اند، نزد او بفرستد، تا مردمش را از بت پرستی بازدارند. درخواست دیگر خان این بود که مقداری از روغنی که در چراغ آرامگاه مقدس حضرت مسیح (ع) در بیت المقدس^{۱۴} بود را، برایش بیاورند.

چگونه خان بزرگ لوحه طلایی را به برادران پولو داد.

پس از اینکه خان، متن درخواستش را به آگاهی برادران پولو و کوگاتال رساند، به آنها یک لوحه طلایی داد، که در آن فرمان داده بود، که در تمام سرزمین‌هایی که تحت حکومت اوست، باید

محل اقامت، اسب، آذوقه و دیگر وسایل مورد نیاز را در اختیار سفیرانش قرار دهند. آن سه نیز، پس از تدارک وسایل سفر و خداحافظی از خان بزرگ، حرکت کردند.

پس از مدتی راهپیمایی، کوگاتال بیمار شد، و آن دو نیز ناگزیر شدند که او را ترک کرده، و به راه خود ادامه دهند. آنها هنگامی که می‌دیدند در هر مکانی با آنها به خوبی رفتار می‌شود، بسیار خوشحال شدند.

سرانجام آنها پس از سه سال مسافرت به شهر لایاس رسیدند. دلیل طولانی شدن سفرشان، آب و هوای بد، برف، توفان، سیلاب، و رودخانه‌های وسیع و پرآب بود.

چگونه دو برادر به شهر اگری ۱۵ رسیدند

آنها در ماه آوریل ۱۲۶۹ به شهر اگری رسیدند، و دریافتند که پاپ درگذشته است. پس به ملاقات کشیش دانشمندی که نماینده کلیسای رم در مصر بود، رفتند. این نماینده، مردی والا مقام از اهالی پیاچنزا بود، به نام تئوبالدو^{۱۶}. هنگامیکه برادران پولو قصدشان را از این سفر باز گفتند، نماینده کلیسای رم، بسیار شگفت‌زده شد و این سفارت را افتخاری بزرگ برای مسیحیت به حساب آورد. پس، به آنها گفت: "آقایان! همانگونه که می‌بینید، پاپ درگذشته است، پس باید تا انتخاب پاپ جدید صبر کنید و آنگاه تقاضایتان را مطرح کنید."

نیکولو و ماتئو نیز سخنانش را پذیرفتند و گفتند که تا انتخاب پاپ جدید، به‌ونیز می‌روند تا خانواده‌شان را ملاقات کنند. پس، از اگری به سوی نگرپونت^{۱۷} رفتند، و از آنجا عازم ونیز شدند. در ونیز، نیکولو دریافت که همسرش درگذشته است، و از خود

پسری پانزده ساله به نام مارکو به جای گذاشته . نیکولو و ماتئو دو سال در شهر خود ، به انتظار پاپ جدید ماندند .

چگونه بار دیگر دو برادر به همراه مارکو ، برای رفتن نزد خان ، ونیز را ترک گفتند

همانگونه که گفتیم ، دو برادر سه سال در انتظار انتخاب پاپ جدید بودند ، و هنگامیکه دیدند تاخیرشان طولانی شده و پاپ هم انتخاب نشده است ، تصمیم گرفتند که نزد خان بزرگ برگردند . بنابراین به همراه مارکوی جوان ، ابتدا به شهر آگری ، و نزد تتوبالد رفتند ، و پس از بحثهای طولانی از او اجازه گرفتند که مقداری روغن از آرامگاه مقدس بردارند . پس از گرفتن اجازه به بیت المقدس رفتند و با خود مقداری روغن آوردند . سپس نزد نماینده کلیسای رم رفتند و گفتند که انتخاب پاپ خیلی طول کشیده ، و بیش از این نمی توانند در انتظار بمانند . او نیز نامه هایی برای خان بزرگ نوشت که در آنها شهادت داده بود ، نیکولو و ماتئوپولو را در انجام ماموریتشان ، نهایت تلاش را کرده اند ، اما هنوز پاپ انتخاب نشده ، تا آنها ماموریت خود را به اتمام رسانند .

چگونه دو برادر از آگری ، خارج شدند

دو برادر ، در حالیکه نامه های نماینده پاپ را در دست داشتند آگری را ترک کرده ، به سوی لایاس روان شدند . در این شهر بود که دریافتند همان وابسته کلیسا که آنها را به حضور خویش پذیرفته بود ، به عنوان پاپ انتخاب شده ، و لقب گریگوری را برای خود برگزیده است . آنها از این خبر بسیار خوشحال شدند ، و چون وابسته کلیسای رم (که اکنون پاپ شده بود) ، قاصدی را به دنبال

دو برادر فرستاده بود، تا اگر هنوز شهر را ترک نگفته‌اند، به‌اکری بازگردند، آنها نیز با خوشحالی دعوتش را پذیرا شدند. پادشاه ارمنستان، برای مسافرت دو برادر، یک کشتی جنگی را آماده کرد و آنها را به‌نزد پاپ برد.

چگونه دو برادر خود را به‌پاپ معرفی کردند

هنگامیکه آنها با احترام فراوان به‌حضور پاپ رسیدند، با محبت بیش از اندازه پاپ روبرو شدند. سپس، پاپ نامه تازه‌ای برای خان بزرگ آماده کرد. یکی از درخواستهای او از خان بزرگ این بود که، به‌برادرزاده خود آباقا، خان تاتارهای خاور سفارش کند تا به‌مسیحیان در عبور از گذرگاههای دریایی کمک کند. پاپ جدید، هدایای گرانبهایی، به‌ویژه ظروف بلورین و دیگر اشیاء نادر را برای خان بزرگ فرستاد. همچنین دو راهب مبلغ و سخن‌گو را، که یقیناً "جزو دانشمندان آن نواحی بودند، به‌همراه آنان فرستاد. نام آن دو، نیکولو از اهالی ویچنزا^{۱۸}، و دیگری ویلیام از اهالی تریپولی^{۱۹}، بود. افزون بر این کتابهای دعا و نامه‌های مورد نیاز را نیز به‌آنها داد، تا در کشورهای دوردست هم، قادر به‌استفاده از قدرت مذهبی خود باشند، و کشیشها و اسقف‌های آن نواحی رامعین کنند.

این چهارتن، پس از خداحافظی از پاپ، به‌همراه مارکو به‌سوی لایاس رفتند. در آنجا بود که دریافتند بندوکودار^{۲۰}، سلطان بابل با سپاه بزرگی وارد ارمنستان شده و مشغول تخریب و ویرانی آن نواحی است. دو کشیش که موقعیت را خطرناک یافتند، به‌سفر ادامه‌دادند، و پس از اینکه تمام نامه‌های پاپ را به‌نیکولو و ماتئو دادند، باز گشتند.

چگونه دو برادر، به همراه مارکو، به سوی بارگاه خان بزرگ روان شدند برادران پولو، به همراه مارکوی جوان، به سفرشان ادامه دادند و تابستان و زمستان را پشت سر گذاشتند، تا به دربار خان بزرگ که در شهر بزرگ و ثروتمند کمن فو^{۱۲} قرار داشت، رسیدند. در حال حاضر به شرح آنچه که در طول سفر با آن برخورد کردند، نمی پردازم، چرا که در قسمتهای دیگر کتاب از آن صحبت شده است. تنها همین اندازه بدانید که سفر آنها سه سال و نیم به درازا کشید، و سببش هم برف و باران، آب و هوای بد، و بادهای توفان زابود. هنگامیکه خان از نزدیک شدن آنها آگاهی یافت، مردان خود را از فاصله ای که برابر با چهل روز راه بود، به استقبال آنها فرستاد، تا در خدمتشان باشند.

چگونه پولوها خود را به پیشگاه خان بزرگ معرفی کردند.

هنگامی که نیکولو، ماتئو و مارکوپولو به آن شهر بزرگ و کاخ با شکوه رسیدند، خان بزرگ را به همراه بسیاری از درباریانش ملاقات کردند. آنها در مقابل خان زانو زدند و با احترام بسیار، با او برخورد کردند. پس از ادای احترام، خان بزرگ به آنها اجازه ایستادن داد، و از آنها دربارهٔ سفرشان پرسید. دو برادر نیز به شرح سفرشان پرداختند و نامه ها و کاغذهای پاپ، همچنین روغن چراغ آرامگاه حضرت عیسی (ع) در بیت المقدس را به او دادند. خان بزرگ نیز با خوشحالی بسیار آنها را پذیرفت و ناگهان متوجه حضور مارکو شد، و پرسید: "او کیست؟" نیکولو گفت: "خان! او پسر من و خدمتگزار شماست." خان گفت: "او هم خوش آمده است." خان بزرگ، ورود آنها را با جشنهای باشکوهی گرامی داشت.

پس، آنها دارای عظمت و مرتبه‌ای، برابر با دیگر درباریان شدند.

چگونه خان بزرگ، مارکو را به‌عنوان سفیر خود برگزید

مارکو، فرزند نیکولو، بسزودی آداب و رسوم تاتارها را فرا گرفت، و پس از اندک زمانی که در دربار خان بزرگ اقامت کرد، موفق شد به چهار زبان صحبت کند. مارکو، بزرگ‌منشی و دوران‌دیشی خویش را به اثبات رساند، و خان بزرگ نیز به سبب همین ویژگی‌هایش، او را برای انجام کار مهمی به قراچان فرستاد. فاصله قراچان از پایتخت، به اندازه سفری شش ماهه بود. مارکوپولو نیز وظیفه خود را به بهترین نحو ممکن به انجام رسانید. افزون بر این، هر چیز شگفت‌آور و تازه‌ای را که می‌دید یا می‌شنید، به خوبی به خاطر می‌سپرد، تا به هنگام بازگشت، برای خان بزرگ تعریف کند، چه، او شاهد بود که خان، سفرایی را که تنها به بیان گزارشات مربوط به کارشان اکتفا می‌کردند، نادان و کودن خطاب می‌کرد.

چگونه مارکو، پس از به‌انجام رساندن ماموریتش، نزد خان بزرگ

برگشت

پس از اینکه مارکو از سفر برگشت، به حضور خان بزرگ رفت و به شرح وظایف، و همچنین دیده‌ها و شنیده‌هایش از شگفتی سرزمینهای گوناگون پرداخت. گزارش او به اندازه‌ای جالب بود که خان و دیگر درباریان، پس از شنیدن آن شگفت‌زده شدند، و گفتند که اگر این جوان عمری دراز داشته باشد، مردی خردمند و با ارزش خواهد شد. پس از انجام این ماموریت بود، که مارکوی جوان دارای لقب "آقا" شد. مارکو، به مدت هفده سال در دربار خان بزرگ زندگی کرد، و در این بین پیوسته به ماموریت‌های مهم فرستاده شد. خان

بزرگ، به سبب شایستگی‌های این جوان، پیش از انجام هر کاری با او مشورت می‌کرد و مهمترین ماموریت‌هایش را به او می‌داد. مارکو نیز، تمامی این کارها را با شایستگی تمام انجام میداد، و اخبار مهم و همچنین اشیاء گرانبها و نادر را برای خان بزرگ می‌آورد. دلبستگی خان به مارکو، تا اندازه‌ای بود که حسادت درباریان را برانگیخت. هیچکس مانند مارکو، اینچنین به جزئیات سرزمینهای دوردست و مردمانش توجه نکرده بود.

چگونه نیکولو، ماتئو، و مارکو، از خان درخواست مرخصی کردند هنگامی که نیکولو، ماتئو و مارکو پولو آهنگ بازگشت به سرزمینشان را داشتند، از خان بزرگ خواستند که به آنها اجازه مرخصی بدهد، اما علاقه خان به آنها، تا اندازه‌ای بود که در برابر هیچ چیزی در دنیا، به آنها اجازه حرکت نمی‌داد.

در این هنگام ملکه بولگانا^{۲۲}، همسر ارغون (خان مشرق زمین) می‌میرد، و از خود وصیت‌نامه‌ای به جای می‌گذارد و در آن قید می‌کند که پس از او، ارغون نمی‌تواند با زنی که از خاندان خودش نباشد، ازدواج کند. ارغون نیز سه تن از سرداران خود به نامهای اوتاتای^{۲۳}، آپوسکا^{۲۴}، و کجا^{۲۵} را به همراه مردان زیادی نزد خان بزرگ فرستاد، و از ایشان خواهش کرد که زنی از خاندان بولگانا را انتخاب کند، تا او به همسری برگزیندش. خان بزرگ با برگزاری جشنهای فراوان، حضورشان را خوشامد گفت، و دوشیزه‌ای بسیار زیبا و هفده ساله را، که نامش کواچین^{۲۶}، و از خاندان بولگانا بود، به سرداران ارغون معرفی کرد. آنان نیز بسیار خوشحال شدند و به همراه کارکنان و وسایلی که خان بزرگ برایشان تهیه کرده بود، رهسپار سرزمین ارغون شدند. آنها مدت هشت ماه به

سفر ادامه دادند، اما به دلیل جنگی که بین شاهان تاتار در گرفته بود، راهها بسته شد، و آنها ناگزیر به بازگشت نزد خان بزرگ شدند. در این هنگام مارکوپولو از سفر هندوستان برگشت و از دریا‌های ناشناس و مردمانش سخن گفت. هنگامیکه سرداران ارغون این خردمند لاتین را دیدند، تصمیم گرفتند که با او، و از دریا راه ایران را در پیش گیرند. پس، نزد خان بزرگ رفتند و از وی درخواست کردند که با سه خردمند اروپایی به سرزمین ارغون بازگردند. خان بزرگ هم، با ناراحتی بسیار به آنها اجازه داد تا به همراه سرداران و همسر ارغون به سفر بروند.

چگونه پولوها، بارگاه خان را ترک کرده، و به کشور خویش بازگشتند. هنگامیکه خان بزرگ آگاه شد که پولوها آهنگ بازگشت به کشور خویش را دارند، آنها را به حضور خویش فرا خواند، و دو لوحه طلائی به آنها داد. بنا به فرمانهایی که در آن لوحه حک شده بود آنان آزاد بودند که به هر قسمت از سرزمین او که بخواهند، سفر کنند و همواره باید آذوقه و همراهانشان تامین می‌شد. وی، آنان را به عنوان سفیر خود، نزد پاپ، پادشاه فرانسه، پادشاه اسپانیا و دیگر شاهان مسیحی فرستاد. سپس دستور داد تا سیزده کشتی آماده کردند، که هر یک چهار دکل و دوازده بادبان داشتند. اکنون می‌توانم در مورد تمام جزئیات سفر آنها صحبت کنم، اما سخنی بسیار طولانی خواهد شد، پس به وقتی مناسبتر واگذارش می‌کنم. (در میان کشتی‌های یاد شده، دست کم، چهار یا پنج کشتی بود که قادر به حمل ۲۵۰ تا ۲۶۰ ملوان بود.)

هنگامی که کشتیها آماده سفر شدند، سه سردار، ملکه، و پولوها به اضافه همراهان بسیاری، بارگاه خان را ترک گفتند. خان خرج

سفر دوساله آنان را نیز پرداخت کرد. پس از سه ماه دریای پیمایی درازمدت، به جزیره‌ای در جنوب به نام جاوه رسیدند. (در مورد جاوه، در قسمت‌های دیگر کتاب فراوان سخن رفته است.) پس از ترک این جزیره، به مدت هجده ماه در دریای هند به دریا پیمایی پرداختند، و با اینحال هنوز به نیمه راه نیز نرسیده بودند. در بین راه هم، به شگفتی‌های بسیاری برخوردند که در قسمت‌های جلوتر کتاب، از آن صحبت خواهد شد.

پس از رسیدن به مقصد، دریافتند که ارغون مرده، پس ملکه را به‌غازان (پسر ارغون) تحویل دادند.

باید خاطر نشان کنم که در این سفر، ششصد نفر سوار بر کشتی شدند (بدون احتساب ملوانان) که از اینها تنها هشت تن زنده ماندند، و بقیه در بین راه جان سپردند.

هنگامیکه آنها به مقصد رسیدند، گیخاتو سلطنت را در دست گرفته بود. پولوها، پس از اینکه وظایف خود را به‌عنوان سفیر خان بزرگ انجام دادند، بار دیگر برای سفر آماده شدند. اما پیش از آنکه این سرزمین را ترک کنند، گیخاتو به آنها چهار لوحه طلایی داد، که روی آنها نیز فرمانهایی حک شده بود. روی دو تا از آنها نقش شاهین، روی یکی دیگر نقش شیر، حک شده بود. چهارمین لوحه بدون نقش بود. مفهوم این نقوش آن بود، که در تمامی طول راه باید به این سه فرستاده کمک و یاری شود. این دستورات در بین راه به‌خوبی انجام شد، چرا که گیخاتو در تمام سرزمینهای خود، چیزهای مورد نیاز را داشت، برای مثال در بسیاری از مناطق، این سه نفر بوسیله دو بیست سوار، همراهی می‌شدند. باید گفته شود که خان بزرگ به‌ماتئو، نیکولو و مارکوپولو ایمان و اطمینان بسیار داشت، تا جایی که دختر شاه مانزی و شاهزاده کوکاجین را

به‌همراه آنان فرستاده بود. آن سه نیز، از این دختران را مانند فرزندان خود محافظت می‌کردند. ملکه کواچین، که در آن زمان زن غازان شده بود، هنگامیکه سه فرستاده را در حال بازگشت به کشورشان یافت، از شدت اندوه و غم به‌گریه افتاد.

پس از ترک گیخاتو، سه فرستاده به‌سفرشان ادامه دادند تا به ترابوزان^{۲۷} رسیدند، و از آنجا به‌قسطنطنیه و سپس به‌نگروپونت رفتند، و از آنجا نیز رهسپار ونیز شدند، و اینها در سال ۱۲۹۵ میلادی، روی داد.

اکنون که به‌انتهای این پیشگفتار رسیدیم، نیکوتر آن است که به‌کتاب اصلی بپردازیم.

یادداشتهای پیش گفتار

۱ - Constantinople : قسطنطنیه ، در ماخذ
عربی قسطنطنیه ، پایتخت سابق امپراتوری بیزانس و امپراتوری
عثمانی ، که از ۱۹۳۰ رسماً " استانبول خوانده میشود .
قسطنطنیه در ۳۳۰ ب م به توسط قسطنطین به عنوان پایتخت
جدید امپراتوری روم ، بر محل بیزانس قدیم ، بنا شد ، و از
قسطنطین نام گرفت . این شهر که در قرون وسطی از نظر
بزرگی و شکوه در اروپا نظیر نداشت ، همیشه در افتخارات
و بدبختیهای امپراتوری بیزانس سهیم بود ، و عاقبت روزی
رسید که سراسر امپراتوری به این شهر و حومه آن منحصر
شده بود . قسطنطنیه به دفعات بیشمار به وسیله مردم مختلف
محاصره شد ، اما فقط سه بار اشغال شد ، در ۱۲۰۴ به توسط
سپاهیان چهارمین جنگ صلیبی ، در ۱۲۶۱ به توسط میخائیل

۷۱۱۱ ، و در ۱۴۵۳ به توسط سلطان محمد فاتح . قسطنطنیه شهری مستحکم بود و با آتش یونانی از آن دفاع می شد . قسطنطین [شهر را با یک باروی داخلی مجهز کرد ، و نتودوسیوس [۱] دستور داد تا باروهای دیگری برای آن ساخته شود . (قرن ۱۵) .

شهر بر هفت تپه در کنار بوسفور بنا شده بود ، و منظره آن مانند دژی تسخیر ناپذیر بود که بر تعداد بیشماری از کاخهای باشکوه و برجها و گنبد های مجلل احاطه داشت . قسطنطنیه در اوج اعتلای خود در قرن ۱۰م حدود ۱/۰۰۰/۰۰۰ تن سکنه داشت ، که تقریباً " از تمام نژادهای جهان بودند کلیسای هاگیا سوفیا (ایا صوفیه) ، قصر مقدس امپراتوران (که خود وسعت یک شهر را داشت) ، میدان عظیم مسابقات اسبدوانی ، و دروازه طلایی (مدخل اصلی شهر) از بزرگترین بناهای متعدد رفیع آن بودند .

قسطنطنیه پیش از آنکه در ۱۲۰۴ و در ۱۴۵۳ غارت شود ، ذخایر هنری و ادبی غیر قابل تصور داشت . وقتی که به دست ترکهای عثمانی افتاد ، تقریباً " خالی از سکنه شد ، اما ، پس از انتقال دربار سلاطین عثمانی (باب عالی) بدانجا ، طولی ، نکشید که دوباره رونق یافت . سلاطین عثمانی نیز با افزایش مساجد ، کاخها ، فوارهها ، حمامها ، و ابنیه عمومی دیگر بر آراستگی آن افزودند . طولی نکشید که قسطنطنیه بار دیگر از مراکز سیاسی و بازرگانی بزرگ اروپا شد . . .

دایره المعارف فارسی

۲ - Baldwin : آخرین امپراتور لاتین قسطنطنیه
 (۱۲۲۸ - ۱۲۶۱ میلادی) در این سال بوسیله میخائیل
 پالاتولوگوس (Michael Palaeologus) از قسطنطنیه
 اخراج شد .

۰ م -

3 - Nicolas, Marco, Maffeo Polo

4 - Venice

۵ - Greater Sea (Black Sea) : دریای
 سیاه یا بحراسود ، ترکی قره‌دنیز ، باستانی پونتوس ائوکسینوس
 (Pontus Euxinus) ، در مآخذ اسلامی بحر بنطس ،
 دریای داخلی (حدود ۴۱۳/۴۰۰ کیلومتر مربع ، حداکثر
 عمق حدود ۴/۲۴۰ متر) ، بین اروپا و آسیا ، که بوسیله
 پوسفور ، دریای مرمره ، و داردانل با دریای اژه مرتبط است
 دریای آزوف شاخه شمالی آن می‌باشد . دریای سیاه بین
 بلغارستان ، رومانی ، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و
 ترکیه محصور است . بنادر عمده آن عبارتند از اودسا ،
 باطوم ، وکنستانسا ، رودهای بسیار بدان می‌ریزند از جمله
 دانوب ، دینستر ، بوگ ، دینپره ، و قزل ایرماق . رود دون
 به دریای آزوف می‌ریزد .

دایره‌المعارف فارسی

۶ - Soldaia : نامهای دیگرش سوداق ، و سرداق
 است . بندر مهمی در شبه جزیره کریمه بوده است .

۰ م -

۷ - Bolgara : این شهر مرکز امپراتوری بزرگ بلغار بوده است . بلغار ، نخست بار بوسیله مغولها در سال ۱۲۲۵ تسخیر شد و تا سده پنزدهم از رونق تجاری زیادی برخوردار بود . اینک ، ویرانه‌های آن در چهار کیلومتری باختر رود ولگا ، و نود کیلومتری شهر غازان است .

• م -

۸ - Sara : بارکاخان ، فرزند ارشد چنگیزخان ، از سال ۱۲۵۷ تا ۱۲۶۵ بر قسمت‌های جنوبی روسیه حکم می‌راند . مقر اصلی در سرای بود ، در نزدیکی یکی از شاخه‌های رود ولگا .

پانویس متن کتاب

9 - Ucaca(Ukek)

۱۰ - Tigris : احتمالاً " همان ولگا بوده است .

11 - Latin

12 - Cogatal

۱۳ - مقصود این هفت دانش است : ۱ - علم معانی بیان . ۲ - منطق - ۳ - دستور زبان - ۴ - ریاضیات - ۵ - ستاره‌شناسی - ۶ - موسیقی - ۷ - هندسه .

پانویس متن کتاب

- 14- Jerusalem
- 15 - Acre
- 16 - Theobald of Piacenza
- 17 - Negropont
- 18 - Friar Nicolas of Vicenza
- 19 - Friar William of Tripoli
- 20 - Bendocquedar, the Soldan of Babylon

۲۱ - Kemenfu : کمن فو، واژه‌ای است پارسی .
 نام راستینش کای پینگفو (Kaipingfu) است، که در
 سال ۱۲۵۶ در بخش شمالی " دیوار چین " ساخته شد .
 بعدها محل اقامت تابستانی قوبیلای قاآن شد . به آن شانگتو
 (Shangtu) نیز می‌گویند .

پانویس متن کتاب

- 22 - Bolgana
- 23 - Outatay
- 24 - Apusca
- 25 - Coja
- 26 - Cocachin
- 27 - Trebizond

* در این بخش از کتاب (پیشگفتار) ، به‌بسیار نامها
 برمی‌خورید ، که در مورد آنها یادداشتی نوشته نشده ،
 سببش این بوده که در بخشهای دیگر از آنها به‌تفصیل
 صحبت شده است .

کتاب نخست

اینک کتاب آغاز می‌شود و نخست از ارمنستان کوچک^۱ سخن

می‌رود .

ارمنستان به دو بخش تقسیم می‌شود ، بزرگ و کوچک . ارمنستان کوچک حکمران ویژه‌ای دارد که بر قلمرواش فرمانروایی می‌کند ، اما خود ، تابع تاتارهاست . این سرزمین شامل شهرها و دهکده‌های بسیاری است و همه چیز به‌وفور در آن یافت می‌شود . افزون براین ، این سرزمین برای شکار گونه‌های بسیاری از جانداران مناسب است . اما با اینهمه ، مکانی پاک و سالم نیست ، بلکه به‌گونه‌ای تاسف‌آور ، خلاف آن چیزی است که پنداشته می‌شود . در گذشته ، نجبا و اشراف – زادگان ارمنستان افراد دلیری بودند ولی اینک بسیار بی‌هوده‌گشته‌اند و به‌هیچ کار نمی‌آیند ، مگر میگساری ، در این یک کار ، هنوز بسیار توانا هستند . با وجود این شهری برفراز دریا ساخته‌اند که به‌آن لایاس^۲ می‌گویند ، و در آن بازرگانی عظیمی رواج دارد . نیکوست بدانید که تمام ادویه‌جات و جامه‌های زربفت و ابریشمی و کالاهای

این سرزمین ، به لایاس آورده می شود . بازرگانان ونیزی و ژنوایی بدینجا می آیند تا کالاهایشان را به فروش رسانند و آنچه را که نیاز دارند خریداری نمایند . هر چند افراد عادی به مناطق دیگر (خاور) سفر می کنند ، اما بازرگانان و یا دیگران ، از لایاس دیدن می کنند . اکنون که از ارمنستان کوچک سخن به میان آمد ، باید به سرزمین ترکمنستان پردازیم .

در خصوص سرزمین ترکمنستان^۳

در سرزمین ترکمنستان ، مردم به سه گروه تقسیم می شوند . نخست ترکمنها هستند که پیرو دین اسلام^۴ بوده ، و مردمانی خشن و دارای زبانی شگفت هستند . آنها در کوهها و درهها به دنبال چراگاههای مناسب می گردند چرا که پیشه شان دامداری است . اسبهایی بسیار عالی و استرانی گرانبها در این سرزمین پرورانده می شود . دو گروه دیگر را ارامنه و یونانیان تشکیل می دهند که با ترکمنها در آمیخته اند و در شهرها و دهکده ها بسر برده و خود را با بازرگانی و صنایع دستی مشغول داشته اند . آنان زیباترین و بهترین فرشهای دنیا را می یابند ، و نیز ابریشمهای خوبی به رنگهای فرمزومتنوع ، و همچنین کالاهای بسیار دیگری تولید می کنند .

اینجا همچنین مقر اسقف اعظم و تعداد دیگری از شهرها است که ما اینک از آن سخن نمی گوئیم ، چون گفتاری است که به درازا می کشد . این مردم تابع تاتارهای کرانهء مدیترانه هستند . ما اکنون این سرزمین را رها می کنیم و به ارمنستان بزرگ می پردازیم .

شرح ارمنستان بزرگ^۵

ارمنستان ، کشور بزرگی است . مرز آن با شهری به نام ارزنجان^۶

آغاز می‌شود که در آن بهترین بوکاران دنیا را می‌بافند. این سرزمین شامل بهترین گرمابه‌ها، باچشمه‌های طبیعی است که در همه جا یافت می‌شود. مردم این سرزمین آرامه‌ای هستند که از تاتارها پیروی می‌کنند، این سرزمین شامل شهرها و دهکده‌های بسیاری است اما مهمترین آنها ارزجان است.

این کشور به راستی محل رفت و آمد بسیاری از مردم، و در تابستان محل آمد و شد سیاهیان تاتار کنار مدیترانه است، زیرا در آن هنگام، برای رمه‌های آنان چراگاه‌های مناسبی فراهم آمده است. اما در زمستان سرما به سراسر این ناحیه می‌رسد و به همین خاطر آنها در این فصل این سرزمین را ترک می‌کنند و به نواحی گرمتر که امکان یافتن چراگاه‌های خوب وجود دارد، می‌روند.

و باید بدانید که در این قسمت از ارمنستان، کشتی حضرت نوح روی کوه ویژه‌ای^۸ قرار گرفته است (روی کوهی، با برفهایی بیش از اندازه پایدار، به گونه‌ای که برفها هیچگاه آب نمی‌شوند و پیوسته بوسیله بارشهای نو، بر ضخامت آن افزوده می‌شود. اگرچه در بلندای کمتر، برف آب شده و به پائین سرازیر می‌شود و چنان رستنی‌های پرباری را می‌سازد که هیچگاه رمه‌هایی را که در تابستان از مسافت دور به آنجا می‌آیند، نومید نمی‌سازد. آب شدن برف همچنین مقدار فراوانی از گل را روی کوه باعث می‌شود.)

این سرزمین در جنوب به کشوری با نام موصل محدود میشود که مردمانش مسیحیان نسطوری^{۱۰} و یعقوبی^{۱۱} هستند.

در شمال نیز با گرجستان هم مرز است که در مورد آنها باید توضیح بدهم.

در محدوده‌ای که بسوی گرجستان می‌رسد چشمه‌ای است که از آن، نفت به مقدار فراوانی می‌جوشد، به اندازه‌ای که صد کشتی باری، به یک

باره می‌توانند از آن آکنده شوند. نفت برای استفاده‌های خوراکی مناسب نیست، اما وسیله خوبی برای سوزاندن است. و همچنین برای روغن مالی کردن شترانی که به بیماری جرب مبتلا هستند، مفید است. مردم از مکانهای دوری، برای دستیابی به آن، به این سرزمین می‌آیند، چون در تمام سرزمینهای اطراف روغنی اینچنین وجود ندارد.

اکنون که از ارمنستان بزرگ سخن به میان رفت، به گرجستان می‌پردازیم.

در خصوص گرجستان و پادشاهانش^{۱۲}

در گرجستان پادشاهی است به نام ملک داود، یا داوود شاه که او نیز تحت نظر تاتارها است. پیش از این، تمامی پادشاهان با نشان عقابی روی شانه راستشان زاده می‌شدند. ساکنین اینجا، مردمانی نیکومنظر، تیراندازانی ماهر و سربازانی دلیر هستند. هنگامی که اسکندر قصد داشت به مناطق خاور رخنه کند، همین کشور بود که از پیشروی او جلوگیری کرد، زیرا که گردنه‌ای بسیار باریک و خطرناک دارد، و در یک سویش دریا قرار گرفته و سوی دیگرش کوههایی آنچنان بلند که سواران قادر به گذشتن از فرازش نیستند. اینگونه تنگه‌ها آنچنان باریک‌اند، که تنها تنی چند از سربازان می‌توانند از آن در مقابل تمامی دنیا دفاع کنند. به فرمان اسکندر آنجا برجی بسیار نیرومند ساختند تا از هجوم مردمانی که ر فراسویش قرار داشتند جلوگیری کند، و این، نام دروازه آهنی را بخود گرفت. این همان مکانی است که در اسکندرنامه^{۱۳} از آن سخن رفته، در آن هنگام که می‌گوید چگونه تاتارها را بین دو کوه محبوس کرده. اگرچه در حقیقت آنها تاتار نبودند، زیرا که در آن

روزگار هنوز چنین قومی پا به عرصهء وجود ننهاده بود. بلکه آنها از مردمانی تشکیل یافته بودند که بر آنان بسیاری از نامها را می‌نهادند.^{۱۴}

(در این سرزمین تمامی جنگلها از درختان شمشاد تشکیل شده‌اند)
 نیز در این سرزمین شهرها و دهکده‌های بسیاری وجود دارد. ابریشم به مقدار فراوانی تولید می‌شود و همچنین پارچه‌های زربفت و گونه‌های خوبی از ابریشم بافته می‌شود. در این سرزمین بهترین باز (قوش) دنیا وجود دارد. براستی که اینجا هیچ کاستی وجود ندارد و مردمانش از راه بازرگانی و صنایع دستی زندگی می‌کنند. اینجا منطقه‌ای است کوهستانی و پر از دژها و گردنه‌های تنگ، تا جائیکه تاتارها توانایی چیره شدن بر آنها را نداشتند.

در این سرزمین دیر ویژه‌ای از راهبان وجود دارد که به نام سن لئوناردو^{۱۵} مشهور است و من اکنون از شگفتی آن، برایتان می‌گویم. در نزدیکی این کلیسا دریاچه‌ای است که در آن هیچگونه ماهی یافت نمی‌شود تا هنگامی که زمان لنت^{۱۶} فرا رسد. در نخستین روز لنت، در آن دریاچه بهترین و عظیم ترین منبع ماهی را می‌یابند و این تا هنگامی که شب عید فرا رسد، ادامه خواهد داشت و در این زمان دیگر هیچگونه ماهی یافت نمی‌شود، تا هنگامی که زمان لنت بعدی برسد، و این واقعا " شگفتی بزرگی است.

^{۱۷}
 دریایی که از آن سخن گفتم و به نزدیکی کوه می‌آید، "گلان" نام دارد و تا ۷۰۰ مایل درازا دارد و از هر دریای دیگری دوازده روز فاصله دارد و رودخانه‌ای بزرگ به آن می‌ریزد، گرداگردش را نیز کوهها فرا گرفته‌اند.^{۱۸}

بغداد ۱۹

بغداد شهر بزرگی است، که به‌عنوان پایتخت خلیفه تمام عربها محسوب می‌شود، به‌همان شکل که از رم به‌عنوان مقر پاپ یاد می‌شود. رود بزرگی از این سرزمین می‌گذرد و به‌دریای هند می‌ریزد. اینجا محل آمدوشد بسیاری از بازرگانان است. آنها پس از گذشتن از بغداد به‌مدت هجده روز مسافرت می‌کنند تا به‌کیش^{۲۰} برسند، و از آنجا به‌سوی دریای هند رهسپار شوند. در بین راه نیز به‌شهر بصره^{۲۲} برخورد می‌کنند که گرداگردش را بهترین درختهای نخل فرا گرفته‌اند.

در بغداد گونه‌های بسیاری از پارچه‌های ابریشم و زربفت را می‌بافند. در سال ۱۲۵۵، پادشاه تاتارها، به‌نام هلاکو، برادر خان بزرگ، با سپاهی بزرگ به‌بغداد حمله کرد. در بغداد بیش از ۱۰۰/۰۰۰ اسب سوار و پیاده نظام بود. هنگامی که هلاکو شهر را تسخیر کرد دریافت که خلیفه بغداد گنج بسیار پرارزشی را در نقطه‌ای از کاخ پنهان کرده است. هنگامیکه خلیفه را به‌حضور خویش فرا خواند، چنین گفت: "به‌من بگو که چرا چنین گنجی را در اینجا پنهان کردی؟ تو می‌دانستی که من دشمن توانایی هستم، پس چرا به‌جای گردآوری چنین گنجی آن را برای سپاهیان خراج نکردی، تا برای نبرد با من مجهز شوند؟"

اما خلیفه پاسخی نداشت، و هلاکو ادامه داد: "حال که تا این اندازه به‌گنجینه‌ات مهر می‌ورزی، تو را مجبور می‌کنم که آن را بخوری!" پس خلیفه را به‌رجی انتقال دادند، بدون آنکه به‌او غذا یا آب دهند، و به‌او گفتند: "حال، تا جائیکه می‌توانی، از این

گنج بخور!"

خلیفه، به مدت چهار روز در آنجا دوام آورد و سپس به شکل وحشتناکی جان سپرد. از آن روز تاکنون، نه در بغداد، و نه در هیچ کجای دیگر، خلیفه‌ای وجود ندارد.^{۲۳}

۲۴

در خصوص شهر باشکوه تبریز

تبریز شهر بزرگ و با شکوهی است که در سرزمینی پهناور و در کنار شهرها و دهکده‌های بسیار دیگری قرار گرفته. اما از آن رو که تبریز با شکوهترین آنهاست، در مورد آن سخن می‌گویم. ساکنین تبریز بوسيلهٔ بازرگانی و صنایع دستی زندگی می‌کنند چرا که زیباترین و ارزشمندترین پارچه‌ها را با ابریشم و زر، می‌یافتند. این شهر در آنچنان موقعیت خوبی واقع شده که تمامی کالاهای تجارتي را از هند، بغداد و بسیاری نقاط دیگر به آنجا می‌آورند، و اینها نظر بسیاری از بازرگانان لاتین، به‌ویژه گرجی‌ها را جلب می‌کند تا کالاهای خوبی خریداری کنند. اینجا همچنین بازار خوبی برای خرید سنگهای گرانبها است. در حقیقت اینجا مکانی است که بازرگانان از آن سود بسیار می‌برند.

مردمان اینجا، خود، اشخاصی هستند فقیر، و آمیخته‌ای از نژادهای گوناگون. ساکنین این سرزمین عبارتند از آرامنه، نسطوری‌ها، یعقوبی‌ها، گرجیها، ایرانیها، و سرانجام بومیان این منطقه که پیرو دین اسلام هستند. اطراف این شهر پوشیده از باغهای دل‌انگیزی است که در آنها گونه‌های بسیاری از میوه‌های بزرگ و عالی دیده می‌شود.

۲۵

اکنون تبریز را رها کرده و به شرح کشور ایران می‌پردازیم. (از

تبریز تا ایران در حدود دوازده روز راه است).

در خصوص صومعه^{۲۶} سنت بارسامو که در مرز تبریز واقع شده

در مرز تبریز صومعه‌ای بنا شده، که نام "سنت بارسامو" را بر آن نهاده‌اند. سنت بارسامو یکی از پارسامنش‌ترین انسانها بود. در این صومعه یک راهب کل و تعدادی راهب دیگر زندگی می‌کنند، که خرقه‌هایی بر تن دارند. این راهبان از بیکاری اجتناب می‌ورزند و پیوسته کمربندهای پشمین می‌یافتند.

در خصوص کشور بزرگ ایران، و شرح مختصری در مورد سه پادشاه ایران کشور بزرگی است که در گذشته بسیار نیرومند و با شکوه بوده است، اما اکنون تاتارها آن را ویران کرده‌اند.

در ایران شهر صبا قرار دارد، محلی که از آنجا سه مجوس برای عبادت عیسی مسیح (ع) براه افتادند، و در همین شهر آنها در سه بنای عظیم، پهلو به پهلو هم دفن شدند، و بر فراز اینها ساختمان چهارگوشی قرار دارد که به خوبی حفظ شده است. جسدها هنوز دست نخورده باقی مانده‌اند و حتی موها و ریشهایشان سالم مانده است. نام نخستین آنها جاسپار است.^{۲۸} دومی ملچیور و آخرین^{۲۹} بالتازار.^{۳۰} مارکوپولو سئوالهای بسیاری از مردم شهر پرسید، اما هیچکس اطلاعی از وقایع نداشت. مگر آنکه اینها سه پادشاه بودند که در زمانی دور در گذشته بودند. با اینحال، در مکانی که سه روز با آنجا فاصله دارد. مارکوپولو چیزی شنید که اکنون برایتان باز می‌گویم. او دهکده‌ای را یافت به نام کالا آتا پریستان که به معنای دژ^{۳۱} آتش پریستان" است. و این نام کاملاً شایسته^{۳۱} این مکان است، زیرا که مردمان اینجا آتش پرست هستند. و خواهیم گفت چرا.

اینگونه حکایت می‌کنند که در زمان کهن، سه پادشاه از آن کشور، آهنگ سفر کردند تا پیامبری را که بدنیا آمده بود، عبادت کنند،^{۳۲} و سه هدیه با خود بردند، طلا،^{۳۳} کندر،^{۳۴} مر، تا تعیین کنند آن پیامبر خداست، یا یک پادشاه زمینی و یا یک پزشک. آنها می‌پنداشتند که اگر او طلا را مورد پسند قرار دهد، یک پادشاه زمینی است. و اگر کندر را برگزیند خداست، و اگر مر را بردارد، پزشک است.

بنابراین آنها به‌مکانی که آن نوزاد متولد شده بود روانه شدند، و ابتدا جوانترین پادشاه وارد آنجا شد و ظاهراً "کودک را همسن با خویش دید، پس شگفت‌زده بیرون آمد. سپس آنکه میان سال بود وارد شد و مانند پادشاه نخستین، او هم کودک را هم سن با خویش یافت، و شگفت زده خارج شد - سرانجام کهن‌سال‌ترین آنها وارد شد و او هم با همان صحنه‌هایی روبرو شد که برای دو پادشاه پیشین رخ داده بود، و بسیار افسرده از آنجا خارج شد. و هنگامی که هر سه بار دیگر گرد هم آمدند آنچه را که مشاهده کرده بودند، باز گفتند و بیشتر در شگفت شدند. پس نیکوتر آن دیدند که هر سه با هم وارد شوند، و هنگامی که اینچنین کردند، کودک را با سن راستینش یافتند، یعنی کودکی در حدود سیزده روز. سپس آنها به‌پرستیدنش پرداختند و هدایا را پیشکش کردند و کودک، تمامی آنها را پذیرا شد، و به آنها جعبه‌ای کوچک و بسته‌بندی شده داد، و در نتیجه این کار پادشاهان به‌سرزمین‌های خویش روانه شدند.

هنگامیکه سه پادشاه به‌کشور خویش رسیدند، چه رخ داد؟

پس از چند روزی سواری، خواستند از هدیه کودک آگاهی یابند. پس جعبه کوچک را گشودند. و درون آن، سنگی را یافتند. با

مشاهده آن، در شگفت شدند که این چیست و از چه رو کودک این سنگ را به آنها داده. مفهوم هدیه این بود: هنگامیکه آنها هدایایشان را تقدیم کردند، و کودک هر سه را پذیرفت، بنابر صحبتی که بین یکدیگر داشتند، چنین پنداشتند که او خدای راستین، پادشاه راستین، و پزشکی راستین است. اما مفهوم راستین آن هدیه سنگی چنین بود که ایمانی که در آنها آغاز شده باید مانند یک سنگ پا بر جا و استوار باقی بماند. چون "او" آگاه بود که در اندیشه آنان چه می‌گذرد. با وجود این، آنها از مفهوم این هدیه آگاه نبودند، پس آن را درون چاهی انداختند. سپس، بی‌درنگ از سه‌تای آتشی نازل شد و به چاهی رخنه کرد که سنگ در آن انداخته شده بود.

و هنگامیکه سه پادشاه این شگفتی را دیدند، شگفت زده و دردمند شدند، چرا که فهمیدند، آن سنگ مفهومی ژرف و مقدس داشته‌است. پس بر آن شدند که آن را بیرون آورند، و اینچنین کردند و آتش را بیرون آوردند، به‌کشور خویش بردند، و در کلیساهای باشکوهی حفاظت‌ش کردند. و مردمان آنها پیوسته آتش را برافروخته نگاه داشتند و مانند خدا پرستش‌اش کردند، و تمامی قربانیهایی را که پیشکش کردند، بوسیله آن "آتش زدند". حال اگر این آتش خاموش شود، آنها به شهرهای هم‌مسلك می‌روند و از آنجا آتش را فراهم کرده، به‌دیشان می‌آورند. و این دلیل آتش پرستی مردم این سرزمین است. آنها غالباً "برای آوردن آتش، ده روز در راه هستند".

اینچنین بود داستانی که مردم این دژ برای مارکوپولو بازگفتند آنچه که آنها اظهار داشتند از دیدگاهی با تاریخشان یکسان بود. و آن اینکه نام سرزمین یکی از آن پادشاهان صبا بود، و دومی آوه و سومی هم همین دژ که هنوز مردمان سرزمینش و همچنین کشورهای اطراف، به پرستیدن آتش مشغول هستند.

پس از شرح این روایت ، از سرزمینها گوناگون ایران خواهیم گفت و ویژگی هایشان .

در مورد هشت ایالت ایران ، و اینکه چگونه نامگذاری شدند

اینک باید آگاه شوید که ایران سرزمین بسیار بزرگی است و از هشت ایالت تشکیل شده و من نام تمام آنها را برایتان خواهم گفت .

نخستین سرزمین که مرز ایران از آن آغاز می شود قزوین است ^{۳۶}
دومی کمی بسوی جنوب پیشروی می کند و نامش کردستان است . ^{۳۷} سومی
لر (لرستان) ^{۳۸} چهارمی سیستان ^{۳۹} پنجمی ایستانت (اصفهان) ^{۴۰}
ششمی سراز ^{۴۱} (شیراز) هفتمی شبانکاره ^{۴۲} و هشتمین توتوکاین ^{۴۳}
که در دورترین نقطهء مرزی ایران قرار دارد . تمام این سرزمینها
در جهت جنوبی قرار گرفته اند ، جز یکی ، یعنی توتوکاین که در راستای
باختر واقع شده است . در این قسمت از ایران مقدار فراوانی از اسبهای
خوب وجود دارد ، و مردم آنها را به هندوستان می برند ، تا به فروش
رسانند . زیرا که اسبهایی بسیار گرانبها هستند و هر کدام از آنها
را به تنهایی با بهایی ، برابر با ۲۰۰ لیبر ، اندکی کمتر یا بیشتر ،
(بسته به مرغوبیتشان) خریداری می کنند چرا که بسیار بزرگ و تندرو
هستند و خیلی عالی یورغه می روند . فروشندگان ، اسبهایشان را
به کیش و هرمز می برند که از شهرهای ساحل دریای هند هستند ، و
در آنجا با بازرگانانی ملاقات می کنند که اسبها را به هند می برند
تا بفروش رسانند .

در این سرزمین ابزارمندان و بازرگانان بسیاری وجود دارند
که از دسترنج و مهارتشان گذران عمر می کنند ، و پارچه هایی از زر و
ابریشم به رنگهای گوناگون می بافند . آنها فرآورده های بسیاری از

نخ دارند، و همچنین مقادیر زیادی گندم، جو، ارزن، و گونه‌های فراوانی از میوه‌ها.

۴۴

در خصوص شهر بزرگ یزد

یزد نیز یکی از شهرهای باشکوه و خوب ایران است که در آن مقادیر زیادی از کالاها وجود دارد. مردمانش مقدار زیادی دستمال ابریشمی به نام یزدی می‌یافتند. ^{۴۵} که بازرگانان آنها را به مکانهای بسیاری می‌برند تا بفروشند و مردمان اینجا پیروان دین اسلام هستند.

هنگامی که این شهر را به قصد سفر ترک می‌کنید، برفراز جلگه‌های پهناوری قدم خواهید گذاشت سپس به بندری می‌رسید که شما را تنها به سه نقطه خواهد برد. در آنجا جنگل زیبایی وجود دارد که در آن می‌توان به انواع شکارها پرداخت، زیرا که کبک و بلدرچین و همچنین سرگرمی‌های بسیار دیگری را نیز داراست و بازرگانانی که از آنجا می‌گذرند از این تفریحات سود می‌برند. در آنجا همچنین گورخر و حیوانات زیبای دیگر نیز یافت می‌شود و در پایان این هفت روز راه‌پیمایی، به سرزمین باشکوه کرمان خواهید رسید.

۴۶

در خصوص ایالت کرمان

کرمان نیز یکی از شهرهای ایران است که پیشتر قانون حاکم بر آن، نظام سلطنتی بود. از زمانی که تاتارها اینجا را فتح کرده‌اند نحوه حکومت اینجا، به این شکل نیست و تاتارها، هر جایی را که سلطان‌شان دستور دهد اداره می‌کنند. در این سرزمین سنگهای بسیاری به نام فیروزه وجود دارد، که در کوهها و صخره‌هایی که آنها را استخراج می‌کنند یافت می‌شود. در آنجا همچنین رگه‌های زیادی

از پولاد و اوندانیک وجود دارد. مردمان اینجا در ساختن ستام و براق جنگ مهارت فراوان دارند. زین، افسار، مهمیز، شمشیر، کمان، ترکش و دیگر آلات جنگی را، بنابه روش آن محدوده، بسیار خوب می‌سازند. بانوان این سرزمین و نیز دخترانشان، در کاردوزندگی و برودری ابریشم چیرگی ویژه‌ای دارند و آنها را در رنگها و نقوش گوناگون، از چهارپایان گرفته تا پرندگان و درختان و گلها، می‌بافند. آنها برای اشراف زادگان، پرده‌هایی آنچنان زیبای می‌سازند که با دیدنشان شگفت‌زده خواهیم شد. به همین شکل، کوسن، بالش، لحاف و دیگر چیزها را می‌سازند.

در کوههای کرمان بهترین بازهای دنیا یافت می‌شوند. روی سینه، زیر گردن و بین رانهایشان، سرخ رنگ است، و آنچنان تندرو هستند که هیچ پرنده‌ای را یارای گریز از چنگالشان نیست.

پس از ترک این سرزمین، هفت روز به‌پیش خواهید راند و در این بین، پیوسته شهرها، دهکده‌ها، و خانه‌هایی زیبا خواهید یافت، و نیز گونه‌های بسیاری از شکارها را مشاهده می‌کنید مانند شکار پرندگان و حیوانات. هنگامی که هفت روز سفر را پشت سر نهادید به‌کوه بزرگی می‌رسید و پس از آن که به‌قله آن رسیدید، به‌سراشویی درازی برمی‌خورید که پائین آمدن از آن دو روز طول می‌کشد. و در این مدت تنها چند انسان را می‌بینید که به‌نگهداری از گله‌هایشان مشغولند. از شهر کرمان تا این سرازیری، سرمای زمستان چنان سخت شما را در بر می‌گیرد که با بهتن کردن پوشاک فراوان نیز نمی‌توان بر آن فایق آمد.

شهر هرمز ۴۸

در انتهای جلگه‌ای که پیشتر از آن، سخن رفت، و رو به جنوب، جاده‌ای به طول بیست میل وجود دارد، که به سبب وجود راهزنان، رفت و آمد از آن بسیار خطرناک است. پس از گذر از این سرایشی وارد دشتی می‌شوید به نام هرمز، که بسیار دل‌انگیز است، و از آن جویهای پرآبی می‌گذرد و پرندگانی مانند کبک و طوطی در آن به پرواز مشغولند. در نزدیکی ساحل جزیره‌ایست که در آن شهر هرمز بنا شده و اینجا محل آمد و شد بازرگانان هندی است که با خود ادویه، دارو و سنگهای گرانبها، مراورید، پارچه‌های زربفت، عاج فیل و کالاهای دیگر می‌آورند و در این شهر اجناس خود را به بازرگانانی واگذار می‌کنند که این کالاها را در تمام دنیا پخش می‌کنند. هرمز، مرکز تجارت بزرگی است و گرداگرد آن را آبادیها و دژهای فراوانی فرا گرفته، به همین سبب می‌توان آن را مهمترین مرکز کشور کرمان خواند. حاکم آنجا شخصی است به نام رکن‌الدین احمد که هر چند اختیارات تام دارد، با اینحال خود را تابع سلطان کرمان می‌داند.

هرگاه بازرگان بیگانه‌ای در قلمرو حکومت اوبمیرد، تمامی کالا و دارایی او را ضبط کرده و به خزانه خود واریز می‌کند. هنگام تابستان، مردم از شدت گرما، از شهر بیرون رفته و به باغها و سواحل دریا پناه می‌برند. برخی نیز به کنار رودخانه‌هایی که خنک‌تر است، می‌روند و بانی کلبه‌هایی می‌سازند که یک سمت آن روی خاک ساحل و سمت دیگرش روی چوبهایی که در آب فرو رفته، قرار دارد. سپس کلبه را با برگهایی می‌پوشانند تا ساکنین‌اش را از گرما

در امان نگاه دارد. در تمامی مدتی که باد گرم از زمین به طرف دریا می‌وزد، یعنی از حدود ساعت نه صبح تا دوازده ظهر، مردم ناگزیرند در این کلبه‌ها پناه بگیرند، زیرا باد، چنان گرم است که نفس انسان را می‌برد و گاه نیز سبب هلاکت انسان می‌شود. کسانی که در جلگه‌ها گرفتار این باده‌ها می‌شوند، به سختی قادرند جان سالم بدر ببرند، و با نزدیک شدن باد، مردم عادت دارند که تا چانه زیر آب فرو روند. مارکوپولو برای تأیید اظهاراتش به این رخداد استناد می‌کند.

مدتی بود که فرمانروای هرمز از پرداخت باج و خراج به پادشاه کرمان دست کشیده بود. پادشاه نیز قصد آن کرد که او را تنبیه کند، به همین سبب ارتشی مرکب از ششصد سوار و پانصد پیاده نظام را در پی او فرستاد تا دستگیرش کنند. اما به دلیل بلد نبودن راه نتوانستند پیش از شب به محل مورد نظرشان برسند، و ناگزیر شدند در مکانی که از هرمز چندان دور نبود اطراق کنند. به هنگام سپیده دم که دیگر بار به راه افتادند، در معرض باد گرم قرار گرفتند و همگی خفه شدند. خبر این رخداد وحشتناک را به پادشاه کرمان رساندند و هنگامی که مردم هرمز خواستند اجساد سربازان را دفن کنند، متوجه شدند که گوشتشان تقریباً "پخته شده، و به سهولت از گوشتشان جدا می‌شود، به همین سبب ناگزیر شدند آنها را در همان نقطه دفن کنند.

کشتی سازی در هرمز

کشتی‌هایی که در هرمز می‌سازند، از بدترین گونه‌های کشتی به شمار می‌رود و دریانوردی با آنها بسیار خطرناک است مردمانی که با آنها سفر می‌کنند پیوسته در معرض خطرند. به این سبب که

سازندگانش در ساختن کشتی از هیچگونه میخی سود نمی‌جویند، زیرا چوبی که برای ساختن کشتی به‌کار می‌برند چنان سخت است که اگر بخواهند میخی در آن فرو کنند، مانند ظروف سفالین می‌شکند. خود میخ نیز، یا شکسته و یا خم می‌شود. بنابراین دو انتهای الوارها را با دقت بسیار، با مته سوراخ می‌کنند، سپس میخهای چوبی محکمی را در آن سوراخها فروبرده و سر میخها را با طنابهای استواری بهم می‌بندند، و بدین شکل دماغه کشتی و انتهای کشتی بیکدیگر متصل می‌شوند. برای محافظت ته کشتی قیر بکار نمی‌برند، بلکه با نوعی روغن مایع، آن را روغن مالی می‌کنند و سپس با تفاله شاه‌دانه کتان و یا کنف درزها را می‌پوشانند. کشتی‌ها، تنها یک دکل، یک سکان و یک عرشه دارند. لنگری را که مورد استفاده قرار می‌دهند، آهنی نیست، و به‌همین دلیل در هوای توفانی کشتی به‌سوی ساحل رانده شده و با برخورد به سنگهای ساحلی خرد می‌شود.

مردمان این سرزمین مسلمان و سیه‌چرده‌اند. گندم، برنج، و دیگر دانه‌ها را در ماه نوامبر می‌کارند و در ماه مارس درو می‌کنند. محصولات میوه را نیز در همین ماه برداشت می‌کنند. خوراک مردم بومی با غذای ما تفاوت دارد و کمتر از نان گندم و گوشت استفاده می‌کنند، بلکه بیشتر غذایشان را خرما و ماهی شور تشکیل می‌دهد. بجز در مناطق مرطوب و باتلاقی، در جای دیگری علف نمی‌روید، زیرا که گرما به اندازه‌ای است که همه رستنی‌ها را می‌سوزاند. اینگونه رسم است، که برای اشخاص متشخصی که می‌میرند، چهار هفته سوگواری می‌کنند. برخی نیز به‌کار نوحه خوانی اشتغال دارند، و درازای پول، بر سر قبر مردگان گریه می‌کنند.

پس از ترک هرمز، به‌جلگه‌ای سبز و خرم که دارای همه‌گونه فراورده است، وارد می‌شویم، گونه‌های بسیاری از پرندگان،

به‌ویژه کبک در آنجا دیده می‌شود. اما نان آن را که از گندم بومی تهیه می‌کنند، برخی نمی‌پسندند و د لیلیش این است که آب آن مناطق تلخ است. در گوشه و کنار، از زمین، آبهای گرم معدنی می‌جوشد که بیشترشان برای بیماریهای پوستی مفید است. در این سرزمین خرما و میوه‌های دیگر نیز یافت می‌شود.

۵۰

بیابانی که بین کرمان و کوهبنان قرار دارد

پس از ترک کرمان و سه روز مسافت، به‌نزدیکی بیابانی پهناور می‌رسیم. گذر از این بیابان هفت روز به‌درازا می‌کشد و در انتهای آن شهر کوهبنان قرار دارد. در مدت سه روز اول مقداری آب یافت می‌شود، اما شور، سبز رنگ و به‌اندازه‌ای متعفن است که قابل نوشیدن نیست و حالت مسهلی دارد. نمکی که از آن می‌گیرند نیز، همین حالت را دارد.

پس از آن وارد بیابان دیگری می‌شوید که درازایش برابر با سفری چهار روزه است، که خیلی شبیه به بیابان قبلی است، با این تفاوت که در آن جانوران وحشی نیز یافت می‌شوند. پس از طی این چهار روز به انتهای کشور کرمان می‌رسیم و به شهر دیگر برمی‌خوریم به‌نام کوهبنان.

شهر کوهبنان و چیزهایی که در آن می‌سازند

کوهبنان شهر بزرگی است، مردمانش مسلمان هستند. در اینجا آهن، فولاد و اوندانیک به مقدار فراوان یافت می‌شود مردم، از فولاد، آینه‌های بزرگ و زیبایی می‌سازند. در این مناطق آنتیموان و روی نیز وجود دارد که از آن توتیا تهیه می‌کنند. توتیا داروی خوبی برای چشم است و آن را بدین روش تهیه می‌کنند: تکه‌های سنگ

معدنی را داخل کوره‌های گداخته می‌گذارند و بالای کوره، یک شبکه آهنی که میله‌های آن خیلی بهم نزدیک است را قرار می‌دهند. پس از چندی بخار حاصل از سنگ معدنی به این میله‌ها چسبیده، سرد و سخت می‌گردد، این ماده همان توتیا است. بقایای سنگ معدنی که بخار نشده است، همچنان در ته کوره باقی می‌ماند.

بیابانی که به اندازه سفری هشت روزه، درازا دارد.

پس از ترک کوهستان، باید هشت روز در بیابانی خشک سفر کنیم. هیچگونه گیاهی در این سرزمین نمی‌روید و اگر آبی هم یافت شود، تلخ است، پس مسافری ناگزیرند که آب مورد احتیاجشان را با خود بردارند. حیوانات مجبورند از هر آبی که یافت می‌شود بنوشند، به همین دلیل صاحبانشان مقداری آرد به آب می‌افزایند تا مزه‌اش دگرگون شود. پس از هشت روز، به ایالت تون و قاعن^{۵۱} می‌رسیم که در مرزهای شمالی ایران قرار دارد و دارای شهرها و دژهای مستحکمی است. در اطراف این مکان دشت پهناوری است که در آن درخت ویژه‌ای به بار می‌آید که مسیحیان به آن "درخت خشک" می‌گویند. درختی است بلند و قطور که برگ‌هایش در قسمت بالا سبز و در قسمت پائین سپیدرنگند. میوه آن گلوله‌ایست شبیه به میوه شاه بلوط، چوب آن خیلی محکم و رنگش متمایل به زرد است. تا صد میل، هیچگونه درخت دیگری یافت نمی‌شود. مردمان بومی می‌گویند که در این ناحیه جنگ سختی بین اسکندر و داریوش در گرفت. شهرهایش آبادند و همه‌گونه وسایل آسایش در آن یافت می‌شود. آب هوایش همگون و مردمش مسلمان و زیبايند. به ویژه زنهایشان که در دیده من زیباترین زنان جهان می‌آیند.

۵۲ شهر شاپورگان

پس از گذر از سرزمین‌ها و دره‌های زیبا و چراگاههای بسیار خوب که در آن میوه‌های فراوان به بار می‌آید، وطنی مسافرتی شش روزه، به شهری می‌رسید که به آن شاپورگان می‌گویند. در اینجا همه چیز یافت می‌شود، به‌ویژه بهترین خربزه‌های دنیا. هنگامی که خشک شوند، از عسل شیرین‌تر می‌شوند، سپس آنها را برای فروش به سراسر دنیا می‌برند، اینجا، برای شکار، گونه‌های بسیاری از حیوانات نیز مناسب است.

۵۳ شهر بلخ

بلخ، شهر بزرگ و باشکوهی است، در روزگاران پیشین بزرگتر و نیرومندتر بود، اما اکنون بوسيله تاتارها و دیگر اقوام ویران و خراب شده است. در آن روزگاران، ساختمانها و کاخهای بسیاری از سنگ مرمر وجود داشت که ویرانه‌های آنها هنوز پابرجاست. می‌گویند در همین جا بود که اسکندر دختر درایوش را به همسری برگزید.

پس از ترک بلخ دوازده روز به سوی شمال خاور و شمال مسافرت خواهید کرد، بدون اینکه انسانی را ببینید. زیرا که آنها به‌دزی که در کوه بنا شده پناه برده‌اند، و آن هم از ترس اقوامی است که به آنها حمله می‌کنند. در بین راه، آب و حیواناتی که برای شکار مناسبند، یافت می‌شود. در این مناطق شیر نیز وجود دارد. در راه آذوقه‌ای نمی‌توان تهیه کرد، پس باید هر آنچه را که نیاز دارید با خود به همراه ببرید.

۵۴

تایکان و کوه نمک

پس از سفری دوازده روزه، به‌مکانی به‌نام تایکان می‌رسید. جائیکه بازارهای غله فراوانی یافت می‌شود. اینجا مکان آبادی است و کوهی که درجهت جنوب اینجا واقع شده از نمک تشکیل یافته است. مردم از سرزمین‌های اطراف، و حتی از مسافتی که به‌سی روز راه‌پیمایی نیاز دارد، بدین‌جا می‌آیند تا نمک برداشت کنند چون این نوع نمک، بهترین نمک دنیاست، و بسیار هم سخت است به‌اندازه‌ای که تنها با کلنگ می‌توان آن را خرد کرد. مقدار نمک اینجا به‌اندازه‌ای زیاد است که تا آخر عمر جهان، نمک به‌اندازه کافی وجود دارد (روی کوه‌های دیگر بادام و پسته می‌روید که بی‌نهایت ارزان هستند).

هنگامیکه این شهر را ترک کنید و سه‌روز به‌پیش‌برانید، بین شمال باختری و شمال، به‌نواحی بسیار خوبی برمی‌خورید که در آنها میوه‌های بسیار خوبی به‌بار می‌آید. نیز، مردمان خوبی دارد و همه‌چیز در آنجا ارزان است. مردمانش مسلمانند و ریسمان‌هایی را به‌سر می‌بندند که ده‌وجب درازا دارد. شکارچسانی ماهرند و بسیار شکار می‌کنند. و در حقیقت به‌جز پوست جانورانی را که شکار می‌کنند، چیزی نمی‌پوشند. از آنها کفش و کت هم می‌سازند. برآستی که همگی آنها با هنر اینگونه لباس ساختن، آشنایی دارند.

هنگامی که این سه‌روز را به‌سفر ادامه دادید، به‌شهری به‌نام کاسم^{۵۵} می‌رسید، که تحت رهبری یک کنت است. شهرها و دهکده‌های دیگر این کنت روی تپه‌ها واقع شده‌اند. در این حوالی جوجه‌تیغی‌های بزرگی وجود دارند که به‌هنگام خطر، خود را گلوله کرده و تیغ‌هایشان

را به سوی دشمن پرتاب می‌کنند ، که در اثر آن زخمهای شدیدی حاصل می‌شود .

شهر کاسم در راس سرزمینی قرار دارد که نام آن هم کاسم است . مردمان اینجا زبان ویژه‌ای دارند . روستائیان که گله‌هاشان را در کوهپانگه می‌دارند ، در غارها خانه‌هایی می‌سازند که جادار و پهناور است ، و به سادگی ساخته می‌شود .

پس از ترک کاسم به مدت سه روز مسافرت می‌کنید ، بدون اینکه انسانی را ببینید . در آنجا آب و غذا نیز نمی‌یابید ، پس باید هر آنچه را که نیاز دارید با خود به همراه ببرید . پس از پایان سه روز به مکانی می‌رسید که نامش بدخشان است و اکنون از آن سخن می‌گوئیم .

۵۶

بدخشان

بدخشان سرزمینی است که ساکنین اش مسلمان هستند و به زبان ویژه‌ای سخن می‌رانند . اینجا سرزمین بزرگی است و مردمانش می‌پندارند تمام آنهایی که پادشاه هستند ، از نوادگان اسکندر و دختر داریوش‌اند ، و تمامی پادشاهان خود را ذوالقرنین می‌نامند . در این سرزمین گوهران گرانبهایی یافت می‌شود . آنها را از صخره‌های ویژه‌ای در کوهها استخراج می‌کنند و در جستجوی آنها غارهای بزرگی را زیر زمین حفر می‌کنند ، درست به مانند یک معدنچی که به دنبال نقره می‌گردد .

سنگها به دستور پادشاه استخراج می‌شوند و شخص دیگری شهامت بهره‌برداری از آنها را ندارد چرا که با این کار جانش را به خطر می‌اندازد . پادشاه ، اجازه خروج این گوهرها ، به کشورهای دیگر را

نمی‌دهد. در غیر این صورت تمامی کشورها از آنها آکنده می‌شود و بدین ترتیب آنها ارزششان را از دست می‌دهند.

نیز در این کشور کوه دیگری یافت می‌شود که از آن لاجورد استخراج می‌کنند، که بهترین نوعش در دنیا است و در آن مانند مروارید، رگه‌هایی دیده می‌شود، همچنین کوه دیگری وجود دارد که حاوی مقدار زیادی سنگ معدن نقره است. به همین دلیل این کشور بسیار ثروتمند است. جا دارد که از سرمای بیش از اندازه اینجا نیز یاد کنیم.

در این سرزمین، اسب‌هایی بسیار عالی پرورش می‌یابند، که ویژگی‌شان، سرعت بسیار زیادشان است. نیازی به نعل ندارند، و اگرچه پیوسته در مناطق کوهستانی مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما اینکار بر سرعت زیادشان اثری نمی‌گذارد (آنها حتی در سرازیری هم به سرعت یورغه می‌روند، کاری که اسب‌های دیگر قادر به انجام دادنش نیستند). به مارکوپولو چنین گفته شد، که از اسب اسکندر نژادی پرورش دادند، که از هنگام تولد نشانی روی پیشانی‌شان داشتند. این اسبها در دست عموی پادشاه بوده و چون از تحویل آنها به پادشاه اجتناب می‌ورزید، کشته شد، و در مقابل همسرش، تمامی اسبها را از بین برد، و اینک دیگر اسبی باقی نمانده.

در این سرزمین بازه‌هایی بسیار عالی و بلند پرواز وجود دارند. پرندگان و چارپایان فراوانی نیز دیده می‌شوند. گندم خوبی نیز می‌روید، و همچنین جوی بدون دانه. آنها، روغن زیتون ندارند، و در مقابل از کجند و گردو، روغن تهیه می‌کنند.

(در کوهها، شمار بسیاری از گوسفندان دیده می‌شود، ۴۰۰، ۵۰۰ و یا ۶۰۰ راس از آنان در گله‌های جداگانه، به چرامشغولند. تمامی آنها وحشی هستند و اگرچه بسیاری از آنها را می‌گیرند، اما

لطمه‌ای به تعدادشان نمی‌زند. کوهها، آنچنان سربرافراشته‌اند که رسیدن به نوکشان کاری دشوار و وقت‌گیر است، هنگامیکه بالای کوهها می‌رسید، مراتع سرسبزی را می‌یابید که چشمه‌ها و درختان زیبایی در آن پراکنده‌اند. در این جویها گونه‌های بسیاری از ماهیها یافت می‌شود، و هوا آنچنان لطیف و پاک است که هر بیماری را سالم می‌کند. مارکوپولو، خود از یک نوع بیماری به مدت یکسال رنج می‌برد، اما پس از گذر از این منطقه بهبود یافت. این سرزمین گذرگاههایی آنچنان باریک و خطرناک دارد که هیچیک از راهزنان قادر به حمله به اینجا نیستند.

شهر پاشایی ۵۷

هنگامی که بدخشان را ترک کرده و به مدت ده روز به سوی جنوب رویم، به شهر پاشایی می‌رسیم. ساکنین اش بت پرستند و به زبان ویژه‌ای سخن می‌رانند و رخسارشان تیره‌رنگ است. در فن احضار ارواح پلید و سحر و جادو مهارتی فراوان دارند. مردانشان، گوشواره‌ها و سنجاقهایی به گوش می‌آویزند که با طلا و مروارید آراسته شده. مردمانی هستند پلید، و از گوشت و برنج تغذیه می‌کنند. هوای سرزمینشان بسیار گرم است.

اکنون اجازه دهید که این سرزمین را رها کرده و از مکانی سخن گوئیم که فاصله‌اش با اینجا هفت روز است، و در جهت جنوب‌خاور قرار دارد.

کشمیر ۵۸

ساکنین کشمیر نیز بت پرستند و زبان ویژه‌ای دارند. در فن جادوگری مهارت بسیار دارند، تا جائیکه بت‌هایشان را به‌گفتار و

می‌دارند. نیز، قادرند با جادو، سبب دگرگونی آب و هوا و همچنین تاریک کردن روز شوند، و کارهایی چنان غریب انجام می‌دهند که تا کسی با چشم نبیند، در باورش نمی‌گنجد. در حقیقت سرزمینی است که در امور جادوگری دارای رتبهٔ نخست است، و بت‌های دیگر بت‌پرستان نیز، ساختهٔ دست آنان است. اگر در این جهت به پیشرفت ادامه دهید، به دریای هند می‌رسید.

مردمانش سبزه و سیاه چرده‌اند و به همین سبب زنهای زیبایی دارند. خوراکشان گوشت، شیر و برنج است. آب و هوا، بسیار خوب است، نه سرد و نه گرم. در این سرزمین شهرها و دهکده‌های بسیاری وجود دارد، و همچنین جنگلها، بیابان‌ها و تنگه‌هایی چنان سخت گذر، که راه را بر مهاجمین دشوار می‌سازد، و به همین سبب مردمانش از هیچکس باکی ندارند. پادشاهی دارند که تحت نفوذ هیچ قدرتی نیست.

گروهی هستند موسوم به مرتاضین که برای جلب رضایت بت‌هایشان، از خوردن، نوشیدن، و لذات جسمانی امساک می‌کنند. عمرشان دراز است و نیایشگاه‌هایشان بسیار. سران این نیایشگاهها، همانگونه رفتار می‌کنند که کشیشهای مسیحی. (مردم، هیچ حیوانی را نمی‌کشند و هرگاه میل به خوردن داشته باشند، از مسلمانان درخواست می‌کنند که اینکار را انجام دهند.) مرجانی که از سایر کشورهای دنیا به اینجا آورده می‌شود، گرافتر از هر مکان دیگری به فروش می‌رسد.

اکنون این مکان را رها کرده و پیشتر نمی‌رویم، چرا که اگر چنین می‌کردیم به سرزمین پهناور هندوستان می‌رسیدیم، و شایسته نمی‌دانم که در این زمان، چنین کنم، پس این کار را به زمانی مناسبتر وامی‌گذارم.

رود بزرگ بدخشان

از بدخشان پا بیرون می‌نهم و سفر خود را در جهت شمال باختر پی می‌گیریم. از چندین دژ و آبادی کوچک که در دو سوی رودخانه بنا شده‌اند می‌گذریم. این بخشها، از آن برادران پادشاه این سرزمین است. در انتهای سفر دوازده روزه خود به سرزمین کشیش جوانی می‌رسیم، که درازا و پهنایش برابر با سفری سه‌روزه‌است. مردمانش مسلمانند، و زبان و فرهنگ ویژه‌ای دارند. نیز، جنگاورانی سلحشورند، و رهبری دارند به نام "نوته"^{۵۹} و همگی از جان نثاران پادشاه بدخشان هستند.

در این سرزمین گونه‌های بسیاری از جانداران وحشی وجود دارد. پس از ترک این بخش و سفری سه‌روزه در میان کوهها به چنان بلندی می‌رسید که گفته می‌شود بلندترین مکان جهان است! هنگامی که به این مکان رسیدید، بین دو کوه، دریاچه‌ای فراخ را می‌یابید که رود زیبایی از آن سر بیرون کشیده و به جلگه‌ای می‌ریزد که بهترین چراگاه دنیا به دیده می‌آید، تا جائیکه نحیف‌ترین جانوران، پس از ده روز نوشیدن از آن آب، پروار و فربه می‌شوند. در این جلگه جانوران وحشی زیادی دیده می‌شود، و در میانشان قوچهایی که شاخشان تاشش و جب بلندا دارد. شیان‌ها از این شاخها برای ساختن جام استفاده می‌کنند، و همچنین حصارهایی می‌سازند تا شب هنگام، گوسفندانشان را از تهاجم گرگها به دور نگاه دارند. گرگها فراوانند و گوسفندان و بزها را می‌ربایند، و چون مقدار زیادی از شاخ و استخوانهای آنها در همه جا ریخته، مردم آنها را در کنار راهها قرار می‌دهند، تا به هنگام بارش برف، راهنمای

مسافرین باشد. در این دشتهای مرتفع که بهفلات پامیر مشهورند، بهمدت ده روز باید راه سپرد و از آن روز که در هیچ کجا آبادی دیده نمی‌شود، مسافرین ناگزیرند خواروبار کافی به همراه داشته باشند. شگفت آنکه حتی در میان این کوههای سر بهفلک کشیده نیز اقوامی زندگی می‌کنند که وحشی و بت پرستند. خوراکشان گوشت جانورانی است که شکار می‌کنند، و پوشاکشان هم، پوست آنها.

۶۰ کاشغر

سرانجام به سرزمینی می‌رسیم که نامش کاشغر است و مردمانش مسلمان. چنین به نظر می‌رسد که در روزگاران پیشین، این سرزمین حکومتی پادشاهی داشته، ولی اکنون تحت تسلط خان بزرگ است. سرزمینی است پهناور، که کاشغر مهمترین و بزرگترین شهر آن است. مردمانش زبان ویژه‌ای دارند و از راه دادوستد و کارخانه‌داری گذران عمر می‌کنند. باغهایی دارند، بس زیبا، و بستانها و تاکستانهایی پهناور، پنبه و کتان و کنف بسیار یافت می‌شود. بازرگانان کاشغر به تمامی جهان سفر می‌کنند، اما افسوس که مردمانی هستند خسیس و آزمند که بسیار بد می‌خورند و بد می‌نوشند. افزون بر مسلمانان برخی از مسیحیان نسطوری نیز در اینجا می‌زییند که دیرهایی برای خود بنا کرده‌اند. درازای این سرزمین برابر با سفری پنج روزه است.

۶۱ سمرقند

سمرقند شهری است زیبا، آباد و خوشایند که در جهت شمال باختر قرار دارد. گرداگرد آن را دشت پهناوری احاطه کرده که در آن همه‌گونه میوه یافت می‌شود. ساکنینش مسلمان و مسیحی‌اند و

تحت حکومت یکی از برادرزادگان خان بزرگ زندگی می‌کنند، که نامش "قایدو" ۶۲ است و با عموی خویش سرنا سازگاری دارد و پیوسته با او در حال جنگ است. چنین گویند که در این شهر معجزه^{۶۳} شگفتی رخ داده: چندی پیش شاهزاده‌ای به نام "جفتای"، برادر خان بزرگ، به دین مسیح گروید و از این رو مسیحیان این سرزمین بسیار خوشنود شدند، چرا که توانستند با پشتیبانی او کلیسایی بنا کنند به نام یحیای تعمیردهنده^{۶۴}. این کلیسا به‌گونه‌ای بنا شده که وزن گنبد آن روی ستونی در مرکز کلیسا قرار گرفته و به‌جهت استوارتر شدن این ستون، سنگ بزرگ مکعب شکلی را از مسجد مسلمانان ربودند و زیر آن قرار دادند. اما پس از مرگ جفتای، پسرش تمایلی به مسیحیت نشان نداد و به‌همین سبب مسلمانان از او خواستند تا سنگی را که از مسجد ایشان ربوده شده بود، به‌جای خود بازگردانند. مسیحیان بسیار کوشیدند که ایشان را از این کار بازدارند و حتی پیشنهاد کردند که به‌جای آن سنگ مقداری پول بپردازند اما مسلمانان نپذیرفتند. در این حال، مسیحیان چاره‌ای جز نیايش به‌درگاه یحیی نداشتند. ناچار با انتقال سنگ موافقت کردند. روز انتقال سنگ همگی با شگفتی دیدند که ستون به‌اندازه سه وجب از پایه خود بلند شده است. پس بدون اینکه آسیبی به‌منا وارد آید، سنگ زیرین را از جای خود برداشتند و شگفت آنکه بنا به‌همین شکل تا به‌امروز باقی مانده است.

۶۵ یارقند

سمرقند را رها کرده و پس از پنج روز به یارقند می‌رسیم. بیشتر ساکنین‌اش مسلمانند و برخی نیز مسیحی، و همگی تحت نفوذ برادرزاده خان بزرگ بیشترین فرآورده‌شان از پنبه است. در پیشه‌وری

مهارت فراوان دارند ، اما همگی به بیماری ورم پا و گلو مبتلا هستند ، (گواتر) و گویا این بیماری از نوع آبی است که مصرف می کنند . در این سرزمین نکته^{۶۶} گفتنی دیگری وجود ندارد .

۶۷ ختن

پس از خروج از یارقند و پیمودن راهی میان شمال باختر و خاور ، به سرزمین ختن می رسیم ، سرزمینی که درازایش را در مدت هشت روز می توان پیمود . اهالیش مسلمانند و تحت فرماندهی خان بزرگ ، این سرزمین دارای شهرهای بسیاری است . اما مهمترین آنها که حتی بر نام این سرزمین نیز اثر گذاشته ، ختن است . فرآورده هایش عبارتند از پنبه ، کتان ، کنف ، حبوبات ، غلات و دیگر مواد . مردمانش دارای باغ و مزرعه هستند . پیشه ورند و جنگاور نیستند .

۶۸ پین

پین سرزمینی است پهناور که در جهت شمال باختر و شرق واقع شده ، و سراسرش را می توان در مدتی برابر با پنج روز پیمود . مردمانش مسلمانند و تحت فرمان خان بزرگ شهرهای فراوانی دارد ولی مهمترین اش شهری است به همین نام . رودهای فراوانی در این سرزمین جاری هستند . مردم ، فرآورده های بسیاری تولید می کنند ، مانند پنبه . آنها بوسیله^{۶۷} پیشه وری و تجارت زندگی می کنند .

۶۹ چارچان

چارچان ، سرزمینی است از آن ترکستان ، که در جهت شمال باختر پین قرار گرفته است . در روزگاران پیشین بسیار آباد و بارور بوده اما تاتارها ویرانش کرده اند . مهمترین شهرش به همین نام است

یعنی چارچان . رودخانه‌های بسیاری در این سرزمین روانند و در بسترشان سنگ یشم یافت می‌شود . به‌سبب گرانبها ، و زیاد بودن این سنگ ، به‌عنوان کالای بازرگانی ، آن را به‌ختا می‌برند . تمامی این سرزمین ، از پین تا بدینجا ، آکنده از شن است ، آبش ناگوار و نامشروب است ، آب شیرین به‌ندرت یافت می‌شود . هرگاه فوجی از تاتار از این مکان گذر کند و به‌دشمنان برخورد کند ، تارومارشان می‌کند ، و اگر ساکنین ، هم مسلک و دوست باشند تنها به‌خوردن حیواناتشان اکتفا می‌کنند . به‌همین سبب هنگامی که اهالی این بخشها از نزدیک شدن تاتارها آگاهی می‌یابند ، با فرزندان و حیواناتشان به‌بیابان می‌گریزند و به‌مکانهایی می‌روند که دست کم دو تا سه روز با مکان اصلیشان فاصله داشته باشد . نیز از بیم تاتارهاست که به‌هنگام گردآوری خرمن ، آنها را در گودالهایی میان شن و ماسه پنهان می‌کنند و همراه به‌اندازهٔ نیازشان از آن برداشت می‌کنند . هیچکس جز آنان محل اختفای غلات را نمی‌داند ، چرا که بادهای بیابانی و شنهای رونده ، آثار پا را از بین می‌برند . پس از ترک چارچان ، می‌باید پنج روز به‌سفر ادامه دهیم تا به‌شهر لپ برسیم که در کنار بیابان بزرگ قرار دارد . آب در همه‌جا ، بجز تنها چند نقطه ، بد و ناگوار است .

لپ ۷۰

سرزمین لپ درجهت شمال‌باختر ، و در نزدیکی بیابان بزرگی به‌همین نام قرار دارد و جزء قلمرو خان بزرگ است . ساکنینش مسلمانند . مسافرینی که آهنگ گذر از این سرزمین را دارند ، ناگزیرند چند روزی در شهر توقف کنند تا هم اندکی بیاسایند و هم اینکه وسایل خواروبارهٔ از خوراک گرفته تا حیوانات را فراهم سازند . اگر

پیش از رسیدن به مقصد خواروبارشان به اتمام رسد، استران و بیا شترهایی را که به همراه دارند می‌کشند و می‌خورند. در این بیابان‌ها، شتران را از استران برتر می‌دانند، چرا که توانایی باربری و استقامت بیشتری دارند. میزان خواروباری که به همراه می‌برند، برحسب معمول برای مدت یکماه است، چرا که در زمانی اینچنین قادر به گذر از باریک‌ترین بخش بیابان هستند. گذشتن از پهناورترین بخش آن، یک سال به درازا می‌کشد و تهیه خواروبار برای چنین زمانی، ناممکن است. مسیر حرکت در این سی‌روز، از میان دشتهای شنی و یا کوههای خشک سنگی است. اما در انتهای هر روز می‌توان در مکانی که آب یافت می‌شود، اطراق کرد. آبی که در این مکان‌ها یافت می‌شود زیاد نیست و تنها برای صد مسافر و حیواناتشان، کافی است. در سه چهارنقطه، آب شور و تلخ، و در مکانهای دیگر شیرین و مشروب است. در سراسر این راه نه حیوانی مشاهده می‌شود، و نه پرندهای، زیرا که آذوقه‌ای برایشان وجود ندارد.

مشهور است که این بیابان منزلگاه اشباح ناپاکی است که با ایجاد بیم در قلب مسافری، آنان را به هلاکت می‌رسانند. اگر روز هنگام، به مهر سببی، مسافری از یارانش عقب بماند و همراهانش از تپه‌گذشته و دیگر دیده نشوند، آن مسافر نام خود را با همان آوایی که به گوشش آشناست خواهد شنید و چون می‌پندارند دوستانش صدایش می‌کنند، آنقدر به دنبالشان به این سو و آن سو می‌رود تا از بین برود. شب نیز به همین گونه است: مسافر گم‌شده فکر می‌کند صدای پای کاروان خود را می‌شنود و به همین خاطر به سوی صدا می‌رود ولی در سپیده دم درمی‌یابد که گم شده و در حال هلاکت افتاده است. نیز نقل شده که در پندار برخی مسافری چنان آمده که گروهی از مردان مسلح به سویشان حمله‌ور شده و در صد کشتارشان هستند.

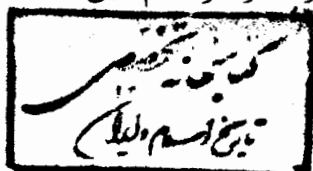
به همین سبب پا به فرار می‌گذارند، راه خود را گم می‌کنند و از تشنگی و گرسنگی، از بین می‌روند. از اینها شگفت‌تر، روایاتی است درباره اینکه کاروانیان گاهی آوای ساز و تنبور و یا صدای برخورد سلاحهای جنگی را می‌شنوند و با این وهم که شاید منشاء این صداها اشباح و اهریمنان باشند، به یکدیگر نزدیک‌تر شده و پیش می‌روند. نیز شب هنگام، اگر آهنگ آرمیدن داشته باشند، نشان ویژه‌ای را در سویی که می‌خواهند براه خویش ادامه دهند، قرار می‌دهند، و همچنین برای جلوگیری از گم شدن حیوانات زنگوله‌هایی برگردنشان می‌بندند.

تانگوت ۷۱

هنگامی که سفر سی‌روزه خود را از میان بیابان، به پایان بردیم به شهری می‌رسیم بنام ساچیو، که از آن خان بزرگ است. نام ایالت آن تانگوت است، اهالیش بت پرستند و در میانشان برخی ترکمن و برخی دیگر نسطوریان، مسیحی و مسلمان هستند. آنهایی که بت پرستند، زبان ویژه‌ای دارند. ساکنین اش کشاورزی می‌کنند و مهمترین فرآورده‌شان گندم است. این شهر در جهت باختر و شمال باختری قرار گرفته. در این شهر بتکده‌های بسیاری قرار دارد که مملو از بت هستند، و ساکنین اش احترامی فراوان برای آنها قائل می‌شوند و برایشان قربانی هم می‌کنند. هنگامی که پسری زاده می‌شود، او را تحت حمایت یکی از بتها قرار می‌دهند و به افتخار این بت، پدر کودک گوسفندی را به مدت یک سال در خانه اش می‌پروراند و سپس در روز ویژه جشن بت، گوسفند و کودک را نزد بت می‌برد، و در مقابلش گوسفند را قربانی می‌کند، و پس از آن گوشت پخته آن را در پای بت قرار می‌دهد. مدت زیادی نیایش می‌کند و از بت

می‌خواهد که کودک را تحت حمایت خود قرار دهد. چنین می‌پندارند که هنگام دعا، بت، شیره، گوسفند را می‌مکد، به همین سبب بازمانده، گوشت را به‌خانه می‌برند و تمام خویشان و دوستان را به خوردنش فرا می‌خوانند. استخوانها را نیز گردآوری کرده و در کوزه‌های زیبایی نگهداری می‌کنند. در این میان سهم نگهبانان بتها عبارت است از مقداری گوشت، کله و پاچه، پوست و روده‌های گوسفند. بت پرستان نسبت به مردگان هم مراسم ویژه‌ای دارند. بدین ترتیب که پیش از سوزاندن جسد، اخترشناسان را فرا می‌خوانند تا تاریخ تولد شخص مرده را به آگاهیشان برسانند (سال و ماه و روز). پس از اینکه اخترشناسان محاسبه کردند که این شخص تحت تاثیر چه صورت فلکی و سیاره و نشانی زاده شده، روزی را که باید سوزانده شود، اعلام می‌کنند. گاهی این روز ممکن است پس از یک هفته و یا حتی شش ماه بعد باشد، و در این صورت برای جلوگیری از فاسد شدن جسد آنرا در صندوقی که پهنای تخته‌هایش به اندازه کف دست است، قرار می‌دهند و کنار آن نیز مقداری صمغ خوشبو می‌گذارند. سپس صندوق را رنگ می‌کنند و درزها را با آمیخته‌ای از قیر و آهک پر می‌کنند، و سرانجام روی صندوق را با پارچه‌های ابریشمین می‌پوشانند. در تمام مدتی که جسد در خانه است روی میز را از گونه‌های بسیاری از خوراکی‌ها آکنده می‌سازند، زیرا که چنین می‌پندارند که روح شخص مرده از آن تغذیه می‌کند. گاهی نیز اخترشناسان به خویشاوندان مرده پیشنهاد می‌کنند که جسد را از در پشتی خارج کنند و اگر چنین دری وجود ندارد، باید دیواری را که در مقابل ستاره مورد نظر است سوراخ کنند و شخص مرده را از آنجا خارج کنند. دیگر تشریفاتشان اینچنین است که خویشان شخص مرده چند ورق کاغذ تهیه می‌کنند و روی آن اشکال چند مرد و زن، اسب و

شتر و سکه‌های پول و لباس را رسم می‌کنند و این کاغذها را در آتشی که جسد را با آن می‌سوزانند می‌اندازند، چرا که می‌پندارند در جهان دیگر به شخص خدمت خواهند کرد. و در تمام این مدت با صدای بلند موسیقی می‌نوازند.



۷۴

کامول

کامول سرزمینی است که پیشتر، نظام پادشاهی داشت. این سرزمین شامل شهرها و دهکده‌های بسیاری است، اما مهم‌ترین شهرش همان کامول است که بین دو بیابان قرار گرفته، یکی بیابان بزرگ لپ که پیشتر، از آن سخن رفت و دیگری بیابان کوچکی که در مدت سه روز می‌توان سراسرش را پیمود. ساکنین اش بت پرستند و زبان ویژه‌ای دارند. خوراکشان، بیشتر میوه است و مقدارش بحدی است برای مسافرین نیز کافی است. مردمانی هستند بسیار خوشگذران، از هر وقتی سود می‌جویند تا آواز بخوانند، برقصد و بنوازند. هنگامی که مسافری از راه می‌رسد و آهنگ آرمیدن درخانه‌ای را دارد، مردان، به‌زنان خود امر می‌کنند که خود را در اختیار مسافرین قرار دهند، و سپس خود از خانه بیرون می‌روند و تا هنگامی که مسافر بیگانه آنجا را ترک نکرده، باز نمی‌گردند. مردمان اینجا این کار را نه تنها ننگ نمی‌دانند، بلکه افتخاری محسوب می‌کنند. زنهای این سرزمین بسیار زیبا هستند.

هنگامی که منگوخان^{۷۵} در این سرزمین پا نهاد و از این رسم ناپسند آگاهی یافت، دستور داد که بیش از این بدینگونه رفتار نکنند، و مسافرین بیگانه ناگزیر شدند در مهمانخانه‌های عمومی منزل کنند. ساکنین از این پیشامد بسیار ناراحت شدند ولی چاره‌ای جز فرمانبرداری نداشتند. سه سال بدینگونه گذشت و در این مدت

خشکسالی رخ داد و زمین بارور نشد و رخ دادهای ناگواری در خانواده‌ها پیش آمد. پس نمایندگانی نزد منگو فرستادند تا اجازه دهد به رسم قدیم بازگردند، چرا که در این صورت خدایان از آنها خوشنود خواهند شد و دیگر بار باروری و آبادانی را به سرزمینشان بازمی‌گردانند. خان، چنین پاسخ داد: " حال که می‌خواهید، به این رسم زشت و ناپسند ادامه دهید، پس بروید و کار خود را از سر بگیرید." پس، نمایندگان بازگشتند و با خرسحالی این خیر را به مردم رساندند، و آنان نیز تا به امروز این رسم ناپسند را ادامه داده‌اند.

۷۶

شهر چین‌گین تالاس

چین‌گین تالاس نیز سرزمینی است که در کنار بیابان و بین شمال باختر و شمال قرار دارد و سراسر آن را در شانزده روز می‌توان پیمود. این شهر از آن خان بزرگ و دارای چندین شهر و دهکده بزرگ است. اهالی، به سه گونه تقسیم می‌شوند. برخی نسطوری، برخی مسلمان و دیگران بت پرستند.

در اینجا معادنی وجود دارد که از آنها روی، فولاد، و آنیموان استخراج می‌کنند. در اینجا سمندر نیز یافت می‌شود، البته سمندر یک جانور نیست بلکه ماده‌ای است که در مورد آن شرح خواهم داد. سمندر را اگر در آتش افکنند نمی‌سوزد و روش ساختن آن بدینگونه است که ماده سنگواره را که از کوه بدست می‌آید و دارای الیافی شبیه به الیاف پشم است. در آفتاب می‌گذارند تا خوب خشک شود سپس آنرا کوبیده و می‌شویند تا خاک اضافی از بین برود و این الیاف را از هم جدا کرده و مانند پنبه یا پشم در یکدیگر می‌تنند، سپس بافته مزبور را به مدت یک ساعت در آتش می‌گذارند

و هنگامی که از روی آتش برش می‌دارند مانند برف سپید است. هر گاه لکه‌ای روی آن بیفتد، برای از بین بردن آن هیچگونه دارویی بکار نمی‌برند، بلکه دیگر بار آن را در آتش می‌اندازند تا سپید شود.

۷۷

بخش سوچور

پس از ترک چین چی تالاس، ده روز در جهت خاور و شمال خاور به پیش می‌رویم، بی‌آنکه شانی از مردم و یا جاندار دیگری بباییم. در انتهای این ده روز به شهر سوچور می‌رسیم، این سرزمین دارای شهرها و دهکده‌های بسیاری است اما مهمترین شهرش همان سوچور است. مردمانش مسیحی و بت‌پرستند و هر دو گروه تحت فرمان خان بزرگ.

ایالت بزرگ دیگری که شامل این شهر و دو شهر دیگر است تانگوت نام دارد. در تمامی کوههای این سرزمین، ریواس، بمقدار فراوانی یافت می‌شود و بازرگانان به اینجا می‌آیند تا آن را خریداری کرده و به دیگر نقاط جهان ببرند. نکته جالب اینکه، هنگامی که بازرگانان در کوههای اینجا سفر می‌کنند، نمی‌توانند جز با حیوانات محلی از این مکان گذر کنند، چرا که علفهایی سمی در اینجا وجود دارد که سبب افتادن سم حیوانات می‌شود. ولی حیوانات بومی که به زهر آشنا هستند، از خوردن آن اجتناب می‌کنند. اهالی، از میوه و گوشت تغذیه می‌کنند. مردمانش سیه‌چرده‌اند. آب و هوای اینجا، بسیار خوب است.

۷۸

کامپی‌چو

کامپی‌چو نیز یکی از شهرهای تانگوت است. شهری است بزرگ و با شکوه مردمانش به سه گروه مسلمان، مسیحی، و بت‌پرست تقسیم

می‌شوند، مسیحیان کلیساهایی بس زیبا دارند، و بت پرستان نیز بتکده‌هایی به‌شیوه بومی بنا نهاده‌اند. چوبها را از جنس چوب یا گل و یا سنگ ساخته‌اند و با رویه‌ای از زر، زینتش داده‌اند. بت‌های بزرگ را در حالتی استوار قرار داده‌اند و بت‌های کوچک را با حالتی خمیده ساخته‌اند و پشت بت‌های بزرگ قرار داده‌اند، تا پنداشته شود که به بت‌های بزرگ احترام می‌گذارند.

در میان آنان، زاهد‌هایی وجود دارند که عمر خویش را به گوشه‌نشینی و پرهیزگاری می‌گذرانند، و از شهوت رانی، و گناه به دور هستند. تقویمی شبیه به ما دارند که در پنج روز از سال، آنها را از برخی کارها باز می‌دارد، از جمله ریختن خون حیوانات و خوردن گوشت مردان می‌توانند بسته به توانائیشان تا سی‌زن اختیار کنند، اما همواره زن نخست، از احترام ویژه‌ای برخوردار است، و در این سرزمین مرد است که باید برای زن خود پول، گوسفند و برده فراهم کند. اگر مردی از یکی از زنان خود خوشنود نباشد، او را بیرون کرده و زن دیگری اختیار می‌کند. غالباً "ازدواج بین خویشان برگزار می‌شود (و یک مرد، تنها اجازه‌ای از دواج با مادر خود را ندارد)، و به همین سبب زندگی آنان بیشتر به حیوانات شبیه‌است مارکوپولو و پدرش مدت یک سال در این محل اقامت گزیدند.

اکنون این شهر را رها کرده و از سرزمینی می‌گویم که در شمال قرار دارد، و ما مسافرتی شصت‌روزه را در آن جهت، در پیش داریم.

۷۹

شهر ازینا

شهر کامپیون را پشت سر گذاشته و رو به شمال می‌نهم، و به مدت دوازده روز راه می‌سپاریم تا به شهری به نام ازینا برسیم، که در جهت شمال و در کنار بیابانی شنی قرار دارد و جزئی از ایالت تانگوت

است. اهالی، بت پرستند و حیواناتشان شتر، گوسفند و گاو است. مردم، تنها به خوردن گوشت و میوه‌های بومی اکتفا می‌کنند و تمایلی به تجارت نشان نمی‌دهند. مسافرینی که از این شهر می‌گذرند و می‌خواهند به مسافرت در جهت شمال ادامه دهند، باید خواروبار چهل روزه خود را فراهم کنند، زیرا گذر از این بیابان چهل روز به درازا می‌کشد و در خلال این مدت در هیچ کجا آب و آبدادی یافت نمی‌شود، مگر در مکانهایی بسیار نادر. در انتهای این سفر چهل روزه به شهر دیگری می‌رسید که در جهت شمال قرار دارد، و اکنون نام آن را برایتان خواهم گفت.

شهر قره‌قوروم ۸۰

قره‌قوروم، شهری است بزرگ که اندازهٔ محیطش سه‌مایل است. (دورتادور آن را حصار از گل فرا گرفته) زیرا سنگ کمیاب است، و در کنار آن کاخ بزرگی ساخته شده که فرمانروا در آن زندگی می‌کند. اینجا نخستین مکانی است که تاتارها در روزگاران پیشین در آن سکنی گزیدند. اینک به شرح رخ دادهایی می‌پردازیم که در نتیجهٔ آن تاتارها شروع به جهانگشایی کردند. تاتارها در بخشهای شمالی چورچا و بارگو ساکن بودند ولی مسکن‌پایداری نداشتند. زندگانی‌شان در جلگه‌های پهناور، چراگاههای نیکو، و در کنار رودخانه‌های بزرگ می‌گذشت. اما فرمانروایی نداشتند و با جگزار شاهزادهٔ مقتدری بودند که "اونک‌خان" ^{۸۲} اش می‌نامیدند. مردم هر سال یک دهم از مازاد حیواناتشان، رابه‌عنوان باج، به اونک‌خان می‌دادند. اونک‌خان نیز از روی احتیاط آنها را به دسته‌های کوچکتر تقسیم کرد و دستور داد در مکانهای مختلف کشور سکنی‌گزینند، تاهرگاه در جایی بلوایی رخ داد چند قبیله از آنان را برای سرکوب بفرستند. بدینگونه،

برخی از این قبایل کوچک از بین رفتند و سرانجام دریافتند که رهبرشان مانند برده از آنها استفاده می‌کرده، پس اندیشیدند، و دست در دست یکدیگر نهادند و به‌سوی شمال روانه شدند، جایی که رهبرشان قدرت دستیابی به آنها را نداشته باشد. پس از آن، دیگر به او باج ندادند.

۸۴ چنگیزخان، و اینکه چگونه اولین خان تاتارها شد.

در سال ۱۱۸۷ میلادی، تاتارها شخصی به نام چنگیزخان را به‌شاهی برگزیدند. او مردی بود اندیشمند سخنگو و توانا در امور جنگی. سلطنت خود را با دادگری و اعتدال آغاز کرد و مورد توجه همه قرار گرفت. مردم او را مانند خدا، و نه انسان، می‌پرستیدند. شهرت او به‌زودی در همه‌جا پراکنده شد و تمامی قبایل، هرچند هم که پراکنده و از هم گسیخته بودند، سر به فرمان او فرود آوردند. به‌همین سبب چنگیزخان که خود را در راس این مردم شیردل و فداکار یافت به فکر جهان‌گشایی افتاد. پس به‌زیردستانش دستور داد که مجهز شوند و به دنبال او به راه افتند. نخست شهرها و ایالات مجاور را به‌اختیار خویش درآوردند، و مردم این شهرها نیز با کمال خوشنودی او را می‌پذیرفتند، زیرا که خود را تحت حمایت شاه عادل می‌دیدند. این پیشرفت‌ها و کامیابی‌ها با کمال سهولت انجام پذیرفت زیرا که در آن هنگام هر شهرو یا بخشی بوسیله حاکمی محلی اداره می‌شد، و چون این حکام با یکدیگر هم پیمان نبودند، پس برایشان ناممکن بود که در مقابل چنین قدرت شگرفی، ایستادگی کنند. پس از تصرف این مکانها، از جانب خود حاکمی بر آنها می‌گمارد، که آنها هم در نهایت دادگستری و عدالت با مردم رفتار می‌کردند،

به شکلی که هیچکس از حاکم شهرش ناخرسند نبود. به هر آن کس هم که به شهرهای دیگر کوچ داده می شد، غرامت می دادند.

از آن پس بود که خان تصمیم گرفت به کارهای بزرگتری دست بزند. پس، فرستاده‌های را نزد کشیش جوانی رهسپار کرد، تا دخترش را از او خواستگاری کند. کشیش جوانی، خشمناک به فرستاده خان گفت: "از کی تاکنون چنگیز چنین گستاخ شده که به اندیشه ازدواج با دختر من افتاده؟ به او بگو که اگر دیگر بار چنین فکر کند، او را به فجیع ترین وضعی خواهم گشت."

چنگیز با شنیدن این جواب، سپاه بزرگی بسرکردگی خود فراهم کرد و وارد سرزمین او شد و در دشت پهناور تندوک، اردو زد و به او پیغام داد که برای دفاع آماده باشد. کشیش جوانی نیز سپاه بزرگی تشکیل داد و در ده مایلی ارتش چنگیز مستقر شد. در این هنگام چنگیز به اخترشناسان و جادوگران دستور داد تا به اطلاعش برسانند که چه کسی در این جنگ پیروز خواهد شد. آنان نیز، نی سبزی را از وسط به دو نیم کردند و روی یکی از آنها نام چنگیز، و روی دیگری نام کشیش جوانی را نوشتند، سپس آنها را با فاصله اندکی روی زمین و برابر یکدیگر نهادند و به چنگیز گفتند هنگامیکه آنها مشغول خواندن اوراد هستند، دو قطعه نی به طرف یکدیگر خواهند آمد، و کسی پیروز خواهد شد که نی او بر نی دیگری سوار شود همه سپاهیان گرداگرد آنها جمع شده و مشغول تماشا بودند. در مدتی که اخترشناسان به نیایش مشغول بودند دو قطعه نی به حرکت درآمده و به یکدیگر نزدیک شدند پس از چند لحظه، همه مشاهده کردند که نی چنگیز خان، بر نی کشیش جوانی سوار شد، سپس همه با شوق و خوشحالی به سپاه دشمن حمله بردند و آنان را شکست دادند. کشیش جوانی نیز کشته شد، کشور، و دخترش به دست چنگیز افتادند. پس از این جنگ،

چنگیز شش سال دیگر به تسخیر کشورهای دیگر پرداخت تا سرانجام در محاصره دژی به نام کاتجو^{۸۵} تیری به زانویش خورد و سبب مرگش شد، سپس او را در کوه آلتایی^{۸۶} دفن کردند.

آنان که پس از چنگیز خان به سلطنت رسیدند - و آداب و رسوم تاتارها^{۸۷} نخستین کسی که پس از چنگیز خان به سلطنت رسید کوی خان بود و سومین پادشاه باتوی خان، چهارمین هلاکوخان، پنجمین مانگوخان^{۸۸} و ششمین قوبیلای قاتان^{۸۹}، که اکنون فرمانروای تاتارها است.^{۹۰} از دیگر پادشاهان قدرتمندتر است، زیرا که نه فقط آنچه را که پیشینیانش در اختیار داشتند مالک شد، بلکه در مدت سلطنتش تقریباً "باقیمانده" دنیا را نیز تسخیر کرد. میان تاتارها بدینگونه رسم بود که هریک از خانهای تاتار در می‌گذشت، می‌بایست او را به کوه آلتایی برده و دفن می‌کردند، و هنگام تشییع جنازه، سپاهیان خان هرآنکه را در سر راه می‌دیدند قربانی می‌کردند تا در دنیای دیگر به خان، خدمت کنند. نیز، بهترین اسبهایشان را می‌کشند تا در آن دنیا به سوارش خدمت کند. مهم نیست که مسافت سپاه تاتار، تا کوه آلتایی صدروز باشد، کاری است که باید انجام شود. می‌گویند هنگامیکه جسد مونگورا به این کوه انتقال می‌دادند، بیش از بیست هزار نفر به قتل رسیدند.

در مورد رسوم تاتارها

اکنون که شروع به سخن گفتن از تاتارها کرده‌ام، می‌خواهم شرح بیشتری در مورد آن بدهم. تاتارها در زمستان به نقاط گرم می‌روند جائیکه برای گله‌شان چراگاه مناسبی بیابند. زیرا که هیچ چراگاهی برای هزاران گاو و گوسفند کافی نیست. به هرکجا که می‌رسند چادری

برپای می‌کنند و روی آن را با نم‌پوشانده و هنگامیکه آهنگ حرکت دارند، آنها را بوسیله چهار چرخها به مکانهای دیگر می‌برند - هنگام برپا کردن چادرها، توجه دارند که در ورودی آن رو به جنوب باشد. افزون بر این دو چرخه‌های خوبی نیز دارند که سقف آنها با بارواندازهای نمدی پوشیده شد و بوسیله گاوهای نر و شترها کشیده می‌شود و ویژه حمل زنها و کودکان است. زنها به‌کار خرید خوراکی و دیگر نیازمندیهای شوهران و خانه‌شان می‌پردازند، چرا که مردان سرگرم شکار حیوانات و صید ماهی‌ها و کارهای نظامی هستند. بهترین قوشها و سگها را در اختیار دارند.

خوراکشان شیر و گوشت است، از اسبها و سگها نیز تغذیه می‌کنند. شیر مادیان را نیز می‌نوشند. زنها تاتار، بسیار نجیب و پاکدامند و بی‌وفایی در نزد آنها، گناهی بزرگ محسوب می‌شود. ده تا بیست تن از آنان در کنار یکدیگر و در نهایت صلح و آرامش زندگی می‌کند بدون اینکه هیچگاه سخن زشتی از دهانشان خارج شود.

هر مردی جایز به‌گرفتن حتی صد زن هست، (اگر قادر به نگهداریشان باشد). اما همواره احترامی که به نخستین زن خانه گذاشته می‌شود، بیش از دیگران است (و با پسرانی که به دنیا بیاورد، نیز، به همین شکل رفتار می‌شود). شوهر، به‌هنگام ازدواج باید پولی به‌مادر عروس بدهد، اما عروس به شوهرش هیچ چیز نمی‌دهد. آنها بیش از دیگر مردم فرزند دارند، زیرا که شمار همسرانشان بسیار است. پس از مرگ پدر، پسرها می‌توانند با همسران پدر، به‌جز مادر خودشان، ازدواج کنند. ممکن است یک مرد، با همسر برادر خود، که مرده است، ازدواج کند. ازدواجشان را با شادی فراوان، جشن می‌گیرند.

خدای تاتارها

باورداشتهای تاتارها بدینگونه است: آنها خدایی را باور دارند که وجودش آسمانی است و تنها برای سلامت جسمی و روحی خود به درگاهش نیایش می‌کنند. خدای دیگری را نیز می‌پرستند بنام "ناتیگای" که همه مردم تصویر او را درنمد یا پارچه‌ای پیچیده و در خانه‌شان نگهداری می‌کنند، و برای این خدا زن و فرزندان نیز تصویر می‌کنند. غالباً "زنش را در سمت چپ قرار داده و بچه‌هایش را در مقابل او، در حالت احترام و کرنش قرار می‌دهند. هنگام غذا خوردن نیز، فراموش نمی‌کنند که با یک تکه گوشت چرب، ابتدا دهان او و سپس همسر و فرزندان را چرب کنند و سپس یقین می‌یابند که خدایشان سهم خود را از غذای ایشان دریافت کرده است. نوشیدنیشان، شیرمادیان است. پوشاک تاتارهای فاخر، بیشتر از پارچه‌ها ابریشمی و زریفت است، و روی آن پوست خز، فاقم، روباه، و دیگر پوستها را می‌اندازند.

آداب و رسوم تاتارها به هنگام جنگ

تمامی ابزار جنگی تاتارها عالی و کرانبها است. سلاحشان تیر و کمان، گرز آهنین، و گاهی نیز نیزه می‌باشد. در تیراندازی با کمان بسیار مهارت دارند، و براستی بهترین کمانداران دنیا هستند. به هنگام جنگ، زره به تن می‌کنند و زره‌شان از چرم کلفت حیوانات مختلف تشکیل شده، که آن را روی آتش گرم می‌کنند تا مستحکم تر شود. در جنگ، بسیار بی پروا و بی باکند، و جان خود را در معرض هرگونه خطری می‌اندازند و گاهی روزها بدون خوراکی سرمی‌کنند و

تنها خوراکشان، شیر مادیانهاست و حیواناتی که شکار می‌کنند. اسبهایشان نیز با علف خالی تغذیه می‌کنند و نیازی به جو و دیگر دانه‌ها ندارند. تاتارها، حتی قادرند چندین شب را سوار بر اسب بسر برند، بدون اینکه از آن پیاده شوند. هیچیک از ملل دنیا، به اندازه آنها شکیبایی و تحمل ندارند. با این ویژگیها است که آنها بر نیمی از دنیا حکم می‌رانند. هنگامی که یکی از سران تاتارها قصد لشکرکشی داشته باشد، صد هزار اسب سوار را به خدمت می‌گیرد و سپس سپاه خود را به این ترتیب درجه‌بندی می‌کند: نخست، افسری را برمی‌گزینند که فرمانده ده سرباز است، سپس فرماندهان دیگری را انتخاب می‌کند که به ترتیب به صد، هزار و ده هزار سمت فرماندهی دارند. به این ترتیب هر افسر، مأمور آموزش ده سرباز و یا ده گروه سرباز است. و هنگامیکه فرمانده کل یعنی فرمانده ۶ صد هزار نفر، تعدادی سرباز برای جنگ و یا خدمات ویژه دیگر نیاز دارد، به فرماندهان سپاههای ده هزار نفری دستور می‌دهد تا هر کدام هزار نفر از سپاه خود را در اختیار او قرار دهند و آنها هم، همین دستور را به فرماندهان زیردست خود، که هر کدام فرمانده ۶ هزار نفرند، می‌دهند.

این دستور به ترتیب به فرماندهان کوچکتر می‌رسد تا سرانجام افسران دسته‌های ده نفری این دستور را دریافت می‌کنند، بدین ترتیب افسرانی که فرمانده ۶ هزار نفر هستند، صد سرباز، و آنهایی که فرمانده ۶ ده هزار نفرند، هریک هزار سرباز تحویل می‌دهند. انتخاب سربازان بوسیله قرعه‌کشی انجام می‌گیرد، و تمامی نظامیان از فوق خود فرمان می‌برند. آنها به یک گروه صد هزار نفری "توک"^{۹۴} یک گروه ده هزار نفری "تومان"^{۹۵}، و به گروه صد نفری "یوز"^{۹۶} می‌گویند. غالباً "شمار اسب سوارانشان به ۲۰۰ نفر می‌رسد، و در این هنگام

گروهی را دو روز زودتر، به پیش می فرستند تا ارتش اصلی غافلگیر نشود، گروهی شبیه به این را نیز در دورادور و همچنین در عقب ارتش حرکت می دهند. هنگامیکه محل خدمت دوراست، ابزاری بیش آنچه نیاز دارند را با خود بر نمی دارند و بیشتر چنانکه پیشتر گفته شد، از شیرمادیان استفاده می کنند. هر سربازی با خود هجده اسب می برد تا هنگامیکه یکی از آنها خسته شد، از دیگری استفاده کند. چادرهای نمدی کوچکی نیز دارند که آنها را از باد و باران حفظ می کند. هرگاه برای رسیدن به جایی شتاب داشته باشند، می توانند به مدت ده روز بدون اینکه غذای پختنی برای خود تهیه کنند، به سفر ادامه دهند. در این هنگام رگ اسبهایشان را شکافته، و از خون آنان تغذیه می کنند.

افزون بر این، همواره مقداری ماست با خود به همراه دارند و آن را بدینگونه تهیه می کنند: ابتدا شیر را جوشانده و سرشیرهایش را جدا می کنند، سپس، باقیمانده را در آفتاب می نهند تا سفت و خشک شود. هنگامی که سربازی به جنگ می رود، ده پوند از آن را به همراه برمی دارد، و بامداد هر روز یک پوند از آن را در مشکی ریخته و به مقدار کافی، به آن آب می افزاید.

تاتارها به هنگام نبرد، هیچگاه داخل صفوف دشمن نشده و با آنها درگیر نمی شود. بلکه برخلاف آن، با روش جنگ و گریز نبرد می کنند و تا جائیکه قادرند اسبها و نفرات دشمن را از بین می برند. با این روش، دشمن می پندارد که در جنگ پیروز خواهد شد، در حالیکه اینچنین نیست، و در حقیقت شکست می خورد. زیرا ناگهان عقب گرد نموده و دشمن را از بین می برند. اسبهای آنان، آنچنان به این بازگشتهای سریع خو گرفته اند که با یک اشاره سوارشان، به جهت مورد نظر، تغییر مسیر می دهند، و با اینگونه بازگشتهاست

که آنها در نبرد پیروز می‌شوند. تمام آنچه که در اینجا گفته شد، در مورد ابتکارات سران تاتارها بود. اما این را نیز باید اضافه کنم که امروزه اینگونه ابتکارات از بین رفته و آن دسته از مردم که در ختا زندگی می‌کنند آداب و رسوم خود را فراموش کرده و به‌رسوم بت‌پرستها آشنا شده‌اند و آنهائیکه در ایالات خاور زندگی می‌کنند به آداب عربها خو گرفته‌اند.

قوانین و مقررات در میان تاتارها

در میان تاتارها دادگری بدینگونه اجرا می‌شود که هرگاه شخصی سارق شناخته شود، جزایش چوب و فلک است و به‌او بسته بر شیعی مسروقه ۷ یا ۱۷ یا ۲۷ یا ۳۷ یا ۴۷ یا ۱۰۰ تا ۱۰۷ ضربه می‌زنند. گاه ممکن است، شخص محکوم بر اثر این ضربات جان خود را از دست بدهد. هنگامی که شخص به‌مرگ محکوم شده باشد، بدنش را با شمشیر به‌دو تکه تقسیم می‌کنند. سارق می‌تواند با پرداخت نه‌برابر بهای شیعی مسروقه، خود را از مجازات رهایی بخشد.

در میان تاتارها چنین مرسوم است که چارپایان بزرگ خود را با نشانهای ویژه‌ای داغ می‌کنند بنابراین حیوانات می‌توانند آزادانه و بدون سرپرستی چوپان، در چراگاهها بچرند و در صورت آمیختن با دیگر حیوانات گله، صاحبانشان می‌توانند براحتی آنها را بیابند اما گله‌های گوسفند و بز بدون چوپان به‌چراگاهها فرستاده نمی‌شوند. حیوانات تاتارها، غالباً "بزرگ، زیبا و فربه‌اند.

رسم دیگری بدینگونه دارند. هرگاه شخصی دارای پسری باشد و شخص دیگر دختری، هرچند که این پسر و دختر مدتها پیش مرده باشند، پدر و مادرشان آنها را به‌عقد یکدیگر درمی‌آورند. برای اینکار روی چند تکه کاغذ صورت چندانسان، حیوان، پوشاک و لوازم

منزل را رسم می‌کنند و به‌همراه سند ازدواج می‌سوزانند چرا که می‌پندارند دودی که از این شعله‌ها به آسمان برمی‌خیزد، این اشیاء را برای فرزندان‌شان به‌جهان دیگر می‌برد. پس از این مراسم پدر و مادر پسر و دختر، رسماً با یکدیگر فامیل می‌شوند، مانند اینکه بچه‌هایشان زنده هستند.

اکنون که از آداب و رسوم تاتارها گفتم، به شرح جلگه پهنآوری که از آن عبور کردیم می‌پردازم.

سرزمین‌های فراسوی قره قوروم

هنگامیکه قره‌قوروم را ترک کرده و از کوه آلتایی گذرکنیم، پس از چهل روز به‌مکانی می‌رسیم که نامش جلگه بارگو، و بسیار پهنوار است.^{۹۷} نام مردمانش "مسکرپیت"^{۹۸} است که از گوشت حیوانات به‌ویژه از گوشت گوزن و ماهی و پرندگان آبی تغذیه می‌کنند. از گوزن برای مسافرت نیز استفاده می‌کنند. در فصل تابستان، و به‌هنگام پیریزی، پرندگان را که در جستجوی آب هستند شکار می‌کنند. این جلگه از شمال به‌اقیانوس می‌رسد.

آداب و رسوم مردمان اینجاست که تاتارهاست که پیشتر از آن سخن رفت. مردمش تحت فرمان خان بزرگ هستند. تابستانها بوسیله شکار زندگی می‌کنند، اما زمستان به‌اندازه‌ای سرد است که هیچ حیوان یا پرنده‌ای را یارای زیستن در آنجا نیست، پس از مسافرتی چهل روزه به‌اقیانوس شمالی می‌رسید. در نزدیکی این مکان، کوه و جلگه‌ای دیگر است که منزلگاه کرکس و باز و دیگر پرندگان است. و هنگامی که خان برخی از آنها را می‌خواهد، تعدادی را مامور می‌سازد تا اینکار را برایش انجام دهند. جزیره‌ای که از آن سخن رفت آنقدر در دوردستهای شمال واقع شده که مسافرین

گاهی ستارهء قطبی را، پشت سر خود در جنوب می یابند !
اینک که از نواحی شمالی برایتان گفتم ، به شرح ایالاتی که
نزدیکتر به مقر خان بزرگ است می پردازم .

۱۰۰

۹۹

کشور ارگیول در کنار سرزمین سین جو

پس از ترک کامپیون و پنج روز مسافرت به طرف خاور ، و گذر از
مکانهایی که گفته می شود ارواح ، شبها به گفتار می پردازند ، به کشوری
به نام ارگیول می رسیم ، که جزء ایالت تانگوت است و تابع خان
بزرگ . این ، یکی از چند کشوری است که سرزمین تانگوت را تشکیل
می دهند . مردمانش را مسیحیان نسطوری ، مسلمانان و بت پرستان
تشکیل می دهند .

شهرهای بسیاری در این کشور هست ولی مهمترینشان ارگیول
است . اگر به سوی جنوب خاور روان شویم ، به شهر ختا می رسیم ، و
هنگامی که راه را به سوی جنوب خاور ادامه دهیم به شهری به نام
سین جو می رسیم که متعلق به ایالت تانگوت است و تابع خان بزرگ
ساکنینش مسلمان و بت پرستها و اندکی نیز مسیحی هستند . نیز
حیواناتی وحشی وجود دارد که که مانند فیل ، تنومند هستند ،
رنگشان آمیخته ای است از سیاه و سپید ، زیباییند و موهای بلند و
نرمشان به دوسوی بدنشان آویخته شده تنها موهای شان شان رو به بالا
است و مانند ابریشم نرم و لطیف است ، و نیکوتر از هرگونه ابریشمی
(مارکوپولو مقادیر فراوانی از این پشم را با خود به ونیز برد ، و
کسانی که آن را مشاهده کردند ، لطافت بی اندازه اش را تصدیق
کردند) برخی از این حیوانات را رام کرده و از آمیزش آنان و گاوها
نژادی به بار آورده اند که بردباریشان در هنگام خستگی فزونتر از
دیگر گاوها است .

افزون بر این، در این مکان بهترین مشک دنیا یافت می‌شود. حیواناتی که مشک را از آنان بدست می‌آورند، شبیه به غزال هستند پوستشان مانند پوست گوزن، ولی پا و دم آنها به غزال شباهت دارد. فاقد شاخ هستند و چهار دندان برجسته دارند، دوتا در بالا و دوتا در پائین، که هر کدام سه اینچ درازا دارند. جانورانی هستند، بس زیبا. مشک بدین روش تهیه می‌شود: هنگامی که جانور را می‌گیرند بین گوشت و پوستش دژ پیهی وجود دارد که از لخته خون تشکیل یافته، و آن را با پوست رویش جدا میکنند، و این همان مشکی است که خوشبوترین عطر را با آن می‌سازند.

مردمان این سرزمین از راه تجارت و پیشه‌وری زندگی می‌کنند، و حیوانات نیز به مقدار فراوان تولید می‌کنند. سراسر این ایالت را می‌توان در بیست و شش روز پیمود، قرقاولهایی دارند که دوبرابر قرقاولهای کشور ما است و تقریباً "به بزرگی طاووس هستند و دم‌هایی دارند که درازایشان ۷ تا ۱۰ وجب است، و نیز گونه‌های بسیاری دیگر از پرندگان زیبا و رنگین دیده می‌شود. کیش مردمانش، بت‌پرستی است. بینی‌شان کوچک و مویشان سیاه است، اندکی فریبند. تنها در قسمت چانه کمی مو دارند، و سایر نقاط چهره‌شان بی‌مو است. پوست بدن زنان، سپید و لطیف است، و مردان مجازند تا هرچه که دلشان می‌خواهد، زن اختیار کنند. اما باید توانایی نگهداریشان را داشته باشند. دارایی زن مهم نیست، چرا که اگر زیبا باشند، مردان ثروتمند با آنها ازدواج می‌کنند، و به مادران و پدرانشان هدایای گرانبهایی می‌دهند.

به سوی خاور روان می شویم و به اگرگایا می رسیم که جزء ایالت تانگوت و تحت فرمان خان بزرگ است. در این سرزمین شهرها و دهکده های بسیاری وجود دارد که بزرگترینشان شهر "کالاچان"^{۱۰۲} است. بیشتر ساکنین اش بت پرستند و برخی نیز مسیحی نسطوری، و همگی تحت فرمان خان بزرگ. در این شهر از پشم شتر پارچه های زیبایی می بافند که در دنیا بهترین است. پشم برخی از شتران سپید است و اینها بهترین گونه شترها در دنیا هستند. بازرگانان، پشمها را از اینجا خریداری کرده و به تمامی جهان می برند. اینک، باید بسوی خاور برویم تا وارد سرزمین کشیش جوانی بشویم.

۱۰۳

ایالت تندوک

تندوک سرزمینی است که در جهت خاور قرار گرفته و از شهرها و دهکده های بسیاری تشکیل یافته است، که در میان آنان، مهمترین شهر، تندوک است. پادشاه این سرزمین، تحت نظر کشیش جوانی است و نامش هم جورج او بر این سرزمین، تحت نظر خان بزرگ حکمرانی می کند. خان بزرگ مهربانی ویژه ای نسبت به آنان دارد، و آن اینکه همواره از دختران خود و یا دیگر دختران پادشاهان، برای آنان همسر برمی گزیند.

در این ایالت سنگ لاجورد به مقدار فراوان یافت می شود. نیکوترین رگه این گونه از سنگها، در این سرزمین وجود دارد. مردمانش از پشم شتر، پارچه هایی به رنگهای گوناگون می بافند و از راه پیشه وری و کشاورزی گذران عمر می کنند. فرمانروای این سرزمین، همانگونه که پیشتر یاد آور شدم، مسیحی است، اما در میان مردمش، مسلمانان و بت پرستان نیز، یافت می شوند. گونه های از مردم نیز هستند، به نام "آرگون"^{۱۰۵}، که آمیخته ای هستند از نژادهای گوناگون، یعنی، تندوکیان

مسلمانان و بت پرستان . مردمان اینجا خوش سیما تر از دیگر ساکنین این ایالت هستند و بسیار کارآمدتر و هنرمندتر . باید بدانید که در همین شهر ، کشیش جوانی دولتش را تشکیل داد و از آن زمان تاکنون همین شهر به عنوان پایتخت شان شناخته شده .

در زمان حال ، جورج ، پادشاه این سرزمین ، و ششمین پست از خاندان کشیش جوانی است . این پادشاهان بر دو بخش که ما آنها را گوگ و ماگوگ و بومیان آنها را آونگ و منگول می نامند ، حکفرمایی می کنند . در هریک از آنها نژاد ویژه ای می زید . به مردم آونگ ، گوگ و به مردم منگول ، ناتار می گویند .

هنگامی که هفت روز به سوی خاور برانید به شهرهای سرزمین ختائی رسید . در خلال این سفر هفت روزه به شهرها و دهکده های بسیاری برخورد می کنید . که بیشتر ساکنین اش مسلمانند ، اما در میان آنان بت پرستان و مسیحیان نسطوری نیز به چشم می آیند . مردمان این سرزمین از راه تجارت و پیشه وری زندگی می کنند و پارچه های زربفت نیکویی می بافند که با مروارید و ابریشم های رنگارنگ زینتش می دهند . پارچه هایی از پنبه نیز می بافند .

تمامی این سرزمینها تحت فرمان خان بزرگ است . در کوهستانهای این سرزمین کانه های نقره فراوانی یافت می شود و مهم ترینش در مکانی است به نام آیدیفآ . در این سرزمین حیوانات و پرندگان بسیاری وجود دارند .

اکنون این سرزمین را رها کرده و سه روز به پیش می رانیم .

۱۱۰

در مورد کاخ خان ، در چاگان نور

در پایان سفر سه روزه خود به شهری می رسیم به نام چاگان نور

(که به معنای "دریاچه سپید" است.) ، در این مکان ، کاخ بزرگ خان بنا نهاده شده و خان اینجا را بسیار دوست دارد چرا که مکانی است زیبا و خرم ، که درختان و جویبارهای زلال از همه سو آن را فرا گرفته‌اند . قوهای بسیاری که در این آب شناور هستند به زیبایی این دورنما می‌افزایند . در این جلگه ، گونه‌های بسیاری از پرندگان وجود دارند . مانند : درنا ، کبک ، قرقاول و دیگر پرندگان . درناهای این بخش به پنج گونه تقسیم می‌شوند : نخست آنها که سیاه هستند و بالهای درازی دارند . دوم ، آنها که سراسر سپیدند و از همه بزرگتر ، بالهایشان به راستی که زیباست ، زیرا که لکه‌های گردی ، مانند طاووس دارند ، اما به رنگ طلایی و بسی درخشانده ، سرشان نیز سرخ و سیاه ، بر روی زمینه‌ای سپیدرنگ است . گونه سوم ، شبیه به درناهای ما است . و چهارم ، درناهای کوچکی هستند که پر و بالشان دارای رگه‌های سرخ ، و آبی لاجوردی است . و سرانجام گونه پنجم ، که درناهایی هستند بزرگ ، با سرهای سرخ و سیاه و بدن خاکستری رنگ . دره‌ای که در نزدیکی شهر است ، مسکن کبک و بلدرچین است . خان دستور می‌دهد تا برای فراهم کردن خوراک پرندگان ، ارزن و بسیاری از دانه‌های مناسب را در دامنه‌های دره بکارند ، و به کسی نیز اجازه نمی‌دهد تا از آن محصولات برداشت کند ، و کسانی را برای مراقبت از آنان به خدمت گمارده . نیز به دستور خان ، آشیانه‌هایی زمستانی برای پرندگان ساخته‌اند و بدین سبب هرگاه که اراده کند ، بسیاری از آنان را در اختیار خواهد داشت .

۱۱۱ کاخ خان بزرگ در شان دو

پس از آنکه سه روز از شهر چاگان نور دور شویم و به سوی شمال سفر کنیم ، به شهر شان دو می‌رسیم که از بناهای قویلای قآن ، و

خان بزرگ است. در این شهر، و به دستور خان بزرگ کاخی از مرمر بنا شده که به سبب زیباییش، زبانزد مردم است. اتاقهایش، آکنده از نقوش زیبای انسانها، پرندگان و درختان است، و چنان دل انگیزه که انسان در شگفت می ماند. یک سوی آن، رو به شهر و سوی دیگرش رو به دیوار باغ است. گرداگرد کاخ، از جلگه های مجاور تشکیل شده، و دیوار دور آن شانزده مایل درازا دارد، و تنها از راه کاخ به آن می توان رسید. تمام زمین های باغ چمن کاری شده اند و جویهای آب زلال باریکی، از میان آنها گذشته و همه را آبیاری می کند. حیواناتی مانند گوزن و بز کوهی، آزادانه به چرا مشغولند و بعدها از گوشتشان برای تغذیه پرندگان شکاری خانواده سلطنتی استفاده می شود، پرندگانی که در همان حوالی آشیانه دارند، شمارشان از دویست هم بیشتر است. خان بزرگ دل بستگی بی اندازه ای به آنها دارد و دست کم یکبار در هفته به آنها سرکشی می کند. هرگاه خان با همراهانش برای گردش به اطراف کاخ برود، یک یا چند پلنگ با خود به همراه دارد، و دستور می دهد تا آنها را رها کنند. پلنگها به بز یا گوزنها هجوم می برند و آنها را شکار میکنند و سپس خان، گوشت آنها را به پرندگانش می دهد. در میان این زمین های سرسبز، و برستونهای زراندود، کلاه فرنگی بی ساخته که گرد هر ستون ازدهایی زراندود پیچیده و سر آن، به سقف بنا تکیه دارد. سقف کلاه فرنگی از نی خیزران پوشیده شده و چنان خوب با رنگ و روغن روی آن کار کرده اند که به هیچ وجه، رطوبت در آن رخنه نمی کند. اندازه قطر نی خیزرانی که برای این منظور به کار می رود، سه وجب، و درازایش نیز ۱۰ تا ۱۵ گام است. این نی ها را از سر بند جدا کرده و هر بخش را از درازا به دو قسمت مساوی می برند. با این روش، از هر بند دو ناودان تشکیل می شود که اگر به شکل گوژ و کاو در کنار یکدیگر

قرار گیرند، روی بام کلاه فرنگی پوشیده می‌شود. و برای اینکه نی‌ها به‌هنگام باد سخت از یکدیگر جدا نشوند سرشان را به‌گونه‌ای استوار با نخ به‌چهارچوب بنا می‌بندند. و برای اینکه خود بنای کلاه فرنگی هم از خطر باژگون شدن به‌دور باشد، آن را از همه‌سو با طناب‌های محکم به‌درختها یا پایه‌های سنگی می‌بندد. بنا را به شکلی ساخته‌اند، که در صورت تمایل بی‌هیچ خسارتی میتوان آن را به‌جای دیگر انتقال داد.

مکانی را که خان برای خوشگذرانی اختیار کرده، محلی است با آب و هوای بسیار خوش و حرارتی ملایم. به‌همین سبب تابستان هر سال در آنجا سکنی می‌گزیند و در روز بیست‌وهشتم آگوست برای انجام مراسم قربانی، به‌مکان دیگری می‌رود. در این‌جا، خان دارای گله‌های بزرگ اسب و مادیان سپید است، که شمارشان به‌بیش از ده هزار می‌رسد. شیر آنها را، تنها خان و خاندانش می‌توانند بنوشند، و تنها یک خانواده از این پرهیز بدور است و آن‌خاندان "هوریاد"^{۱۱۳} است که در جنگها از خود رشادت بسیار نشان داده‌اند. به‌این اسبها تا آن اندازه احترام می‌گذارند که هنگام چرا کسی حق نزدیک شدن به‌آنها را ندارد. اخترشناسانی که در خدمت امپراتور هستند همواره به‌پادشاه گوشزد می‌کنند تا در روزی که می‌خواهد آنجا را ترک کند، مقداری از شیر مادیانها را به‌خدایان خشمگین پیشکش کند تا مردم، حیوانات و فرآورده‌هایشان را از آفات زمینی و آسمانی به‌دور دارد. به‌همین سبب امپراتور در روز ۲۸ ماه آگوست هر سال به‌مکان بیاد شده می‌رود و با دست خود شیر مادیانها را به‌هوا می‌پاشد و یا روی زمین جاری می‌سازد، تا خدایان، امپراتور، همسران و فرزندانش را از گزند بلایا حفظ کنند.

اما باید رخداد شگفت دیگری را بازگو کنم، و آن اینکه اگر در

خلال مدتی که خان در این کاخ سکونت دارد، آب و هوا بگونه‌ای دگرگونی یابد که احتمال ریزش باران برود، اخترشناسان و جادوگران بالای بام کاخ رفته و با خواندن اوراد و نیایشهای گوناگون، از بارش باران و بروز باد و توفان جلوگیری می‌کنند. و شگفت‌تر آنکه گاهی باران و تندر در اطراف کاخ بیداد می‌کند، اما در محوطه کاخ قطره‌ای باران، نیز نمی‌بارد. این اخترشناسان و جادوگران بیشتر از اهالی تبت و کشمیراند و چنین به نظر می‌آید که در جادوگری و اخترشناسی از سایر اقوام پیشی گرفته‌اند. آنها انسانهایی هستند که همواره در مکانهای ناپاک، با سر و رویی ژولیده و لباسهای مندرس، زندگی می‌کنند، و رسم شگفتی دارند، و آن اینکه اگر شخصی محکوم به مرگ شود، پس از اجرای حکم گوشت بدنش را پخته، و می‌خورند. اما این کار را با کسی که به مرگ طبیعی از بین رفته‌باشد، نمی‌کنند. گذشته از اینها، در کاخ امپراتور سمت مذهبی هم دارند، یعنی راهب و سخن‌گو نیز، هستند. در افسونگریها چنان مهارتی از خود نشان می‌دهند که باورکردنش دشوار است. برای نمونه: هنگامیکه در تالار سرمیز غذا می‌نشینند، میز با اشاره آنها، به اندازه هشت ذراع بلند می‌شود. سپس از گنجه‌ای که در فاصله اندکی قرار دارد، جامها خودبخود پر از نوشیدنی شده و در هوا حرکت می‌کنند تا به دست خان برسند و پس از اینکه خان نوشیدنی‌اش را خورد، جامها، بار دیگر به مکان نخستین خود بازمی‌گردند. این گونه کارهای شگفت‌انگیز اغلب در حضور اشخاص رخ داده که شمارشان تا ۱۰/۰۰۰ نفر نیز رسیده است.

هنگامی که روز جشن بتها آغاز می‌شود، این راهبان به کاخ امپراتور رفته و چنین می‌گویند: " سرور من، همانگونه که آگاهید، روز جشن بتها آغاز شده، و خدایان، نیازمند قربانی هستند، و

اگر چنین نکنیم ، خشکسالی آفت و بیماریهای گوناگون نثارمان خواهند کرد . پس ، خواهشمندیم امر فرمائید تا گوسفندان سرسیاه و مقداری نیز بخور و چوب عود بهما بدهند تا با روش ویژه خود ، به مراسم قربانی پردازیم ، تا خدایان پشتیبان ما و فرآورده‌هایمان باشند . " درخواست آنان بوسیله افسران رابط ، به عرض امپراتور می‌رسد و او هم بلادرنگ به درخواست آنان جواب مثبت می‌دهد . پس ، راهبان گوسفندان را قربانی کرده و گوشت آنان را به پای بتها می‌افکنند .

در این مکان ، بتکده‌های بسیاری یافت می‌شود که برخی از آنان به بزرگی یک شهر کوچک هستند . شمار راهبان ، گاه تا دو هزار نفر می‌رسد . غالباً " بر روی آنها بهتر از دیگر مردم است . جامه‌های مرتبی دارند ، سر و ریششان رانمی‌تراشند و جشنهای دینی خود را به گونه‌ای آبرومند ، و همراه با نوای موسیقی و در پرتو شمعا ، برگزار می‌کنند . برخی از آنها مجاز به زن گرفتن هستند . ولی دسته دیگری وجود دارند که زندگی مشقت‌باری را می‌گذرانند ، چه ، آنها آتش پرستند و مجاز به زن گرفتن نیستند ، سر و ریششان را می‌تراشند و لباسهای سیاه یا متمایل به سیاه می‌پوشند . روی تشک‌های بسیار سفت می‌خوابند و رنجهایی می‌کشند که هیچ قومی در دنیا تاب تحملش را ندارد .

اکنون اینجا را رها کرده و به شرح زندگانی خان بزرگ ، یعنی قویلای قاآن می‌پردازیم .

یادداشتهای کتاب نخست

۱ - Lesser Hermenia : ارمنستان کوچک ، عنوان
دولتی (است) که مهاجرین ارمنی در کیلیکیا تشکیل دادند ،
و از ۱۰۸۰ تا ۱۳۷۵ (ب.م) دوام یافت . این دولت در
جنگهای صلیبی و در هجوم مغول به آسیای غربی با مهاجمین
همدست بود .

دایرةالمعارف فارسی .

۲ - Layas : یکی از بنادر بزرگ آسیائی کوچک .
نامهای دیگرش عبارتند از :

Airzzo, Ayacico, Ayas, Laias, Lajazza...

۰ م -

۳ - Turcomania : مقصود نگارنده قره‌مان در ترکیه فعلی است ، که پیشتر نامش لارنده بود . شهرهای مهمش عبارتند از : قونیه ، قیصریه و سیواس . - م .

Caraman : قره‌مان (به نام سلسله ترکمن قره‌مان اوغلو) نام قدیم آن لارنده ، (واقع در) جنوب شرقی ولایت قونیه ، (و) جنوب غربی ترکیه‌ی مرکزی در آسیا ، در دامنه شمالی جبال توروس . از تاریخ باستانی آن چندان اطلاعی در دست نیست ، ... تاریخ تصرف آن به دست سلاجقه معلوم نیست در اوایل قرن ۱۳ م به تصرف صلیبیون درآمد ، اما در ۱۲۱۶ (۶۱۲ یا ۶۱۳ هـ ق) در دست سلطان عزالدین کیکاووس بود . بهاء‌ولد مدت هفت سال در لارنده اقامت کرد ، و پسرش مولانا جلال‌الدین رومی در ۶۲۲ هـ ق در آنجا ازدواج کرد و سلطان ولد در ۶۲۳ هـ ق در آنجا به دنیا آمد لارنده در عهد سلسله قره‌مان اوغلو اهمیت فراوان یافت و در اوایل قرن ۱۴ م پایتخت آنان شد . در ۱۴۶۷ سلطان محمد II عثمانی آن را گرفت و در ۱۴۸۶ سلطان بایزید II آن را به قلمرو عثمانی ملحق کرد . آثاری از عهد سلسله قره‌مان اوغلو دارد .

دایرةالمعارف فارسی

۴ - Whorshippers of Mahomet : در متن اصلی کتاب ، به جای واژه "مسلمان" ، از اصطلاح "پیروان دین حضرت محمد (ص)" استفاده شده است ، اما شایسته‌تر آن دیدم که واژه "مسلمان" را بکار برم ، چرا که ذهن خواننده با این واژه مانوس‌تر است . تا انتهای کتاب نیز ، چنین

کرده‌ام .

. م -

۵ - Greater Hermania : ارمنستان، یا ارمنیه، یا بلاد ارمن ناحیه (ای است) در حدود ۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع، و کشور قدیم غرب آسیا که اکنون میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ترکیه تقسیم شده است. این سرزمین، کمابیش از اراضی جنوب شرقی دریای سیاه و غرب آسیای صغیر تا سواحل جنوب غربی دریای خزر از یک طرف، و از قفقاز تا فلات آذربایجان و دشت بین‌النهرین تا طرف دیگر ممتد بوده است. پهنه‌ایست کوهستانی مشتمل بر دشتهای مرتفع (فرازای آنها از ۸۰۰ تا ۲/۰۰۰ متر) که بین رشته‌کوههایی گسترده است. فعالیت‌های آتشفشانی، قللی چون آرارات (۵/۲۰۵ متر) سیپان‌داغ (۴/۱۷۶ متر) آلا‌داغ (۳/۵۲۰ متر) و آراگاتس (۴/۰۹۵ متر) در آن احداث کرده. از رودهایی که در آن جاری هستند یا در آن سرچشمه می‌گیرند فرات، دجله، ارس و کورا است. دریاچه عمده‌اش وان و سوان است. . . . از منستان اولین کشوری بود که دین مسیح را به‌عنوان دین رسمی پذیرفت.

تاریخ

ارمنستان قبل از اسلام: ظاهراً در قرن هفدهم م، ارمنستان مسکن قوم آسیائی هوری (نه از نژاد سامی و نه از نژاد هند و اروپائی) بود، که در نیمه اول هزاره دوم

ق م مطیع فاتحین هند و اروپائی و سپس مطیع حتی‌هاو، بعد، دولت آشور شدند. در قرن نهم ق م، قومی بسیار نزدیک به هوریان، بنام اورادتی یا خلدی، در ارمنیه دولت مقتدر اورارتورا تشکیل دادند، که در اواسط قرن هفتم ق م بدست کیمریان و سکاهاى مهاجم منقرض شد. در ضمن این حوادث و پس از آنها، قومی هند و اروپائی، ظاهراً از مردم فروگیا، که از حمله کیمریان گریخته بودند، از مغرب بر اورارتو حمله بردند و آن را متصرف شدند. این سکنه جدید در کتیبه‌های هخامنشی بیستون "ارمنی" خوانده شده‌اند، که ریشه و معنی آن معلوم نیست، و نام ارمنستان و امثال آن در زبانهای دیگر از همین لفظ گرفته شده است، ولی آرامنه خود را هایک (بنام قهرمانی که ارمنیان را به کشورگشائی کشانید) و سرزمین خویش را هایستان می‌خوانند.

دشواری تامین ارتباط بین قسمت‌های مختلف ارمنستان، که خاصه در فصل زمستان بکلی از هم جدامی شوند، از موانع تشکیل دولت مقتدری درین سرزمین و مساعد با حکومت ملوک الطوائفی بوده، و بهمین جهت ارمنیان - جز در دوره تیگرانس کبیر (وفات ۵۶ ق م) - نقش اساسی در شرق نزدیک نداشتند، بلکه در دوره مادها مطیع آن دولت بودند. و سپس ارمنستان از ایالات امپراتوری هخامنشی شد، و تحت فرمان والیه‌های هخامنشی قرار گرفت، که پس از مرگ اسکندر مقدونی شاهان واقعی ارمنیه شدند، و سپس سلطنت سلوکیان را به رسمیت شناختند. پس از شکست (۱۸۹ ق م) آنتیوخوس III از رومیان، دو والی ایرانی که

بر ارمنستان حکومت می‌کردند خود را شاه خواندند. یکی ارمنستان بزرگ یا ارمنستان به معنی اخص که پایتختش آرتاکساتا بود، و دیگری ارمنستان کوچک در ناحیه سوفند ارمنستان بزرگ بعدها تابع اشکانیان شد، ولی در قرن اول قم، تیگوانس کبیر تسلط اشکانیان را برانداخت، و پادشاه سوفند را خلع کرد، و تمام ارمنستان را تحت حکومت واحد درآورد، و مملکت مقتدری تشکیل داد. پس از او، مملکت ارمنستان بتدریج کوچک شد، و حکم کشوری میانگیر بین دولت اشکانی و دولت دوم یافت، که هر کدام می‌کوشیدند شاهانی به دلخواه خود بر آن بگمارند. از سال ۱۱ ب م به بعد، اغلب شاهزادگان اشکانی بر ارمنستان سلطنت کردند، که گاهی به اشکانیان ایران و زمانی به رومیان متمایل می‌شدند. نرون امپراتور روم، در سال ۶۶ ب م، سلطنت شاهزاده اشکانی، تیرداد، را بر ارمنستان شناخت. پس از انقراض (۲۲۴) دولت اشکانی و روی کار آمدن ساسانیان در ایران، شاهان خاندان اشکانی ارمنستان بر اراضی خود حکومت می‌کردند. در اواخر قرن سوم میلادی، ارامنه دین مسیح را پذیرفتند، و دستخوش آزار زرتشتیان شدند، و این امر اختلافات میان ساسانیان و روم را تشدید کرد، و بالاخره، برای رفع اختلاف، در حدود سال ۳۹۰ ب م، ارمنستان میان ایران و روم قسمت شد. قسمت شرقی یا ارمنستان ایران (حدود ۴/۵ ارمنستان) سهم ایران شد، پایتخت آن دوین بود، که در مآخذ اسلامی دبیل خوانده شده. قسمت غربی آن به رومیان رسید، و مرکز آن ارزنجان بود. در قرن پنجم، ارامنه از قبول تصمیم شورای دینی خالکدون

(۴۵۱ م ب) در باب وحدت طبیعت امتناع کردند ، و بعدها استعمال زبان یونانی در کلیسا متروک شد . این امور و اختراع الفبای ملی ارمنی به توسط قدیس مسروپ ، که منجر به ترجمه کتاب مقدس و رشد ادبیات ملی گردید ، سهم عمده‌ای در تقویم احساسات ملی شدید ارامنه داشته است .

ارمنستان بعد از اسلام : پس از سقوط دولت ساسانی در قرن هفتم میلادی ، ارمنستان تحت تبعیت اعراب در آمد . حملهٔ اعراب به ارمنستان در خلافت عمر آغاز شد ، ولی اول بار در خلافت عثمان ، اعراب بر این سرزمین استیلا یافتند . (۲۴ هـ ق - ۶۴۵ - ۴۶ م) . در ۶۵۳ امرای ارمنستان سلطنت اعراب را شناختند ، و در ۶۵۵ تمام ارمنستان تحت تسلط اعراب قرار گرفت . اگرچه حملات اعراب به ارمنستان باعث خرابیهای فراوان شد ، در قرن اول تسلط عرب بر این سرزمین ، حس ملیت و توجه به ادبیات در ارمنستان رشد فراوان یافت . طغیانهای بسیار بر ضد اعراب آشکار و سرکوب می شد ، و مهمترین آنها در سالهای ۲۳۷ - ۳۸ هـ ق در زمان متوکل عباسی روی داد ، و متوکل پس از فرو نشانیدن آن ، آشوط نام ، از خاندان باگراتید را که خدمات عمده به اعراب کرده بود ، به امیری ارمنستان منسوب نمود ، و او ۲۵ سال امارت کرد ، و در نتیجهٔ حسن اداره ، در زمان خلافت معتمد عنوان سلطان یافت (۲۷۳ هـ ق) ، سلسلهٔ باگراتید تا اواسط قرن ۱۱ م میلادی بر مهمترین قسمت ارمنستان حکومت کرد ، ولی در آن ایام اولاً " در ارمنستان نیز ، مانند ایران ، چندین سلسله حکومت‌های محلی کوچک تشکیل شد که مانع استقلال ارمنستان

گردید. و ثانياً "ارمنستان از صدمات جنگهای اعراب و دولت بیزانس بی نصیب نبود. و حتی گاهی این جنگها در خاک ارمنستان صورت می گرفت. در ضمن این حوادث، که کشور گشایی سلاجقه به دنبال آن آمد، ارامنه در قسمتهای مختلف بیزانس و ممالک اسلامی راه یافته بعضی از آنان به مناصب عالی رسیدند. مقارن حوادث استیلای سلاجقه بر ارمنستان، جمع کثیری از ارامنه به کیلیکیا مهاجرت کردند (رجوع کنید به ارمنستان کوچک) پس از مغول وایلخانان، ارمنستان دستخوش حمله امیر تیمور شد، و در قرن نهم ه ق (۱۵ م میلادی) بدست امرای آق قونیلو افتاد، و در اوایل قرن دهم ه ق، دولت صفوی جای آنها را گرفت، و سپس ارمنستان میدان مبارزات دولتین ایران و عثمانی گردید. از شکست (۹۲۰ ه ق) شاه اسماعیل صفوی در جنگ چالدران به بعد، در طی مدت چهل سال، به تدریج دولت عثمانی بر ارمنستان مستولی شد. در جنگهای شاه عباس صفوی و نادرشاه در قرون ۱۶ م و ۱۷ م میلادی ارمنستان صدمات بسیار دید، و شاه عباس جمع کثیری از ارامنه را از مراکز مهم ارمنستان کوچ داده در جلفای اصفهان و دهات نزدیک این شهر سکنی داد. به موجب عهدنامه ترکمن چای (پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه ق - فوریه ۱۸۲۸) قسمتی از ارمنستان از دست ایران خارج شد، و به تصرف روسها درآمد. در اواخر قرن ۱۹ م، مسئله ارامنه از مسائل اروپائی گردید. به موجب پیمان سان ستافانو (۱۸۷۸) قسمتی از ارمنستان به تصرف روسیه درآمد، و سپس کنگره برلین (۱۸۷۸) منعقد شد. در ۱۸۹۴ - ۱۹۱۵ عثمانیها جمع

کثیری از ارامنه را به قتل رسانیدند. پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ارامنه ماوراء قفقاز، به هدایت رهبران آلمانی که در آن موقع در قفقاز بودند، استقلال خود را اعلام کرده و ایروان را پایتخت قرار دادند، و لنین چون به قدرت رسید اتحاد و استقلال تمام سرزمینهای ارامنه را اعلام نمود، ولی پیمان برست لیتوفسک (۱۹۱۸) نواحی باطوم و قارص را به ترکیه واگذاشت. به موجب پیمان سور (۱۹۲۰)، جمهوری ارمنستان (مشمول بر ارمنستان روس و ارمنستان عثمانی) تشکیل گردید. روسیه شوروی در ۱۹۲۰ دولتی شوروی در ارمنستان تاسیس نمود. با پایان ۱۹۲۱ روسیه و ترکیه، مرزهای کنونی ارمنستان شوروی و ارمنستان ترکیه تثبیت شد. و موضوع استقلال ارمنستان پایان یافت.

دایرةالمعارف فارسی

۶ - Arzinga : ارزنجان یا ارزنگان، شهر (ی است واقع در) ارمنستان ترکیه، بر ساحل شمالی رود قره سو. در دره‌ای حاصلخیز در میان باغهای میوه قرار دارد. محصول عمده‌اش گندم، میوه، و پنبه است. صنایع پنبه و ابریشم دارد. در ۱۰۷۱ به دست سلاجقه افتاد، و اینان در ۱۲۴۳ از مغولان شکست خوردند. در زمان سلطنت محمد II به دست عثمانیان افتاد (۱۴۷۳).

دایرةالمعارف فارسی

۷ - buckrams : به نوعی از بهترین پارچه‌های پشمی

و پنبه‌ای گفته می‌شده است .

— م .

۸ — آزارات ، معروف به‌کوه نوح ، ترکی آغری داغ ، ارمنی ماسیس ، گران کوهی (است) در انتهای شرقی ترکیه نزدیک مرز ایران و ترکیه و ارمنستان شوروی ، در ولایت آغری . . . آزارات دو قله دارد : آزارات بزرگ (به‌ارتفاع ۵/۱۵۶ متر) در شمال غربی . و آزارات کوچک در جنوب شرقی (۳/۹۱۴ متر) . . . بنا بر روایت تورات ، کشتی نوح بر آزارات به‌خاک نشست . وی مطابق قرآن ، محل نشستن آن به‌خشکی کوه جودی بوده است . در ۱۹۵۲ — ۵۳ دو هیئت آمریکایی به‌دست‌یاری ارتش ترکیه به‌آرزوی یافتن بازمانده‌ای از کشتی نوح از این کوه بالا رفتند و چیزی نیافتند .
دایرة‌المعارف فارسی

۹ — Mausul : موصل سرزمینی است پهناور که در آن مردمی از تبارهای گوناگون زندگی می‌کنند . مردمانش مسلمان ، و برخی نیز مسیحیان نسطوری و یعقوبی هستند ، (نگاه کنید به ۱۰ و ۱۱) که از کلیسای رم پیروی نمی‌کنند و به‌همین سبب در بسیاری از موارد دچار اشتباه شده‌اند (در آن زمان ، و همچنین در سده‌های پیشتر ، کلیساهای نسطوریان در تمامی آسیا پراکنده بود ، و شمار بسیاری از اسقفها ، مانند زنجیری بهم پیوسته از اورشلیم تا پکن مشغول به‌خدمت بودند .) رهبری مذهبی به‌نام جاتلیق (Jatic) دارند که تمامی اسقفها ، اسقف‌نشینها ، روسای دیرها و

کشیشها را ، او انتخاب می کند .

در این سرزمین از طلا و ابریشم نوعی پارچه می بافند که به آن موصلی می گویند . ادویه های کمیاب نیز جزو کالاهای تجارتنی اینجاست .

در کوههای اطراف اینجا ، مردمی دیگر بسام کردها زندگی می کنند که برخی از آنها مسیحیان نسطوری و یعقوبی ، و برخی دیگر مسلمانند . مردمانی هستند جنگجو و شرور که غالبا " بازرگانان را چپاول می کنند .

— پانویس متن کتاب .

۱۰ — Nestorian : پیروان نسطوریوس (۳۸۰ — ۴۴۰ م) اسقف قسطنطنیه (۴۲۸ — ۴۳۱ م) . برخلاف اسقفان اسکندریه که به ربانیت عیسی اعتقاد داشتند . معتقد بود که عیسی ، انسان از مادر زاده شده است ، و توحید ربانیت و انسانیت در وجود عیسی چون وحدت و وصلت زن و مرد پس از ازدواج است . یعنی دو طبیعت جدا در جسمی واحد نسطوریوس به خاطر این اعتقاد تکفیرو به صحرای لیبی تبعید شد . پیروان او در ایران ، هند ، مغولستان ، چین و عربستان پراکنده شدند و کیش نسطوری در این نواحی قدرت گرفت .

فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین)

۱۱ — Jacobite : فرقه ای از عیسویان در مقابل فرقه نسطوریان . این فرقه اساس معتقداتشان مبتنی بر اتحاد خدا و انسان است در طبیعت واحدی که حضرت عیسی

است واصطلاحاً "آنها را مونوفیزیسم (Monophysisme) می‌گویند و موسس این فرقه یعقوب بردغانی از کشیشان انطاکیه بوده و در قرن ششم میلادی در (انطاکیه) قدیم که در ترکیه امروز قرار دارد، می‌زیسته است.

فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین)

۱۲ - Georgiania : گرجستان سه ناحیه طبیعی مشخص دارد که از دوران زمین لرزه‌های چین خوردگی آلپی نتیجه شده است : در شمال رشته کوه‌های قفقاز بزرگتر، در جنوب رشته کوه‌های ماوراء قفقاز، و در مرکز فرورفتگی زمین ساختی. جناح جنوبی کوه‌های قفقاز بزرگتر. تا کوه دیکلس متا (Diklos-Mta) در گرجستان واقع است. گرچه مرتفع‌ترین قله، البروس، در شمال و خارج از مرز گرجستان است. قله‌های مرتفع شخارا (shkhara)، فرازا ۶۰۰۵، ۵ متر) جانگی - تائو (Dzhangji-Tau)، فرازا ۵/۰۴۷ متر) کازبک و اوشبا (Ushba)، فرازا ۴/۷۱۰ متر) جزو رشته اصلی گرجستان است. بسیاری از این قله‌ها توده‌های یخ پهنآوری دارند. این رشته هرچه به غرب و باریکه ساحلی دریای سیاه نزدیکتر می‌شود، پست‌تر می‌گردد. در جنوب رشته اصلی، و تقریباً "به موازات آن، رشته کوه‌های پست‌تر دیگری هست که از رشته اصلی، و نیز از یکدیگر، به وسیله دره‌های عمیق جدا می‌شوند. از کوه‌های بزرگ این رشته از غرب به شرق گاگرینسکی (Gagrinski)، ابخاز، کودورسکی (kodorski)، سوانتسکی (svanetski)، و مترلسکی (Metrelski). رامیتوان نام برد.

تاریخ: از هزاره اول ق م نام بعضی از اقوام گرجی در کتیبه‌های آشوری و اورارتو دیده می‌شود. کولخاها یا اجداد مردم کولخیس بر شرق دریای سیاه مسلط بوده‌اند و ثروت ایشان در میان یونانیان مشهور بوده است. در کتیبه‌های آشوری همچنین نام قبایل تبالی (Tabali) و موشکی (Mushki) آمده است. نام این قبایل در کتاب حزقیال نبی (۳۰۳۸) توبال (tuba1) و ماشک (Masak) آمده است. در قرون پیش از میلاد دولت پادشاهی ایبریا، در ناحیه‌ای که امروز شامل کارتیل (karthlia) و کاختیا است، و در قسمت‌های جنوب غربی گرجستان حکومت می‌کرد یونانیان ملطیه کولخیس را جزو مستعمره‌های خود کردند و پس از ایشان این منطقه به‌تصرف مهرداد I درآمد. در سال ۶۵ ق م ایبریا تحت نفوذ رومیان درآمد و کولخیس و سواحل دریای سیاه مستقیماً "به دست ایشان افتاد.

در سال ۳۳۰ گرجیان به دست زنی به نام نینو (Nino) به مسیحیت گرویدند. در طی سه قرن بعد گرجستان مورد نزاع میان ایران و روم بود. لازیکا (Lazica) در ساحل دریای سیاه با بیزانس متحد شد و ایبریا تحت نظارت دولت ایران درآمد. در قرن ۵ م یکی از قهرمانان ملی گرجستان شاه واختانگ گورگسلانی (Vakhtang Gorgasani) حکومت ملی گرجستان را زنده کرد. خسرو I (انوشیروان) پادشاه ساسانی دولت پادشاهی ایبریا را برانداخت. پس از آن گرجستان زمانی به دست بیزانس و زمانی به دست دولت ایران بود، و در سال ۶۵۴ به دست مسلمانان افتاد و مسلمانان حاکمی بر تفلیس تعیین کردند. پس از آن

خاندان باگواتید حکومت گرجستان را به دست گرفت. در ۱۱۲۲ داوود II، که وی را بنیان‌گذار گرجستان می‌شمارند، تفلیس را از دست مسلمانان خارج ساخت. اوج دولت پادشاهی گرجستان در زمان سلطنت (۱۱۸۴ - ۱۲۱۳) ملکه تامارا (Tamara) بود که از بلاد چرکس تا آذربایجان و از ارز روم تا گنجه را متصرف شد، و شروان و طرابوزان را مطیع خود کرد. حمله مغول به دولت بزرگ پادشاهی گرجستان پایان داد. گرجستان شرقی به تصرف ایلخانیان مغول در ایران درآمد و ناحیه ایمرتیا (Imeretia) در تصرف یکی از شاخه‌های خاندان باگراتید باقی ماند. گئورگی V ملقب به درخشان (۱۳۱۴ - ۴۶) موقتا "رستاخیزی برای گرجستان پدید آورد، ولی حمله تیمور به آن پایان داد. . . دایرةالمعارف فارسی

۱۳ - The book of Alexander : اسکندرنامه

قدیم، کتابی (است) درباره داستان اسکندر، که ظاهراً قبل از قرن ششم هجری قمری فراهم گردیده، و جامع یا مترجم آن معلوم نیست و به احتمال قوی از عربی ترجمه شده. شاید که اساس آن اسکندرنامه‌ای باشد که جعلی است، و ظاهراً در قرن سوم ب م ساخته شده، و به کالیستنس نسبت داده شده، چه این کتاب در زمان ساسانیان از یونانی (شاید به وسیله نستوریهای ایران) به پهلوی، و از پهلوی به سریانی و از سریانی به عربی ترجمه گردیده. در این کتاب اسکندر ذوالقرنین مذکور در قرآن، با اسکندر مقدونی یکی است. مولف یا مترجم ایرانی بوده است، و یا به ایران علاقه

بسیاری داشته، چونکه آنها را از اعراب شجاعتر می‌شمارد، و ترکها را نیز قوی و شجاع می‌داند، و اسکندر داستان خود را مسلمان و نمازگزار و پیغمبر و ایرانی می‌پندارد. نسخه‌ای که از این کتاب موجود است (و رسم‌الخطش می‌نمایند که از قرن ششم هجری دیرتر استنساخ نشده)، و شاید منحصر بفرد باشد، بدبختانه اول و آخر ندارد. کتاب مزبور از حیث سبک اهمیت بسیار دارد. و تمام مزایای لغوی و صرفی و نحوی زبان زمان ساسانیان در آن دیده می‌شود. گویند نظامی در اسکندرنامه خود به احتمال قوی به این کتاب نظر داشته است. و اساس کار فردوسی باغلب احتمال ماخذ دیگری بوده، و کتاب موضوع این مقاله شاید در اسکندرنامه‌ای که امروزه معمول است و ظاهراً " در زمان صفویه تالیف شده، بی‌تاثیر نباشد.

دایرة المعارف فارسی

۱۴ - Comanians : گروهی از قبایل ترک، که در حدود اواسط قرن ۱۱ م استپهای شمال دریای سیاه تحت اشغال آنان بود، و تا قرن ۱۸ م مغول بر آن نواحی استیلا داشتند. در ماخذ اسلامی نام آنها به صورت‌های قپچاق (kipchak)، قفچاق، خفچاق، خفشاق هم آمده است. در ماخذ بی‌زبانی و لاتینی، کومانی (comani) خوانده شده‌اند، که در زبانهای اروپائی به صورت کومان (Cumans) و امثال آن درآمده است. روسها آنان را پولووتسی (Polovtsi) (- زردگون، رنگ پریده) می‌خوانند. ذکر آنها برای اولین بار در وقایعنامه‌های روسی در ۱۴، ۱۰

آمده است . . .

در نخستین حمله (۱۲۲۱ - ۲۳) مغول به روسیه ،
کومانها گاه با مهاجمین و گاه با روسها متحد بودند . در
حمله ۱۲۳۷ باتوخان ، مغولان بر قلمرو قپچاق مستولی شدند ،
و قسمتی به مجارستان پناه بردند . مع ذلک ، سرزمینی که
مغول از قپچاقها گرفتند ، به نام قپچاق ، به خانات قپچاق
معروف شد ، و این اصطلاح با اردوی زرین مترادف گردید . . .
دایره المعارف فارسی

15-st. Leonard

۱۶ - Lent : لنت ، یا روزه بزرگ (در زبان فرانسه
carême گفته می شود) ، ایام روزه و توبه مسیحیان بعنوان
مقدمه عید فصح . اجرای آن از قرن ۴ م سابقه دارد . ایام
آن در کلیساهای شرقی و غربی متفاوت است . در کلیساهای
غربی روزه بزرگ از هفتمین چهارشنبه پیش از عید فصح
آغاز می شود که آن را چهارشنبه خاکستر می خوانند (به
مناسبت اینکه در این ایام مومنین برپیشانی خود خاکستر
می نهند . هفته آخر روزه بزرگ را هفته مقدس خوانند .
در شرق ، روزه بزرگ دورانی ۸ هفته ای پیش از عید فصح
است .

(عید فصح ، یا ایستر (Easter) ، یا عید پاک
(pâques) ، عید عمده مسیحیان (است) که سالانه
به یادبود قیام عیسی پس از مرگ برپا می دارند . . .)

دایره المعارف فارسی

۱۷ - Gheilan : نامی است که مارکوپولو بر دریای

خزر نهاده.

پانویس متن کتاب

۱۸ - به تازگی بازرگانان ونیزی، آغاز به دریانوردی بر این دریا کرده‌اند و با کشتی‌هایشان ابریشم موسوم به گله (Ghellé) را به اروپا می‌برند .

پانویس متن کتاب

۱۹ - Baudas : نگاشتن اینگونه نام بغداد در قرون وسطی، کاملاً " شبیه به واژه‌هاییست که مورخین چینی از آن سود می‌جستند ، و عامل این دو ، احتمالاً " به سبب شیوه بر زبان آوردن این واژه توسط مغولان بوده است .

پانویس متن کتاب

تاریخ : نام بغداد ماخوذ از نام آبادیهائی است که در ادوار پیش از اسلام در این محل دایر بود ، و بعضی آن را از ریشه فارسی (بخ + داد = داده خدا ، عطیه الهی) شمرده‌اند ، ولی آنچه مسلم است اینکه در یکی از مآخذ عهد حموربی (حدود ۱۸۰۰ ق م) از شهر بغداد و " اسم برده شده است . ابو جعفر منصور خلیفه شهری را که بنا نهاد مدینه السلام (- شهر صلح) نامید ، و این عنوان جنبه رسمی داشت . و براسناد و سکه‌ها و غیره ثبت می‌شد ، ولی از این شهر به نامهای دیگر - خاصه بغداد ، مدینه ابی جعفر ، مدینه المنصور ، مدینه الخفاء و الزوراد - نام برده شده است . . .

در صفر ۶۵۶ هـ ق هولاکوخان مغول (ATAü) آن را

گرفت ، و متجاوز از یک هفته سکنه آن را قتل عام کرد (عده مقتولین را بین ۸۰۰/۰۰۰ و دو میلیون تن نوشته‌اند) .
 بغداد تا ۷۴۰ هـ ق ایلخانان مغول بود . در این دوره بسیاری از مصادر امور ایرانی بودند ، و بغداد مخصوصاً " در نتیجه سیاست و مساعی عظامک جوینی رو به ترقی گذاشت . در ۷۴۰ هـ ق اوزون حسن در بغداد مستقر شد ، و سلسله آل جلایر را تاسیس کرد ، که تا ۸۱۳ هـ ق دوام یافت . . .

دایرةالمعارف فارسی

۲۰ - kisi : جزیره کیش بخش شهرستان بندرلنگه در خلیج فارس (و) جنوب غربی بندر چارک : به واسطه یک تنگه قابل کشتیرانی به عرض حدود ۱۵ کیلومتر از زمینلاد میان دماغه چیرو ، و بندر چارک جدا می شود . طول آن ۱۵ کیلومتر و عرض هفت کیلومتر ، و تقریباً " بیضی شکل است . جزیره نسبتاً " مسطح و در بلندترین نقطه آن (به ارتفاع ۳۷ متر) یک فانوس دریائی نصب شده است . کرانه‌های آن آهکی و صدفی ، ولی زمین قسمت‌های داخلی مخلوطی است از شن و رس ، که کاملاً " برای زراعت مناسب است . جزیره بوسیله آبسنگها احاطه شده است . درختهای نخل ، کنار ، و کهور فراوان دارد . دما در تابستان به 45° می‌رسد . . .

دایرةالمعارف فارسی

۲۲ - Bastra : شهر (ی است جزو) ایالت بصره ،

واقع در) جنوب شرقی عراق، و شط العرب، (و به فاصله ۱۲۰ کیلومتری خلیج فارس و ۴۲۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد... محل شهر بصره در طی تاریخ تا حدی تغییر کرده است. بصره قدم در محل دهکده "زبیر" کنونی قرار داشت. و بصره جدید در قرن ۱۱ م ه ق نزدیک "ابله"ی قدیم بنا شد... از اواخر قرن سوم ه ق، بصره مخصوصاً از جهت سیاسی و اقتصادی رو به انحطاط گذاشت و شهرهای دیگری از جمله بغداد جای آن را گرفتند. خرابیهایی که به دنبال لشگرکشی هلاکو (۶۵۶ ه ق) به بین‌النهرین روی آورد انحطاط آن را تسریع کرد، و این وضع در دوره استیلای (۷۴۰ - ۹۱۴ ه ق) آل جلایر و ترکمنها و سلطه (۹۱۴ - ۹۴۱ ه ق) شاه اسماعیل صفوی ادامه یافت...

دایرةالمعارف فارسی

۲۳ - می‌گویند در سال ۱۲۵۵، در مکانی بین بغداد و موصل، معجزه‌ای به شرح زیر رخ داده است:

در این زمان، در بغداد خلیفه‌ای حکمفرمایی می‌کرد که از مسیحیان نفرت داشت و پیوسته در این اندیشه بود که یا آنها را از دین خود روگردان کند، و یا از بین ببردشان. به همین سبب همه روزه با بزرگان دربار خویش مشورت می‌کرد تا راه‌حلی بیابد، و سرانجام نیز راه‌حل را یافت. در بخشی از انجیل چنین آمده است: "یک مسیحی، اگر به اندازه ذره خردلی ایمان داشته باشد، با نیایش به درگاه خداوند، قادر به نزدیک کردن دو کوه به یکدیگر است." خلیفه و

یارانش، پس از یافتن این جمله در انجیل، بسیار خوشنود شدند، زیرا تصور کردند که راه‌حلی برای آزار مسیحیان یافته‌اند. پس خلیفه، مسیحیان نسطوری و یعقوبی را فرا خواند و از ایشان پرسید که آیا آن جمله صحیح است یا خیر؟ و مسیحیان نیز پاسخ مثبت دادند. خلیفه گفت که تعداد شما بسیار زیاد است و حتماً در میانتان شخصی یافت می‌شود که ذره‌ای ایمان داشته باشد، پس باید آن کوهها را به کوههای نزدیک شهر اشاره کرد - " به حرکت وادارید تا جائیکه به یکدیگر نزدیک شوند، در غیر این صورت تمامی شما به بدترین شکلی کشته خواهید شد. برای اینکار به شما ده روز فرصت می‌دهم.

مسیحیان پس از شنیدن این دستور، بسیار بیمناک شدند و تنها، ایمان استوارشان بود که اندکی آنها را امیدوار نگه داشته بود. بدین ترتیب هشت شبانه روز گذشت و تمامی مسیحیان از زن و مرد گرفته تا بزرگ و کوچک به نیایش مشغول بودند. در این هنگام یک فرشته به اسقف روحانی و بسیار پاکی ظاهر گشت و گفت: " ای اسقف! نزد پینه‌دروزی برو که یک چشمش نابیناست و از او بخواه تا کوهها را به حرکت درآورد، زیرا او قادر به انجام اینکار است."

پیش از هر چیز باید سخنی چند در مورد زندگی این پینه‌دوز بگویم. او مردی بسیار شرافتمند بود که هر روز به کلیسا می‌رفت و به نیایش می‌پرداخت، و همواره خوراکش را با فقرا تقسیم می‌کرد. روزی زن زیبایی برای خرید کفش به مغازه او آمد. پینه‌دوز از او خواست تا پایش را به او نشان دهد، تا کفش مناسبی برایش بیابد، و چون آن زن صاحب

پای بسیار زیبایی بود، پینه‌دوز با ولع خاصی به پاهایش نگاه کرد، ولی همینکه آن زن از مغازه‌اش خارج شد، او بدون درنگ چوبی برداشت و پس از آنکه تیزش کرد در چشمان خود فرویش کرده و یک چشم خود را کور کرد، چرا که بارها در انجیل خوانده بود: "اگر چشم کسی، بخواهد به سوی گناه رهبری‌اش کند، باید آن چشم را از جای درآورد تا به گناه آلوده نشود. پینه‌دوز با این کارش نشان داد که به راستی انسان پاک و مقدسی است.

بدین سبب مسیحیان به جستجویش رفتند، او را یافتند و خواهششان را با او در میان گذاشتند. پینه‌دوز، در ابتدا از انجام اینکار سرباز زد، چرا که می‌گفت در خود هیچ برتری نمی‌بیند، تا از سوی خداوند به اینکار برگزیده شود اما پس از اصرار مسیحیان به این کار تن درداد.

روز آزمون فرا رسید، مسیحیان به‌هنگام سپیده دم برخاسته و برای نیایش به کلیسای رفتند، شمار آنها به ۱۰۰/۰۰۰ نفر می‌رسید. در پایان مراسم، صلیبی را با خود به همراه بردند، و به‌دستی که در نزدیکی کوه بود، رفتند. خلیفه نیز با بسیاری از سپاهیان خود حضور داشت و چون مطمئن بود که کوهها حرکت نخواهند کرد، برای کشتار مسیحیان آماده شده بود. در این هنگام پینه‌دوز زانو زد و دست خویش را به سوی آسمان برافراشت و از خداوند درخواست کرد تا کوهها را به حرکت درآورد، و مسیحیان را از مرگ نجات دهد. پس از اتمام نیایش او، کوهها با لرزش فراوان، شروع به حرکت کرده و به یکدیگر نزدیک شدند. خلیفه و سپاهیان با مشاهده این شگفتی بزرگ، حیرت‌زده برجای

خود میخکوب شدند ، و بسیاری از آنان به دین مسیح گرویدند !
 خلیفه نیز در نهران به دین مسیح روی آورد ، چه پس از
 مرگ ، صلیبی را که به گردنش آویخته بود ، یافتند و او را
 در آرامگاهی جدا از خلیفه‌های دیگر دفن کردند .
 آمیخته‌ای از یانویس و متن کتاب

۲۴ - Tauris : تاریخ بنای تبریز معلوم نیست ،
 بعضی آن را از زمان ساسانیان گفته‌اند ، و برخی بنای آن را
 به زبیده ، زوجه هارون الرشید ، نسبت داده‌اند . در فتح
 آذربایجان به دست اعراب در حدود ۲۲ هـ ق ظاهراً قریه‌ای
 بیش نبود ، و آبادی و رونق آن بعدها آغاز گردید . در دوره
 سلاجقه بزرگ نامش کمتر در تاریخ دیده می‌شود ، ولی در
 عهد سلاجقه عراق و اتابکان آذربایجان که در حدود ۵۳۱
 - ۶۲۲ هـ ق در آذربایجان فرمانروایی کردند ، آذربایجان
 و تبریز اهمیت یافت ، و در زمان اتابک قزل ارسلان (وفات
 ۵۸۷ هـ ق) تبریز پایتخت آذربایجان گردید . در دوره
 مظفرالدین از یک اتابکان آذربایجان ، این سرزمین دستخوش
 تاخت و تاز مغول شد ، و در ۶۱۷ هـ ق مغولان در پیش باروی
 تبریز پدید آمدند ، و مظفرالدین با پرداخت مال فراوان
 دفع شر آنها را کرد ، اما سرانجام در ۶۲۲ هـ ق پایتخت
 وی به دست جلال‌الدین منکبرنی افتاد ، و او ۶ سال در
 تبریز فرمانروایی کرد ، اما در ۶۲۸ هـ ق ناچار آنجا را ترک
 گفت ، و آذربایجان و تبریز به تصرف مغول درآمد . . .
 دایرةالمعارف فارسی

۲۵ - مارکوپولو به اشتباه تبریز را جزو خاک عراق می دانست .

• م -

26-St. Barsamo

۲۷ - Saba : (همان ساوه است) مورخین و جغرافی نویسان دوره اسلامی اطلاعاتی در باب شهر ناحیه ساوه که اسم قدیم تر آن ساوج بوده است - آورده اند . مردم شهر ساوه سنی شافعی بودند ، و میان آنها و مردم آبادی مجاور ، یعنی آوه که شیعه اثنی عشری بودند ، همواره جنگ و نزاع بود . مغولها در ۶۱۷ هـ ق شهر ساوه را غارت کردند ، و کتابخانه عالی آن را که دارای آلات نجومی نیز بود آتش زدند . خواجه ظهیرالدین ساوجی در قرن ۸ م هـ ق باروی شهر را مرمت کرد . بعضی از سیاحان اروپایی (از جمله مارکوپولو) از ساوه نام برده اند . شهر آوه به فاصله کمی در جنوب ساوه قرار دارد ، و از مراکز قدیمی تشیع بوده است ..

دایرةالمعارف فارسی

28-Jaspar

29-Melchior

30-Balthasar

۳۱ - Cala Ataperistan : منظور از ، " قلعه آتش پرستان " است .

• م -

۳۲- این پیامبر، همان عیسی مسیح (ع) است.

م -

۳۳- کندر: رزین چند قسم درخت آفریقایی از نوع بوسولیا که چون آن را در آتش گذارند، بوی خوش میدهد. از ازمناه قدیم در تشریفات دینی بعضی از اقوام بهکار می رفته است.

دایرةالمعارف فارسی

۳۴- سر: درختچهایست از تیره سماقیان و دسته بور سراسهها (Burseracees) که برخی گونههای درختی نیز دارد. این درخت متعلق بهنواحی گرم کره زمین است و بیشتر در حوالی بحر احمر و هندوستان و ماداگاسکار و سنگال می روید. از گونههای مختلف گیاه مذکور که بهاسامی مرمکی و مریهودی مشهورند، صمغ سقزی (Gomme-resine) بدست می آید که در طب مورد استفاده واقع می شود.

فرهنگ فارسی دکتر محمد معین

۳۵- نگاه کنید به یادداشت شماره ۲۷.

م -

۳۶- Casvin : وجه تسمیه قزوین معلوم نیست. این قول که "قزوین" در اصل "کشوین"، به معنی "مرز محفوظ"، بوده است ظاهراً اساسی ندارد. گویند قزوین را شاپور (ساسانی) به نام شاد شاپور برای جلوگیری از تهاجمات دیلمیها

بنا نهاد. موقعیت این شهر از قدیم‌الایام به‌عنوان حافظ معبر از طبرستان به‌سواحل دریای خزر اهمیت داشته است. در دورهٔ فتوحات اسلامی، براء این عازب آن را محاصره کرد (۲۴ هـ ق)، و مردم برای فرار از جزیه اسلام راپذیرفتند. این محل مستحکم، که در دورهٔ ساسانیان پایگاهی برای جلوگیری از مهاجمین دیلمی بود، مبداء عملیات بعدی مسلمانان شد. در زمان امویان، محمد، پسر حجاج ابن یوسف معروف، نخستین مسجد جمعه را در آنجا بنا نهاد که به‌مسجد الثور موسوم شد، و تا زمان هارون‌الرشید معتبرترین مسجد شهر بود. خلیفه هادی (نامش موسی) شهر تازه‌ای در مقابل شهر قدیم بنا نهاد و آن را مدینهٔ موسی نام نهاد. مبارک ترک، غلام هادی نیز قلعه یا شهر دیگری در آن حوالی ساخت (۱۷۶ هـ ق) که به‌مدینهٔ المبارک، یا مبارکیه معروف گردید. هارون‌الرشید، در راه خراسان، به‌قزوین آمد، و از گرفتاری قزوینیان در مقابل تهاجمات دیلمیان و شجاعت آنان در برابر مهاجمین آگاه شد، و دستور داد تا حصارى برگردشادشاپور، مدینهٔ موسی، و مبارکیه بکشند، و بنای مسجد جدیدی را آغاز کرد. به‌سبب مرگ هارون ساختن حصار ناتمام ماند، تا آنکه در خلافت معتز، یکی از فرماندهان ترک دستگاه وی به‌نام موسی ابن‌بغا، که مأمور جنگ با حسن‌ابدزید علوی شده بود آن را به‌اتمام رسانید (۲۵۴ هـ ق). در جنگهای اسماعیلیان مخصوصاً "در قرن ۶م هـ ق شهر آسیب‌دیده در سال ۵۶۲ هـ ق قسمتی از حصار شهر به‌سبب زلزله فرو ریخت. صدرالدین مراغی، وزیر ارسلان‌شاه سلجوقی، حصار را با آجر تجدید بنا کرد. در

اوایل قرن ۷ م هج مغولان شهر را ویران کردند . . .
دایرةالمعارف فارسی

۳۷ - Curdistan : ولایت سابق در شمال غرب ایران ، که از شمال به آذربایجان ، از شرق به همدان ، از جنوب به باختران ، و از غرب به عراق محدود بود ، مرکزش شهر سنندج (بوده است) . به سبب واقع شدن بر سر راه ترکیه و عراق دارای موقعیت مهم نظامی بود . این ولایت به دو قسمت تقسیم می شد : ۱ - کردستان صحنه که منقسم به دو ناحیه شمالی و جنوبی بود . ناحیه شمالی ، شامل فلاتهای مرتفع سرچشمه قزن اوزن ، از چهل چشمه شروع می شد ، و به کوههای سرحدی (از غرب) و پنجه علی کوه و صحنه کوه (از جنوب) و گروس (از شرق) محدود بود ، و ناحیه جنوبی که سرچشمه سیروان در آن قرار داشت پوشیده از کوهستانهای بلند بود ، و از لحاظ داشتن جنگل و مراتع اهمیت داشت . ۲ - گروس .

دایرةالمعارف فارسی

۳۸ - Lor Luristan : یا سرزمین لرها ، ناحیه ای در جنوب غربی ایران . در دوره مغول دو اصطلاح لر بزرگ و لر کوچک تقریبا " بر همه سرزمینهایی اطلاق می شد که طوایف لر در آن می زیستند . تا دوره صفویه سرزمینهای لر بزرگ را به نامهای کهگیلویه و بختیاری می نامیدند . از قرن ۱۶ م به بعد لر کوچک به نام لرستان خاص شناخته شد . در قرن ۱۹ م لرستان به دو ناحیه تقسیم

می شد : پشتکوه و پیشکوه . . .

تاریخ : سرزمین‌هایی که اکنون طوایف لر در آن زندگی می‌کنند . از دوره پیش از ورود ایرانیان به این سرزمین مسکون بوده است . این ناحیه ، که فاصله قابل ملاحظه‌ای با آشور داشته ، اساساً " تحت نفوذ عیلام بوده است شوش ، که در آنجا آثاری از تمدن از هزاره سوم ق م به دست آمده ، درست در مدخل کوهستانهای لر کوچک قرار گرفته است . اصلی‌ترین آثار فرهنگ محلی بیشتر در قسمت‌های جنوب شرقی یافت می‌شود همانطور که اتابکان لر بزرگ همواره ایزج را به عنوان پایتخت خود محفوظ می‌داشتند فرمانروایان لرستان نیز ، در ازمناه قدیم ، صرف نظر از هر نوع ارتباطی که با سلاطین شوش داشتند ، تسلط خود را لاقلاً در دوره کارون حفظ می‌کردند . آثار مال امیر ، و نوشته‌ها و نقش‌های برجسته اصیل بومی (عیلامی ، غیرسامی) آن اهمیت بسیار دارد . اکتشاف جدید یک نقش برجسته و آجرهایی با حروف عیلامی (مربوط به ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ ق م) ، در ناحیه ممسنی ، توسط هرتسفلد از آن جهت قابل توجه است که نفوذ عیلام را در کوههای لرستان نشان می‌دهد . ناحیه کهگیلویه که بین شوش و فارس قرار گرفته ممکن است همان ناحیه انزان یا انشان باشد که نیاکان کوروش کبیر از آن برخاسته‌اند .

قدمت تاریخ دره کارون علیا (شوش ، لردگان ، تپه‌های سلم ، تور ، و ایرج) به اندازه کافی شناخته نشده است . ساکنین اولیه لرستان کاسیها یا کشوها (نامی که احتمالاً " ریشه آن در " کشگان رود " برجای مانده است) بودند که بین سالهای ۱۷۶۰ و ۱۶۵۰ ق م بر بابل مسلط شدند .

هخامنشیان ، به خاطر عبور از راه بابل به اکباتان ، به آنان حق عبور می دادند . این کوه نشینان موقتا " مقهور اسکندر کبیر شدند . همچنین محتمل است که لرستان شمالی کمابیش وابسته به سرزمین " الی پی " بوده باشد که آشوریان غالبا " بدان اشاره کرده اند . در دره ، کرخه چند شهر ساسانی وجود داشته است . بسیاری از بناهای ساسانی را بومیان آن ناحیه به اتابکان لرستان نسبت می دهند ، حال آنکه اینان جز تعمیر این آثار کار دیگری نکرده اند . مجموعه پل‌های این ناحیه بسیار جالب است ، همچنین است کیفیت جاده‌هایی که هنوز می توان آثار آنها را در مسیر علیای رودهای شوش مشاهده کرد . بقایای جاده‌های سنگفرش شده و راه‌هایی که در دل صخره‌ها ساخته شده هنوز در تنگ سولک ، و در شمال و غرب مال امید (جاده اتابکان) و در جنوب خاوه (جاده خسرو) به چشم می خورد .

جغرافی نویسان عربی زبان ، گرچه راه‌های میان خوزستان و فارس (ارچان - شیراز و ارجان - سمیرم) و میان خوزستان و اصفهان (راهی که از ایذج شروع می شود) ، و میان خوزستان و جبال را وصف کرده اند ، اطلاعاتشان درباره سرزمین لرستان بسیار اندک است . از میان محل‌هایی که بعدها در لرستان مسکون بوده می توان اینها را نام برد : شهر للور (لر) ، ۲ فرسخی شمال دزفول ، که محل آن احتمالا " باید در دشت صحرای لر ، نزدیک صالح آباد باشد ، شهرلاشتر (الشتر) که اکنون از بین رفته است و مسلما " در دشت الشتر قرار داشت ، و شهر شاپور خواست ، که راولینسن آن را همان خرم آباد فعلی می داند . از تلفیق نوشته‌های

اصطخری و حمدالله مستوفی، و مخصوصاً " مقدسی، ادعای راولینسن (برخلاف لسترینج که شاپور خواست و خرم آباد را دو محل مجزا می‌داند) ظاهراً" تائید می‌شود. حمدالله مستوفی، در قرن ۸ م هجری از بروجرد، شاپور خواست، و خرم آباد، به‌عنوان شهرهای لر کوچک نام می‌برد. خرم آباد از زمان امیر تیمور، یکی از مهمترین مراکز لر کوچک بود، ولی در قرون وسطی هیچکدام از جغرافی‌نویسان عرب از آن نامی نبرده‌اند، و اغلب چنین تصور شده که خرم آباد همان شاپور خواست است... در غرب لر کوچک دوولایت ماسبدان و مهرجان قدق واقع بودند که سیروان و صمیره از مهمترین شهرهای آنها محسوب می‌شدند. بنابر نوشته‌های لسترینج شهر ایدج نیز از شهرهای عمده لر بزرگ محسوب می‌شد...

دایرةالمعارف فارسی

۳۹ - تاریخ سیستان: ناحیه‌ای‌زرنگ (درانگیانا) در قدیم الایام جزء امپراطوری هخامنشی بود، و در کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید بعنوان یکی از ممالک شرقی داریوش ذکرش آمده است. در ۱۲۸ ق م سکاها این ناحیه را تصرف کردند، و نام خود را به آن دادند. اردشیر بابکان، مؤسس سلسله‌ی ساسانی، سکستانه را فتح کرد، ولی در دوره‌ی ساسانی رابطه‌ی سکاها با دولت ساسانی جنبه‌ی مردمی تابع نداشته است بلکه جنبه‌ی ملتی متحد با آن دولت داشته، در همین دوره مسیحیت نسطوری در سکستان شیوع یافت. در هنگام فتوحات اسلام، یزدگرد III پس از هزیمت از کرمان به سیستان گریخت.

مسلمانان در سال ۲۳ هـ ق فتح سیستان را آغاز کردند زرنج (پایتخت قدیم سیستان) محاصره شد، و سیستانیها به پرداخت خراج گردن نهادند. اما استیلای عرب بر زرنج متزلزل بود. عبدالرحمان ابن سمره (والی سیستان) مجدداً آنجا را گرفت، پس از تعویض وی، باز در زرنج انقلابی به وقوع پیوست. در دوران خلافت علی (ع) نیز در سیستان همچنان اغتشاش برپا بود. در زمان معاویه، حاکم بصره بار دیگر عبدالرحمان را به سیستان گسیل داشت، و وی سیستان را منقاد ساخت و تا کابل پیش رفت، و زابلستان را نیز که سر به شورش برداشته بود مطیع گردانید. به سبب این پیروزی، خلیفه بار دیگر سیستان را به وی سپرد. پس از رفتن عبدالرحمان، شاه کابل مسلمانان را از سرزمین خود بیرون راند، رتبیل نیز زابلستان و رنج را گرفت، و حتی تا بست پیش رفت، و اگرچه سرانجام از مسلمانان شکست خورد، و با آنان صلح کرد، همواره مزاحم خلفا و اعراب بود، و پسرش رتبیل نیز از زمان خلافت عبدالملک ابن مروان تا حکومت منصور عباسی به دشمنی با مسلمانان سیستان و زابلستان باقی ماند. در زمان مامون شاه کابل اسلام آورد در دوره ی عباسیان، سیستان به معنای اعم شامل زابلستان زمین داور، و رنج نیز گردید، از شهرهای مهمش فراه، جوبین، بست، و غزنه را باید نام برد. تنها قسمتی از این دوره که سیستان نقش مهمی در تاریخ داشته است عصر صفاریان بوده، که موسس آن یعقوب لیث خود از مردم سیستان بود پس از صفاریان، سیستان به ترتیب جزء قلمرو و امارت سامانیان و غزنویان بود، ولی "ملوک نیمروز" اغلب از خود مردم

سیستان بودند. نصر II سامانی ابوجعفر احمد صفاری را به حکومت آنجا گماشت (اوایل قرن ۴ م ه ق) . پسرش خلف ابن احمد را سلطان محمود غزنوی خلع کرد ، و برادر خود نصر ابن ناصرالدین را بجای او به حکومت سیستان منصوب نمود . در عهد سلجوقیان ، یکی از اعقاب خلف ، بنام ظاهر ، از طرف امیر سلجوقی حکومت سیستان یافت . بعضی از مورخین این ظاهر را سرسلسله‌ی - ملوک کیانی سیستان دانسته‌اند . سیستان از حمله‌ی مغول آسیب فراوان دید . از تاریخ سیستان بعد از رفتن مغولان تا زمانی که این سرزمین ضمیمه‌ی قلمرو سلاطین آل کرت شد چندان اطلاعی در دست نیست . . .

دایرةالمعارف فارسی

۴۰ - Istanit : تاریخ . سرزمین اصفهان به علت حاصلخیزی آن و واقع بودنش بین ناحیه‌ی زاگرس و دشتهای مرکزی ایران ، از قدیم‌الایام مورد توجه و محل تقاطع راهها بوده است . در داستانهای بنای شهر را به کیکاوس نسبت داده‌اند . با احتمال قوی ، در ایام باستانی اصفهان جزء مملکت آنشان و در دوره‌ی هخامنشی ، بنام گابایاکی ، محل قصور بیلاقی شاهان بود ، و این نام ظاهراً " در دوره‌ی ساسانیان به‌جی تبدیل شد ، و هنگام حمله‌ی اعراب ، اصفهان از دو شهر جی و یهودیه تشکیل یافته بود . در دوره‌ی خلافت عمر به دست اعراب فتح شد (۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ ه ق) . در خلافت معتز ، به سبب شورش مردم آن ، مردم شهر را قتل عام کردند بعد از ۳۰۱ ه ق بدست سامانیان افتاد . رکن الدوله دیلمی شهر را وسعت داد . محمود غزنوی کمی بیش از مرگش (۴۲۱

هق) شهر را از آل بویه گرفت. ملکشاه سلجوقی به اقامت در اصفهان علاقه‌ی فراوان داشت. در قرن ۶ م هق از دست اسماعیلیه آسیب دید. مدتی پایتخت طغرل سلجوقی بود. در حمله‌ی مغول، جلال‌الدین منکبرنی آنرا از ویرانی نجات داد...

دایرةالمعارف فارسی

۴۱ - Serrazy : تاریخ شیراز: ناحیه‌ی شیراز از قدیم اهمیت داشته است، و ویرانه‌های تخت جمشید گواه بر این امر میباشد. شهر شیراز از عهد ساسانیان سابقه دارد، ولی شهرت و اعتبارش از دوره‌ی بعد از اسلام است در اواخر خلافت عمر، ابوموسی اشعری و عثمان ابن ابی العاص آن را فتح کردند. محمدابن قاسم ابن محمد، از بستگان حجاج، در عهد خلافت ولید ابن عبدالملک شهر را از نو ساخت (۶۴ هق، و به‌اغلب روایات ۷۴ هق). صمصام‌الدوله‌ی دیلمی یا سلطان‌الدوله‌ی دیلمی باروئی با ۱۱ یا ۱۲ دروازه برگرد آن برآورد. محمود شاه اینجو در اواسط قرن ۸ م هق این بارو را مرمت کرد...

دایرةالمعارف فارسی

۴۲ - Soncara - شبانکاره یا شوانکاره: ناحیه‌ی تاریخی از ولایت فارس که بنام طایفه‌ای که از کردان ساکن در آنجا بدین نام خوانده شده است. این ولایت بین فارس و کرمان و خلیج فارس، و مرکزش شهر ایگ یا ایچ بوده است، و نواحی زرکان، تارم، اصطهبانات، نیریز، خیره، پرگ، کرم، رونیز، لار، و دارابجرد جزء آن ولایت

بوده‌اند .

کردان شبانکاره در اواخر قرن ۵ م و اوایل قرن ۶ م هق شامل پنج شعبه‌ی مهم بوده‌اند ، اسماعیلیان ، رامانیان ، کرزوبیان ، مسعودیان ، و شکانیان . این اکراد سلسله‌ی نسب خود را به اردشیر بابکان پادشاه ساسانی و منوچهر پادشاه افسانه‌ای پیشدادی می‌رسانیده‌اند ، و در دوره‌ی بعد از اسلام از اواخر عهد آل بویه کسب قدرت کردند ، و روسای آنها بعضی ولایات فارس را یک چند بدست آوردند . مشهورترین امرای شبانکاره ، فضلویه رامانی یا فضلویه ابن حسنویه ، در نزد امرای دیالمه‌ی فارس عنوان سپهسالار یافت ، و چندی بعد فولادستون را بگرفت ، و بر فارس مستولی گشت (۴۴۸ هق) ، و جشناباد یا گشناباد (بین نیریز ، داراب ، و فسا) را پایتخت کرد . . .

دایرةالمعارف فارسی

۴۳ - Tunocain : شهرهایی بوده‌اند ، در خراسان و نزدیک درخت تنها .

۰ م -

۴۴ - Yasdi : شهر یزد ، مرکز شهرستان یزد ، یکی از شهرهای تاریخی کشور است . . .
فرهنگ فارسی دکتر محمد معین

45 - Yasdi

۴۶ - Kerman : نام باستانی آن به زبان یونانی

کارمانا (بوده است) . مرکز استان هشتم (کرمان) ، و شهرستان کرمان (است) . در محل تلاقی ۳ دره ، در ارتفاعات زیاد ، شمال رشته کوه جویبار قرار دارد . کویر لوت در شمال و شرق آن ممتد است . دارای کارخانه‌های ریسندگی ، بافندگی ، و کارگاههای قالی بافی است . قالیهای آن شهرت جهانی دارد ، و از صادرات مهم آن به‌شمار می‌رود . راههای شوسه آن را بهرفسنجان ، یزد ، اصفهان ، سیرجان ، بندرعباس ، بم ، و زاهدان مرتبط می‌سازد .

کرمان از شهرهای قدیمی و تاریخی است . نام سابق آن بردسیر یا گواشیر - ماخوذ از بهار د شیر نام شهری که اردشیر ساسانی بنا نهاده بود . در گذشته آبادتر ، و دارای باروی محکم ، و ۴ دروازه بود ، و یکی از آنها به‌عنوان دروازه‌ی سلطانی مشهور بود . آثار باستانی فراوان دارد ، از جمله گنبد جبلیه ، مسجد جامع کرمان ، مسجد گنجعلی خان ، کاروانسرای گنجعلی خان ، حمام گنجعلی خان ، میدان گنجعلی خانی ، مقبره‌ی اتابک ، متعلق به‌نیمه‌ی دوم قرن ۶ م هـ ق ، مسجد پامناز ، از قرن ۶ م هـ ق (کتیبه‌ای تاریخ بنای آن را ۷۹۳ هـ ق نشان می‌دهد) ، گنبد سبز ، امامزاده شاه حسین ، از دوره‌ی صفویه ، مدرسه‌ی ابراهیم خان (ظهیر - الدوله) حاکم کرمان ، به‌تاریخ ۱۲۳۲ هـ ق ، گنبد مشتاقیه ، از دوره‌ی قاجار ، حمام و بازار ابراهیم خان (ظهیرالدوله) ، از قرن ۱۳ هـ ق ، مسجد حاج علی آقا (چهلستون) ، از دوره‌ی قاجار . در زمان فتح ایران به‌دست اعراب خسارت فراوانی دید ، و همچنین در دوره‌های بعد ، هر چند گاه مورد هجوم واقع شد ، و صدمه و خرابی دید . بیشتر از

همه در کشمکشهای زندیه، و قاجاریه صدمه دید، و ساکنین آن به دست آقا محمدخان قاجار مورد قتل و شهر مورد تاراج قرار گرفت.

ایالت تاریخی: جنوب غربی ایالت تاریخی و سابق ایران، در جغ کویر لوت. جغرافیای نويسان قدیم این ایالت را به ۵ کوره تقسیم می کردند: کرمان، سیرجان، جیرفت، بم، و نورماشیر. این ایالت از جنوب به دریا می رسید، ولی دسترسی چندانی به آن نداشت، تنها بندر مهم این ناحیه، در هرمز بود که زمانی جزء فارس و زمانی ضمیمه کرمان بوده است. فرمانروایان کرمان چندی تسلط خود را بر سواحل مقابل آن، بحر عمان، نیز گسترده کردند. کرمان بر سر شاهراههای فارس و سیستان و خراسان و هندوستان قرار داشت. در گذشته قسمتهای کویری کرمان کمتر از حالا بوده و حتی، بنابر نوشتههای جغرافیای نويسان قدیم، حوالی جیرفت جنگل بوده است.

تاریخ: در کتیبه بیستون نام این ایالت به صورت یوتیه آمده است، و در دوره ساسانیان فرمانروای کرمان نام "شاه" داشت، چنانکه بهرام، پیش از جلوس، کرمان - شاه نامیده میشد. پیش از ظهور اسلام، دسته‌های از اعراب به این ایالت مهاجرت کرده بودند. کرسی آن در سلطنت ساسانیان شیرجان شهر (سیرجان) بود. در ۲۹ هـ ق یزدگرد

در مقابل حمله اعراب به کرمان، که مردم آن هنوز بهوی وفادار بودند، گریخت و توانست از آنجا به خراسان فرار کند. پس از آنکه کرمان به تصرف مسلمانان درآمد، بسیاری از مردم آن به سیستان و خراسان یا به کوهها گریختند و همچنان

بر دین زردشت باقی ماندند . ساکنان کوهستانها نزدیک به ۳ قرن استقلال خود را حفظ کردند . چون کرمان از مرکز خلافت بسیار دور بود ، پناهگاه خوارج شد ، و مرکز اینان بیشتر درجیرفت بود . از سال ۱۰۲ هـ ق تسلط بنی‌امیه بر کرمان بیشترشد ، و از همین جا بود که آخرین لشکریان ایشان برای روبه‌رو شدن با حمله‌ی طرفداران بنی‌عباس ، به‌فرماندهی قحطبه ابن‌شبيب ، عازم شد . در زمان نخستین خلفای عباسی حوادث مهمی در کرمان رخ نداد ، در این دوره کرمان در معرض حمله‌ی زطها قرار گرفت ، ولی معتصم عباسی آنان را بیرون راند . پس از آن ایالت کرمان معروض نهضتهایی ایرانی شد ، که از آنها سلسله‌هایی برخاست . نخستین سلسله صفاریان بود ، یعقوب لیث در ۲۵۳ هـ ق کرمان را از محمدابن ظاهر گرفت ، و مقاومت کوه نشینان اطراف جیرفت را درهم شکست . حکومت یعقوب و برادرش عمرولیث اثر نیکی در کرمان داشت ، ولی مدت آن کوتاه بود ، و با مرگ (۲۸۹ هـ ق) عمرولیث دوباره تسلط عباسیان یا هرج و مرج در آن رواج یافت . در ۳۱۵ هـ ق ابوعلی ابن الیاس از جانب سامانیان برکرمان حکومت داشت ، و با آل بویه در افتاد ، ولی به‌علت درگیری با پسرش الیسع او و خاندانش ضعیف شدند ، و کرمان به‌تصرف آل بویه درآمد (۳۵۷ هـ ق) . بعداً " بر سر تسلط بر کرمان میان خاندان آل بویه اختلاف افتاد ، و پس از آن باز دوره‌ی هرج و مرج شروع شد ، و غزنویان بر کرمان مسلط شدند (۴۲۴ هـ ق) . حکومت (۴۳۳ - ۵۸۳ هـ ق) سلاجقه‌ی کرمان دوره‌ی آسایش برای این ایالت بود . در سلطنت (۴۹۵ - ۵۳۷ هـ ق)

اسلانشاه ، که فارس را نیز در تصرف داشت ، و نیز در زمامداری (۵۳۷ - ۵۵۰ ه ق) پسرش محمدابن ارسلانشاه کرمان رونق یافت . در اواخر ایام سلاجقهی کرمان باز کار این ایالت نابسامان شد ، و ویرانی آن باحملهی غزها شدت یافت . در ۵۸۱ ه ق ملک دینار از سران غز بر کرمان مسلط شد ، و کردان شبانکاره بار دیگر سر برافراشتند ، و بردسیر را مسخر کردند (۵۹۷ ه ق) . در ۶۰۰ ه ق سعد زنگی بر کرمان مسلط شد ، و در ۶۰۷ ه ق خوارزمشاهیان بر آن دست یافتند . سپس براق حاجب آن را گرفت (۶۱۹ ه ق) ، و با تدبیر ماهرانهی کرمان را از گزنده مغولان در امان داشت . وی از جانب خلیفه لقب قتلغ سلطان گرفت و سلسلهی قتلغ خانیان (قراختائیان کرمان) را تاسیس کرد . در ۷۴۱ ه ق مبارزالدین محمد کرمان را تسخیر کرد . کمی پس از آن کرمان عرصهی منازعهی افراد خاندان آل مظفر شد ، و عاقبت سلسله مزبور به دست تیمورگورگانی از میان رفت (۷۹۵ ه ق) . .

47-Ondanique

۴۸ - Hormos : مقصود نگارنده از " هومز " ، بندر هرمز نیست ، بلکه ناحیه ایست که در منطقه میناب واقع شده است .

• م -

49-Ruomedan Ahomet

۵۰ - Cobinan : کوهبنان یا کوبنان ، دهستانی (است در) بخش راور ، شهرستان کرمان ، استان هشتم ،

دارای ۵۲ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. بیشتر آبادیهای آن در دره‌ها واقع شده‌اند. راه فرعی اتومبیل‌رو زرنند به‌راوراز وسط آن می‌گذرد. در زمان مقدسی شهر کوچکی بود که دو دروازه داشت، و حومه‌ای که در آن حمامها و کاروانسراها بود، و مسجد شهر در یکی از این دروازه‌ها، در باغی که تا پای کوههای مجاور ممتد بود، قرار داشت. بنا به قول یاقوت، به واسطه داشتن توتیا مشهور بود، و از آنجا توتیا به تمام کشورها صادر می‌شد. مارکوپولو از آن دیدن کرده بود...

دایرةالمعارف فارسی

51-Tonocain

52-Sapurqan

۵۳ - Balc : دهکده‌ای در شمال افغانستان حالیہ، که در ایام باستانی و در قرون وسطی شهری مهم و مرکز ناحیهی بلخ (مطابق باکتريا) و بر رود بلخ که اکنون خشک است واقع بود. در زمانهای پیش از اسلام، بلخ از مراکز دین بودائی و محل معبد معروف نوبهار بود، و در دین زردشتی نیز اهمیت داشت. اولین حمله‌ی مسلمانان به بلخ در ۳۲ هـ ق بسرکردگی احنف ابن قیس بود. در ۴۳ هـ ق دگر بار به تصرف مسلمانان درآمد، ولی در زمان قتیبه ابن مسلم (فت ۹۶ هـ ق) بود که کاملاً "مقهور آنان شد. در ۱۱۸ هـ ق، اسد ابن عبدالله قسری کرسی خراسان را از مرو به بلخ منتقل کرد، و این شهر رونق یافت، و در دوره‌ی عباسیان، که حکام خراسان عملاً "استقلال داشتند، بر رونقش افزود،

در ۲۵۶ هـ ق به تصرف یعقوب لیث صفاری درآمد ، در ۲۸۷ هـ ق عمرو لیث صفاری نزدیک بلخ مغلوب اسماعیل ابن احمد سامانی شد ، و به قتل رسید ، و بلخ تحت حکومت سامانی درآمد . در سلطنت محمود غزنوی ، ایلک خان مدت کوتاهی آن را تصرف کرد (۳۹۷) ، ولی محمود دوباره آن را باز گرفت ، در ۴۵۱ هـ ق سلجوقیان تصرفش کردند ، در پایان سلطنت سلطان سنجر به دست ترکهای غز افتاد ، و در ۵۵۰ هـ ق بدست آنان ویران شد . با آنکه بلخ تسلیم چنگیزخان شد (۶۱۷ هـ ق) ، مغولان آنرا ویران و مردمش را مقتول کردند .

در دوره‌ی تیموریان تا حدی شکوه گذشته را بازیافت ، ولی پس از بنای مزار شریف در ۲۰ کیلومتری ش بلخ ، بلخ رو به انحطاط گذاشت .

دائرةالمعارف فارسی

54-Taican

55-Casem

۵۶ - Badashan : بدخشان یا بدخشان ، ناحیه‌ای کوهستانی واقع بر ساحل چپ مسیر علیای آمودریا (وبه عبارت اصح ، رود پنج که منبع اصلی آمودریا است) . لعل بدخشی در قرون وسطی در سراسر عالم اسلام شهرت داشت ، ولی معادن آن در شغنان بر ساحل راست آمودریا و در خارج بدخشان به معنی اخص بود ، اما در ادوار تاریخی هر دو ناحیه تحت حکومت یک فرمانروا بود . رود کوچکه یا خرنا ب ، از ریزابه‌های آمودریا ، بدخشان را آبیاری می‌کند ،

و دره‌ی کوچکه و ریزابه‌های آن همواره در حیات اقتصادی این ناحیه نقش عمده‌ای داشته‌اند. سنگ لاجورد معروف بدخشان از معادن واقع بر مسیر علیای کوچکه استخراج می‌شده است. امروزه دادوستد این سنگهای گرانبها در انحصار دولت افغانستان است، و فقط به‌هنگام صادر می‌شود. بعلاوه بدخشان معادن آهن و مس نیز دارد.

نام بدخشان نخست در مآخذ چینی مربوط به قرون ۷ م و ۸ م ب م می‌آید، که در آنها ناحیه‌ی بدخشان جزء طخارستان به‌شمار آمده است. از تاریخ استیلای اعراب بر این سرزمین و ورود اسلام بدانجا اطلاع دقیقی نداریم. در قرن ۵ م ه ق ناصر خسرو مذهب اسماعیلی را بدانجا وارد کرد و در تبلیغ آن کوشید. تاثیر تعالیم او هنوز در بدخشان باقیست، و قبر وی بر مسیر علیای کوچکه دیده می‌شود. در نیمه‌ی دوم قرن ۶ م ه ق، طخارستان تحت حکومت شاخه‌ای از سلسله‌ی غوریان درآمد، و دولت آنها در اوایل قرن ۷ م ه ق به‌دست سلطان محمد خوارزمشاه منقرض گردید. بدخشان از حمله‌ی مغول آسیبی ندید.

دایرةالمعارف فارسی

57-Pashai

۵۸ - Keshimur : قرائنی هست حاکی از این که در ح ۲۵۰ ق م کشمیر جزء قلمرو آشوکا بود، وی مبلغین بودائی بدانجا فرستاد. بعدها کشمیر شاهان هندی داشت. در خلافت (۱۳۶ - ۱۵۸ ه ق) منصور، هشام ابن عمرو، حاکم سند، کشمیر را فتح کرد، ولی ظاهراً این فتح موقت

بود ، و پس از آن نیز چند قرن کشمیر تحت سلطنت شاهان هندی قرار داشت . از قرن ۸ م ه ق به بعد چند تن پادشاه مسلمان برکشمیر فرمانروائی داشتند ، که معروفترین آنها زین العابدین است ، که در ۸۲۰ - ۸۷۲ ه ق سلطنت کرد ، و دوره ی پادشاهی او عصر طلائی تاریخ کشمیر محسوب است . در اواخر قرن ۱۰ م ه ق ، کشمیر جزء قلمرو اکبر شاه شد (۱۵۸۶) ، و این ناحیه مدتها جزء امپراطوری مغول هند بود . جهانگیر به کشمیر رغبت تمام داشت ، و به خاطر زوجهی ایرانیش ، نورجهان ، درخت چنار را از ایران به کشمیر برد ، و کشت آن را معمول ساخت . در اواخر عهد امپراطوران مغول ، وضع رو به بیسامانی نهاد ، و اگرچه نادرشاه افشار نتوانست دره ی کشمیر را بگیرد ، مهاجمات وی سبب هرج و مرج شد . . .

دایرةالمعارف فارسی

59-None

۶۰ - Cascar : شهری است در غرب ایالت سینکیانگ ، چین ، بر رود کاشغر (از ریزابه های تاریخیم) . مرکز مهمترین بخش تجارتي سینکیانگ ، و منتهای غربی جاده ی اصلی ایالت میباشد ، و مرکز دادوستد کاروانی با هند ، افغانستان و شوروی است . راه کاشغر به سمرقند (و از آنجا به شرق وسطی) از طریق گردنه ای کوهستانی است . ساکنین آن غالباً " از نژاد اویغورند .

کاشغر نخستین بار در دوره ی سلسله ی هان (۲۰۶ ه ق م - ۲۲۱ م) تحت حکومت چینی ها درآمد .

رومیان در قرن ۶ م با آن دادوستد داشتند ، دره ۷۵

— ۸۴۰، کاشغر تحت استیلای ترکان اویغور و از مراکز آیین مانوی بود. تاریخ ورود اسلام به کاشغر محقق نیست. در عصر حکومت ایلک‌خانیان، کاشغر از جنبه‌ی سیاسی، و شاید از جنبه‌ی فرهنگی مهمترین شهر ترکستان چین بود. در ۱۲۱۹ چنگیزخان ناحیه‌ی کاشغر را به قلمرو خود ملحق کرد مارکوپولو در ۱۲۷۵ از کاشغر دیدار کرده...

دایرةالمعارف فارسی

۶۱ — Samarcan : سمرقند قدیمی‌ترین شهر آسیای مرکزی است. این شهر در محل شهر افراسیاب (از هزاره‌ی ۳ م یا ۴ م ق م) بنا شده است. اول‌بار ذکر آن در مآخذ یونانی‌قرن ۴ م ق م — بنام ماراکاندا و به‌عنوان پایتخت سغد — آمده است. در ۳۲۹ ق م، که اسکندر مقدونی آن را فتح کرد، شهری بزرگ و پر رونق و بر جاده‌ی ابریشم واقع بود. پس از آن محل تلاقی فرهنگ‌های غربی و چینی گردید. در زمان جانشینان اسکندر (دیادوخوی)، جزء ولایت باکتريا بود، و در زمان آنتیوخوس، که باکتريا استقلال یافت، از دست سلوکیان خارج شد. نخستین کارخانه‌ی کاغذسازی در خارج چین در ۷۵۱ ب م در اینجا تاسیس گردید.

در ۹۱ هـ ق خراجگزار قتیبه ابن مسلم، والی خراسان، گردید، در اوایل قرن ۳ م هـ ق جزء قلمرو سامانیان شد، و در دوره‌ی سلطنت ابن سلسله رونق و شکوه بسیار داشت. پس از انقراض سامانیان، از دست قراخانیان، سلجوقیان، قراختائیان، و خوارزمشاهیان گذشت، در حمله‌ی چنگیزخان

تسلیم شد (۶۱۷ هـ ق) و دستخوش تاراج گردید ، و از آن پس تا ۱/۵ قرن در تیرگی گذرانید .

دایرةالمعارف فارسی

62-Caidou

63-Sigatay

64-John the Baptist

۶۵ - Yarcan شهری در جنوب غربی ایالت سین

کیانگ در چین . . .

فرهنگ فارسی دکتر محمدمعین

66-Goiter

۶۷ - Cotan : بر جاده‌ی ابریشم قرار داشت ، و

بزرگترین و مهمترین پایگاه آذوقه‌گیری حاشیه‌ی جنوبی بیابان تاکلماکان بود . صنعت ابریشم در آن هنوز رواج دارد ، محصولات دیگرش غلات ، پنبه ، و میوه است . حالیه زبان سکنه از انواع ترکی است ، اما مردم آن اصلاً ایرانی بوده‌اند .

در مآخذ چینی مربوط به قرن ۲ م ب م بنام پوتین از ختن نام برده شده است ، و هنوز هم این نام به‌ویرانه‌های شهر پیش از اسلام ، واقع در ۸ کیلومتری غ شهر کنونی ، اطلاق می‌شود . بعدها نامش هوتن ضبط شد . نام هندی آن ، کوستنه یا کوستنکه (- پستان زمین) است . ظاهراً در اوایل دوره‌ی مسیحی مردم ختن به‌مذهب بودائی گرویدند . ختنیها به‌زبانهای سانسکریت و پراکریت آشنائی

داشتند .

اسلام در اواخر قرن ۴ م یا اوایل قرن ۵ م هـ ق در ختن رواج یافت . بعدها ختن و کاشغر تحت استیلای ایلک خانیان و قراختائیان قرار گرفت . در قرن ۱۳ م ب م ، بقول مارکوپولو ، تحت فرمان امپراطور چین بود . بعدها همواره در سرنوشت کاشغر سهمیم و دستخوش تغییرات سیاسی متعدد بود ، از ۱۸۷۸ به چین تعلق داشته است . فرهنگ بودائی از طریق ختن از هند به چین وارد شد . قسمتی از آثار ختنی ، که از میان شن و سنگریزه و معابد ترکستان چین کشف شده است به چاپ رسیده .

دایرةالمعارف فارسی

68-Pein

69-Charchan

۷۰ - Lop : شهری بوده در مرز صحرای گوبی ، نام امروزیش قارقیلیق است .

• م -

۷۱ - Tangut : ناحیه‌ای بوده است پهناور که امروزه با ایالات کانسو تطابق می‌کند .

• م -

72-Sachiu

۷۳ - Astrologer : به‌گروهی از ستاره‌شناسان گفته می‌شود ، که قادر به‌شناخت خصوصیات اخلاقی و آینده

نگری، از روی حرکات سیارات و ستارگان هستند. در روزگاران نخستین، اخترشناسی (Astrology) و ستاره‌شناسی (Astronomy) جزو یک رشته از علم بودند، اما در زمان حاضر چنان گسیختگی بین آنان پدید آمده، که بسیاری از ستاره‌شناسان، اخترشناسی را جزو دانش نمی‌دانند. قضاوت در مورد درستی و یا نادرستی این رشته، خود مبحثی بسیار درازگفتار است، که در این اندک صفحه نمی‌گنجد.

— م .

۷۴ — Camu1 : شهر و ایالتی که نام امروزیش هامی است و در سوی خاور ترکستان چین واقع شده است .

— م .

۷۵ — Mangu Kaan : نوه چنگیز و برادر قوبیلای

قان .

— م .

76-Chingintalas

77-Sukchur

78-Campichu

79-Etzina

80-Caracoron

81-Chorcha

82-Bargo

83-Unc Can

۸۴ - Chinghis : چنگیزخان ، لقب تموچین ، ۲۰ ذیقعدی ۵۴۹ - ۶۲۴ هـ ق ، فاتح معروف و مؤسس دولت مغول ، وی در ۱۳ سالگی بجای پدرش یسوکای بهادر ریاست قبیله‌ی قیات از قبایل مغول را یافت . چند سالی به‌دفع مدعیان خویش پرداخت ، و در قهر و قمع آنها صلابت و شدت تمام از خود نشان داد . پس از آن ، طوایف و قبایل مجاور را مطیع و منقاد ساخت ، و بعد از غلبه بر دولت قرائیت و نایمان در مجلس عالی معروف به‌قوریلتای ، از جانب کاهن اعظم مغول لقب چنگیزخان (- خان اعظم و خان خانان) یافت (۶۰۲ هـ ق) . پس از آن ، طوایف قرقیز را مطیع کرد (۶۰۳) ، و دولت تاتاری اویغور را منقرض نمود ، و در ضمن کوچلوک (یا کوشلوک) را برانداخته ختن و کاشغر را بگرفت ، و با سلطان محمد خوارزمشاه مجاور شد ، و درصدد ایجاد روابط دوستانه با او برآمد ، و محمود یلواج را نزد او به‌سفارت فرستاد .

چندی بعد ، قبل ۴۵۰ تن بازرگان مغول بدست غایر خان و بامر سلطان محمد در شهر اترار ، و امتناع سلطان از تسلیم غایرخان باو ، چنگیز را واداشت که با نهایت خشم و به‌قصد انتقام ، با تمام پسران و کسان و لشکریان خویش ، به‌مملکت خوارزمشاه حمله کند ، و ضعف و وحشت و فرار خوارزمشاه لشکر او را گستاخ کرده بخیال ادامه‌ی هجوم و فکر جهانگشائی واداشت . بدین‌گونه چنگیز آهنگ بلاد خوارزمشاه کرد (۶۱۵ هـ ق) ، و در طی چند سال ، قسمت عمده‌ی بلاد خوارزم و خراسان و عراق را فتح ، و نفوس آن بلاد را قتل‌عام نمود ، و اکثر شهرهای معمور و آبادی

مانند انترار، جرجانیه (گرگانج خوارزم)، خجند، بناکت، بخارا، سمرقند، ترمذ، بلخ، مرو، هرات، نیشابور، ری، غزنه، وغیره را تسخیر و اغلب آنها را غارت کرد، و بعضی را با خاک یکسان نموده آب در آنها بست و یا آتش زد، و غالب مردم بیگناه آنها را عرضی تیغ نمود، و یا به بندگی گرفت، و در غالب این مهاجمات وحشیانه، آثار تمدن و معرفت بکلی زایل و ضایع میشد، و سلطان محمد خوارزمشاه و غالب سرداران او از پیش این "بلیهی آسمانی" گریختند، و بسیاری از مردم از بلاد و مسکن خویش متواری و آورده شدند. مقاومت سلطان جلال‌الدین منکبرنی پسر سلطان محمد، نیز جز آنکه چنگیز ولشکریانشرا در دنبال خود از شهری به شهر دیگر بکشاند، و هر دفعه شهر دیگری را عرضی قتل و غارت نماید، نتیجه‌ای نداشت. خلاصه، چنگیز بعد از چهارسال مهاجمات خونین مستمر در سنه ۶۱۹ هـ ق آهنگ مراجعت به مغولستان نمود، و در ۶۲۱ بدانجا رسید و چند سال بعد در آنجا وفات یافت، و بعد از وی، بموجب وصیت خود او، پسر سومش اوگتای از طرف مجلس قوریلتای به مقام "قاآنی" و جانشینی انتخاب شد، و ممالک او بین فرزندانش تقسیم شد.

چنگیزخان زنان بسیار داشت، و گویند تعداد آنها از ۵۰۰ متجاوز بود. چهار فرزند او که از بین دیگر فرزندان ممتاز و محترم بودند عبارت بودند از جوجی‌خان، جغتای اوگتای قاآن، و تولی‌خان. چنگیزخان به قساوت و شدت و بطش و شجاعت موصوف بود. خرابیهائی که او در بلاد معمور مشرق ببار آورد، قطعا "بمراتب از آنچه به آتیلا،

فاتح اروپا ، نسبت داده‌اند سخت‌تر و فزونتر بوده است .
 معهدا ، قوت نفس و حلم و اغماض این فاتح کافر و وحشی
 از تیمور لنگ مسلمان متمدن به مراتب بیشتر بوده است ، و
 او ، با همه‌ی قساوت که داشت ، هرگز خیال ایجاد آن کله
 مناره‌های وحشتناکی که تیمور لنگ ساخت به خاطرش نگذشت . .
 دایرةالمعارف فارسی

85-Caaju

۸۶ - Altai : آلتای یا آلتائی ، سلسله جبال عظیمی
 به طول حدود ۱۶۰۰ کیلومتر مربع بین مغولستان غربی و
 ولایت سینکیانگ ، و بین جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی
 روسی و جمهوری شوروی سوسیالیستی قزاقستان . بلندترین
 قله آن ، بلوخوا (به ارتفاع ۴۶۲۰ متر) ، در مغولستان است . . .
 دایرةالمعارف فارسی

87-Cuy Kaan

88-Batuy Kaan

89-Alaçou Kaan

90-Mongou Kaan

91-Cublay Kaan

۹۲ - ترتیب راستین آنان ، چنین است : ۱ - چنگیز
 ۲ - اوگلائی - ۳ - مانگو - ۴ - مانگو - ۵ - قوبیلای - باتو ،
 خان قبچاق ، جزو خانان والامقام نبوده است .

پانویس کتاب

-
- 93-Natigay
94-Tuc
95-Toman
96-Guz
97-Bargu
98-Mescript
99-Eurguiul
100-Sinju
101-Egrigaia
102-Calachan
103-Tenduc
104-George
105-Argons
106-Gog & Magog
107-Ung & Mungul
108-Cathay
109-Ydifu
110-Chagannor
111-Chandu
112-Horiad

کتاب دوم

۱ - خان . امپراتوری ، پایتختش

۲ - سفر به باختر و
جنوب باختر ختا

۳ - سفر به جنوب ، درمیان
ایالات خاور ختا و مانزی

۱ - خان، امپراتوری و پایتختش

در این کتاب بر آنم، که به شرح کارهای مهم و شگرف خان بزرگ، پردازم که نامش قویلای قآن^۱ است. خان، واژه‌ای است که مفهومش لرد لردها یا سرور سروران است، و نامی است که به راستی شایسته^۲ قویلای قآن می‌باشد زیرا که شمار افراد، سرزمینها و دارائیش بیش از دیگر کسانی است که از زمان آفرینش حضرت آدم تاکنون، زاده شده‌اند. و تمام آنچه را که تاکنون برایتان بازگو کرده‌ام، در این کتاب، با شرح بیشتری بیان خواهم کرد، تا بر همه نمایان شود که او اکنون بزرگترین حاکم جهان است - و اینکه چرا و چگونه چنین شد.

در مورد شورش نایان^۳، که دایی قویلای قآن بزرگ بود. قویلای قآن یکی از جانشینان به‌حق چنگیزخان (نخستین

امپراتور تاتارها) بوده، و همانگونه که گفتم، ششمین خان تاتارها است. او در سال ۱۲۵۶ میلادی به سلطنت رسید، و این انتخاب هم، به سبب توانایی، شایستگی و رشادتش بود. برادرش نیز مردی شایسته، آگاه و آزادمنش بود و به همین خاطر از سوی خانواده اش پشتیبانی می شد.

اینک، یعنی در سال ۱۲۹۸ میلادی، او مدت چهل و دو سال است که حکمرانی می کند، و سنش نیز، هشتاد و پنج سال می باشد. پس، او به هنگام گزینش برای سلطنت، چهل و سه سال داشته است. پیش از آن زمان نیز در جنگهای بسیاری شرکت جسته بود و از خود رشادت و شهامت بسیار نشان داده بود. اما از آن پس، دیگر خود به جنگ نرفت و فرماندهی را به پسران و سرداران خود وا گذاشت. به جز یکبار، و آن هم به این دلیل که یکی از خویشان و حکمرانان، به نام نایان، که صاحب زمینهای پهناوری بود، به این اندیشه افتاد که با سپاهی مشتمل بر سیصد هزار سرباز، به قویلای قآن هجوم برده، و امپراتوری را از آن خویش سازد. نایان، در آن هنگام سی ساله بود، و خواست تا با نیروی بیشتری وارد نبرد شود و به همین سبب فرستادگانی برای برادرزاده قویلای قآن، قایدو، فرستاد، که او هم یکی از حکمرانان مقتدر بود، و از او درخواست کرد که به کمکش بشتابد. قایدو هم، با اینکه برادرزاده خان بزرگ بود، با کمال خوشنودی همکاری با او را پذیرا شد و پیامی با این مضمون برای نایان فرستاد، که او هم برای جنگ با خان بزرگ آماده است، و تمامی نیرویش را برای این کار گردآوری خواهد کرد و گفت که نایان نیز چنین کند، تا هر دو، از دو سو به قویلای قآن هجوم برند.

خان چگونه علیه نایان اقدام کرد

هنگامیکه خان از نقشه آن دو آگاه شد، دستور داد تا تمام گردنه‌ها و معابر را مسدود کنند، و در مدت ده تا دوازده روز سپاهی گردآوری کنند که شمارشان بالغ بر ۳۶۰/۰۰۰ سواره نظام و ۱۰۰/۰۰۰ پیاده نظام بود، که این یقیناً "نیروی اندکی بود، اما اگر می‌خواست لشکریان ایالات مختلف را گردآوری کند، نایان و کایدو، از این کار آگاه می‌شدند و آنها را شکست می‌دادند. در حقیقت تمامی ۳۶۰/۰۰۰ سواره نظام او، از قوش بازان و جلادان تشکیل شده بود.

خان بزرگ پس از اینکه سپاهیان‌ش را به این شکل جمع‌آوری کرد، به اخترشناسانش دستور داد تا نتیجه این جنگ را بازگو کنند، تا دشمنانش را بهتر بشناسد. آنها نیز پس از مشاهداتشان گفتند که در این جنگ سپاهیان قویلای قآن به پیروزی بزرگی دست خواهند یافت.

پس او هنگامی که سپاهش را گرد آورد، بیست روز به پیش‌راند تا به مکانی که نایان با لشکریانش توقف کرده بودند، رسیدند. شمار اسبهای سپاه نایان، به ۴۰۰/۰۰۰ می‌رسید. در اینجا بود که سپاهیان قویلای قآن چنان سریع و با قدرت به آنها هجوم بردند که لشکریان نایان متوجه نشدند که چه بر سرشان آمده است. زیرا که خان دستور داده بود از همه سو به آنها هجوم برند. نایان نیز از نزدیک شدن آنها آگاه نشده بود، و کاملاً "غافلگیر شد، لازم به تذکر است که هنگام حمله سپاهیان قویلای قآن، او در بستر خواب بود.

نبرد بین خان بزرگ و نایان

به هنگام سپیده دم ، سپاهیان قویلای قآن گرداگرد تپه‌ای را که لشکریان نایان در آن چادر زده بودند ، فرا گرفتند ، و این کار را در چنان خفایی انجام دادند ، که هیچیک از آنان متوجه نزدیک شدنشان نشدند . فرمانده کل نیز با همسرش در خواب بود ، و هنگامی که از خواب برخاست ، کوشید تا سپاهش را مرتب کند . قویلای قآن بر تخت روان عظیمی که چهارفیل آن را می کشیدند ، نشسته بود . داخل تخت افزون بر قویلای ، شمار زیادی از تیراندازان ماهر نشسته بودند . بر فراز آن تخت نیز ، پرچم سلطنتی ، که روی آن شکل ماه و خورشید را کشیده بودند ، قرار داشت . سپاه خان از سی لشکر سوار نظام تشکیل یافته بود ، که هریک از این لشکرها شامل ده هزار سوار مسلح به تیر و کمان بودند . پیشاپیش هر لشکر سوار پانصد نفر پیاده نظام ، مسلح به شمشیر و نیزه قرار داشتند . بدین گونه صفوف جنگی آراسته شد و شیپورها به صدا درآمد و سپاهیان شروع به خواندن سرود کردند . صدایی که از این کارها حاصل می شد ، به قدری بلند بود که باعث تضعیف روحیه حریف می شد . سپس با دستور خان بزرگ سپاهیان به حمله پرداختند و جنگ بسیار بزرگی در گرفت . از همه سو تیر افکنده می شد و تعداد بسیاری کشته می شدند ، و هنگامیکه تیرها پایل یافت ، دو طرف به جنگ تن به تن پرداختند . از اجساد ، تپه‌هایی آنچنان بلند ساخته شده بود که عبور را برای هر دو طرف دشوار می ساخت . نایان که خود را بدین شکل در تنگنا دید ، به فکر فرار افتاد ، اما پیش از این کار دستگیر و به حضور خان برده شد . خان دستور قتل او را داد ، اما چون او از خانواده

امپراتور بود و بنا بر اعتقاداتشان خورشید و آسمان نباید رنگ خونشان را ببیند، او را در میان قالی قرار دادند و با اسب آنقدر از رویش عبور کردند تا کشته شد.

مراجعت خان بزرگ به خانباغ - حضور در جشنهای مذهبی کیشهای مختلف - دلائل مسیحی نشدن او

خان بزرگ پس از این فتح شایان در ماه نوامبر با جاه و جلال فوق العاده به پایتخت خود در خانباغ^۳ برگشت و تا اول بهار در آنجا اقامت کرد. عید "ایستر" یا عید "پاک" در ماه مارس است و چون او از اهمیت این عید باخبر بود دستور داد که تمام مسیحیان در آنروز حاضر شوند و با خود انجیل‌های چهارگانه را نیز همراه بیاورند. پس از اینکه کتاب را چندبار عطرآگین نمود با فروتنی ویژه‌ای آنرا بوسید و به تمام بزرگان و اشراف حاضر در مجلس هم امر کرد تا چنین کنند. این کار را در دیگر عیدهای مذهبی مسلمان و یهودیان و بت پرستان نیز اجرا می‌کرد وقتی از او سبب این طرز رفتار را می‌پرسیدند جواب می‌داد:

" چهار پیغمبر بزرگ هست که مورد پرستش بشوند. مسیحیان حضرت عیسی را خدای خود می‌خوانند. مسلمانان حضرت محمد (ص) را و یهودیان حضرت موسی را و بت پرستان سوگومبارکان یعنی بت اعظم را. من همه این پیغمبران را شریف و ارجمند می‌دانم و هنگام لزوم از آن پیغمبری که به حقیقت برگزیده الهی است استمداد می‌کنم." ولی از نحوه‌ای که خان بزرگ نسبت به مسیحیان رفتار می‌کرد معلوم بود که عقیده مسیحیت را برتر و درست‌تر از سایر عقاید می‌دانست زیرا او امر و ویژگیهای آن همه الهام گرفته از تقوی و پاکی بود. با وجود این هر وقت پیروان مسیح راهپیمایی می‌کردند

اجازه نمی داد صلیبی را جلو خود حمل کنند زیرا بر چنین صلیبی روح پاک حضرت عیسی از تن او پرواز کرد. موقعیکه نیکولوپولو و ماتئوپولو قرار بود به عنوان سفیر بهرم بروند از او سؤال کردند در صورتیکه مسیحیت را به دیگر مذهب ترجیح می دهید چرا خود مسیحی نمی شوید؟ جواب داد: "به چه دلیل مسیحی بشوم؟ خود شما به خوبی می بینید که مسیحیان کشور من همه مردمی جاهل و بی خاصیتند که استعداد انجام هیچ "معجزی" را ندارند و حال آن که بت پرستان هرچه بخواهند می توانند بکنند، وقتیکه من سر میز غذا نشسته ام، جامهای شراب خود به خود بطرف من می آیند و من آنها را برمی دارم و می نوشم. بت پرستان قادرند جلو هوای بد را بگیرند و یا کارهای خارق العاده دیگری انجام دهند شما شخصا شاهدید و می بینید که بتهای ما قادر به تکلمند و هرگونه واقعه ای را پیشگوئی می کنند. در صورتیکه من مسیحی بشوم درباریان من و ملت من که از این دین چیزی نمی دانند، از من خواهند پرسید: "در دین مسیح چه دیدی که بآن گرویدی و کشیشهای آن چه معجزه هائی نشان دادند که بالاتر از معجزه های بتهای خود ما بود؟ برای این سؤالها هیچ جوابی ندارم و یقیناً رعایای من مرا در مسیر کمراهی خواهند پنداشت. من از شما می خواهم که بنزد پاپ اعظم بروید و از او بخواهید که صد نفر کشیش متدین و متبحر در مسائل دینی باینجا بفرستد تا بت پرستان را براه راست هدایت کنند و آنها را از پیروی بتها بازدارند. همینکه به چشم خود دیدم عده ای قلباً "مسیحی شده اند آنوقت فرمانی صادر و مذهب بت پرستی را مذهب مردود و باطل اعلام خواهم کرد و بلافاصله خودم غسل تعمید خواهم کرد و شکی نیست که به پیروی از اقوام من اول درباریان بعد تمام ملت من بآن دین بزرگ خواهند گروید بدین طریق مسیحیان

کشور من بمراتب از مسیحیان کشور خودتان فزون تر خواهند شد . . . " از این صحبت طولانی خان واضح و مسلم بود که اگر پاپ صد نفر مبلغ لایق و کاردان بچین بفرستاد خان فوری مسیحی می شد و اتباع او نیز از او تقلید می کردند .

در مورد ظاهر خان بزرگ

قوبیلای قآن ، که به خان خانان مشهور است ، قامتی موزون دارد که نه بلند است و نه کوتاه . اعضاء بدنش متناسب است ، سیمایش دوست داشتنی و گلگون است و این گلگونی برجذابیت چهره اش می افزاید . چشمانش سیاه و گیرا است ، بینی اش خوش تراش و اندکی برجسته است . چهار همسر دارد و فرزند ارشد هر کدام از این چهار زن به سمت شاهزادگی امپراتور برگزیده می شوند ، تا پس از مرگ پدرشان به حکومت برسند . هریک از آن زنها نیز به ملکه امپراتور ، ملقب هستند و برای خود کاخ و دربار ویژه ای دارند ، که بسیار باشکوه است ، و هیچیک از آنان ندیمه هایی کمتر از سیصد تن ندارند ، و شمار ندیمه گان و خدمتکاران هریک از آنها در مجموع به ده هزار تن می رسد .

هرگاه امپراتور میل همنشینی با یکی از ملکه ها را داشته باشد ، یا آنها را به کاخ خود فرا می خواند ، و یا خود به کاخ آنها می رود . اما افزون بر اینها ، زنهای بسیار دیگری هم دارد که در حکم معشوقه هایش محسوب می شوند - شیوه گزینش این معشوقه ها بدین ترتیب است : هر سال یکبار خان ، ماموران ویژه ای را به ایالت انگوت می فرستد که زیبارویان بسیاری دارد ، و آنها نیز بنا بر موازین ویژه ای دختران جوان بسیاری را انتخاب می کنند . سپس کارشناسان بخصوصی آنها را از نظر شکل دهان ، لب ، ابرو ، بینی و دیگر قسمتها بررسی

می‌کنند و بویژه آنها را از لحاظ تناسب اندام مورد آزمایش قرار می‌دهند. سپس آنها را برحسب زیباییشان به‌بهای ۱۶ تا ۲۰ قیراط خریداری می‌کنند. آنهائیکه به‌قیمت ۲۰ قیراط خریداری می‌شوند برای خان اعزام می‌شوند اما انتخاب نهایی در دربار انجام می‌پذیرد. یعنی از میان آنها تنها سی یا چهل تن را برمی‌گزینند و آنها نیز برای بار سوم مورد معاینه قرار می‌گیرند، بدینگونه که هر یک از آنان را به‌بانوان پیرسال و اشراف‌زاده می‌سپارند، تا حالات آشکار و نهان آنها را مورد آزمایش قرار دهند، برای مثال از این نکات آگاه شوند که آیا راحت می‌خواهد، خرناسه نمی‌کشند، یا دهان، نفس و دیگر قسمت‌های بدنشان بوی بد نمی‌دهد؟ پس از این بررسی کامل دختران را به‌دسته‌های شش نفری تقسیم می‌کنند و هر دسته به‌نوبت سه روز و سه شب را در کاخ امپراتور می‌گذرانند.

درمورد پسران خان

قوبیلای قان دارای بیست و دو فرزند از چهار همسر خود است، که قوبیلای قان بزرگترینشان را به‌خاطر مهری که به‌چنگیزخان می‌ورزید، چینکین^۴ نام نهاده بود که باید پس از مرگش، امپراتور مغولها می‌شد اما او پیش از اینها، درگذشت. وی از خود پسری بجای گذاشت به‌نام تیمور^۵ که باید پس از مرگ خان، جانشین او شود. تیمور مردی است خوش‌نهاد، دانا، توانا و جنگاور، که درنبردها از خود رشادت و تدبیر بسیار نشان داده است. هفت تن از پسران دیگرش مقام حکمرانی دارند و بر ایالات پهناوری حکم می‌رانند. خان، افزون بر بیست و دو پسر از چهار همسر خود، بیست و پنج پسر دیگر دارد که همگی شان سربازانی دلیر و آگاه به‌امور جنگی هستند، و هر یک از آنان از مقام والایی برخوردار است.

کاخ با شکوه خان

خان بزرگ، سه ماه از زمستان، یعنی ماههای دسامبر، ژانویه و فوریه را در شهر خانبالیغ، که در جنوب خاور ایالت ختا قرار دارد اقامت می‌گزیند. در این شهر کاخ بزرگی بنا شده که اکنون به شرح آن می‌پردازم.

دورتا دور آن را دیوار بزرگی به شکل مربع فرا گرفته است، که هر ضلع آن یک مایل درازا دارد. پشت این دیوارها خندق ژرفی حفر گشته، و در میان هریک از این دیوارها دری برای آمد و شد مردم نصب شده است. در داخل محوطه، و در چهار سو فضای بازی برای اردوگاه سربازان ساخته شده است. در میان هریک از تقسیمات دیوارها و بناهای با شکوه و بزرگی ساخته شده است که انبار ابزار آلات جنگی است. بنابراین در داخل محوطه هشت ساختمان وجود دارد و هر بنا ویژه نگهداری یک نوع آلت جنگی است. یکی برای یراق اسبها، دیگری برای تیر و کمان و زه و ترکش، سومی برای زره و سپرهای چرمی. داخل این محوطه دیوار پهناور دیگری وجود دارد که بلندایش به بیست و پنج پا می‌رسد و کنگره‌های بالایش به رنگ سپید است. این محوطه نیز به شکل مربع است و هر دیوارش یک مایل طول دارد. در محوطه بین دو دیوار درختهای زیبا و چمنزارهای دل‌انگیزی قرار دارد. حیوانات زیبایی از قبیل آهو و گوزن در آن به چرا مشغولند. جاده‌های باریکی که بین چمنزارها ساخته شده، سنگفرش شده‌اند و سه‌پا بالاتر از سطح زمین قرار دارند، به گونه‌ای که در زمستان آب و گل روی آنها انباشته نمی‌شود. در داخل محوطه سوم کاخ امپراتور بنا شده که از لحاظ پهناوری و عظمت در دنیا

بی نظیر است ، به گونه‌ای که یک سر آن به دیوار شمالی و سر دیگر آن به دیوار جنوبی متصل شده است . در میان آن حیاط پهناوری قرار دارد که محل استقرار گارد نظامی و آمدوشد درباریان است . این کاخ تنها یک طبقه دارد ، اما آنچنان بلندایی دارد که گویی سربه آسمان کشیده است . کف ساختمان ده و جب از سطح زمین بلندتر است و دیواری که با سنگهای مرمر آراسته شده ، از چهار سو کاخ را دربر می‌گیرد . سرتاسر این دیوار را نرده‌هایی نصب کرده‌اند که مردم برای تماشای آن کاخ تنها می‌توانند به این نرده‌ها نزدیک شوند . بر سطح دیوار تالارها و سراسراها ، نقاشیهای زیبایی از اشکال ازدها ، پرندگان و دیگر حیوانات قرار دارد . قسمت انتهایی سقفها به شکلی ساخته شده که تنها نقاشی و طلاکاری آن قابل مشاهده است . در چهارسوی کاخ پلکان پهنی از مرمر ساخته شده که از سطح زمین تا دیوار مرمرین بالا می‌آید . تالار بزرگ که مخصوص پذیرش مردم عادی است ، بسیار پهناور است . افزون بر اینها ، کاخ دارای اتاقهای بسیاری است که همگی شان آنچنان زیباییند که هیچکدام را نمی‌توان بر دیگری ترجیح داد . بام کاخ از آجرهای سفالین سرخ ، سبز ، آبی و بنفش پوشیده است ، و اینها به اندازه‌ای استوارند که سالها کار خواهند کرد . پنجره‌ها نیز به گونه‌ای رنگ شده‌اند که در زیر نور خورشید مانند بلور می‌درخشند . سرانجام در انتهای کاخ چند اتاق کوچک قرار دارد که ویژهٔ همسران خان است .

در مسافتی نه چندان دور از کاخ ، تپه‌ای بنا نهاده شده که بلندایش به صد پا می‌رسد و محیط دایره‌ء قاعدهٔ آن تقریباً یک مایل است ، و در آن زیباترین درختان همواره سبز را کاشته‌اند ، به این دلیل که خان شیفتهٔ درخت و چمنزار است و هرگاه که از وجود درخت کمیابی آگاه می‌شود ، دستور می‌دهد تا آن را با ریشه‌اش

بوسیلهٔ فیلهای آن تپه حمل کنند. این تپه را به سبب سرسبزی همیشگی اش "کوه سبز" می نامند. افزون بر اینها در قلعهٔ تپه کاخ بسیار زیبا و باشکوهی ساخته اند.

شهر خانبالغ

خانبالغ در روزگاران پیشین شهری بزرگ و باشکوه بود. خانبالغ به معنای شهر شاهان است. اخترشناسان به خان گفتند که اهالی این شهر بعدها سر به شورش خواهند گذاشت، و به همین سبب او دستور داد تا شهر دیگری در کنار خانبالغ بنا نهند، که تنها رودی آنها را از هم جدا می کند. بدینگونه شهر جدید و قدیم بوسیلهٔ یک رود از هم جدا شدند. نام شهر جدید تایدو است. و آن زمان تمام ساکنین شهر قدیم ناگزیر شدند که خانه های خود را ترک کنند و به شهر جدید نقل مکان نمایند. برخی از اهالی این شهر که مورد اعتماد امپراتور بودند، اجازه گرفتند تا در مکان قدیم خود باقی بمانند، و این اجازه به آسانی داده شد، چرا که شهر جدید گنجایش پذیرایی از تمام آنها را نداشت.

این شهر به شکل مربع، مساحتش به بیست و چهار مایل مربع می رسد، و هریک از اضلاعش دقیقا "شش مایل درازا دارند. دیوار بسیار بزرگی شهر را در بر گرفته که ضخامت قاعدهٔ آن ده پا است ولی هرچه بالاتر می رود باریکتر می شود تا اینکه در بلندترین نقطه به سه پا می رسد. این شهر از روی نقشهٔ دقیقی ساخته شده است. تمامی خیابانها راست و مستقیم هستند به گونه ای که اگر بالای دروازه های بروید، دروازهٔ دیگر را که در انتهای دیگر خیابان است به روشنی می بینید. در دو سوی خیابانها دکها و مغازه های بسیار و گوناگونی دیده می شود، زمینهایی که در آنها خانه ها را بنا کرده اند

همگی به شکل مربع هستند و بقدری پهناورند که در هر یک از آنها خانه‌هایی بزرگ، به اضافه حیاط و باغچه ساخته شده. بدینگونه طرح کل شهر، مانند یک صفحه شطرنج ساخته شده است. دیوار شهر دارای دوازده دروازه است، بدین ترتیب که روی هر ضلع یک دروازه ساخته شده، و بر فراز هر یک از این دروازه‌ها بنای زیبایی نهاده شده است. از این بناها به عنوان پادگانها و انبار سلاح و مهمات جنگی استفاده می‌شود. شمار نفرات هر پادگان دست کم هزار نفر است، اما قویلیای قآن آنها را برای حفاظت از جان خود استخدام نکرده، بلکه می‌خواسته تا با این کار شکوه و عظمت این کاخ را نمایان سازد.

گارد ویژه خان بزرگ

باید بدانید که گارد ویژه خان بزرگ شامل ۱۲۰۰۰ سواره نظام است که به "کشیکان" مشهورند و معنایش "سربازان جان‌نثار" یا "فدائیان خان" است. خان، آنها را به دلیل ترس از شخصی، گردآوری نکرده، بلکه تنها هدفش نشان دادن فرو شکوه امپراتوری‌اش بوده است. برای هر سه هزار نفر، یک افسر عالی‌رتبه گماشته شده و هر یک از این دسته‌های سه هزار نفری، به مدت سه شبانه‌روز، در کاخ نگهبانی می‌دهند.

شیوه پذیرائی خان بزرگ

در پذیرایی‌های شاهانه، مهمانان بدینگونه دور میز می‌نشینند: میز ویژه امپراتور اندکی بالاتر از دیگران است که خود امپراتور در قسمت شمالی آن نشسته و رو به جنوب دارد. در کنار او و سمت چپش ملکه می‌نشیند، و در سمت راستش پسران و برادرزادگانش قرار می‌گیرند.

تنها صندلی چنگیز که پسر ارشد است، کمی بالاتر از صندلی دیگر پسران قرار گرفته است. صندلی امیراتور به شکلی قرار گرفته که پاهای او همتراز با سر مهمانان می باشد. جای شاهزادگان و دیگر درباریان نیز اندکی پائین تر از اوست، و نیز بدین ترتیب است مکان عروسان، نوادگان و دیگر خویشاوندان خان. پس از اینها زنان اشراف و افسران، برحسب درجه شان، نشسته اند. به طور کلی میزها به شکلی قرار گرفته اند که خان از روی صندلیش قادر به مشاهده هممی باشد. هنگامی که شمار مهمانان بیش از اندازه باشد، و میزها برای پذیرایی از آنان کافی نباشد، برخی از اشراف و افسران و حتی مهمانانی که با خود هدایای گرانبهایی آورده اند، بر زمین می نشینند و غذا می خورند. برخی از این مردم کسانی هستند که برای بازپس گرفتن زمینها و یا دارائیشان که از آنها گرفته شده، به حضور خان می رسند، و اینها غالباً "در روزهایی به اینجا می آیند که خان، مهمانی باشکوه، و یا جشن عروسی ترتیب داده باشد.

در میان تالار بزرگ، و در کنار جایی که خان می نشیند، صندوق بزرگ و زیبایی به ابعاد سه پا قرار داده شده، و روی آن با طرحهای بسیار زیبایی از حیوانات تزئین شده است، و درون آن بشکه بزرگی از طلای خالص وجود دارد که مملو از شراب است، و در چهار گوشه صندوق، ظرفهای کوچکتری هست که از شراب شیر مادیان پر شده است. نیز در داخل صندوق، تنگها و پیاله های ویژه خان جای دارند که بزرگی هریک از تنگها به قدری است که به اندازه هفت یا هشت نفر، در آن شراب جای می گیرد. هریک از این نوع تنگها را در جلوی دو نفر می گذارند، به اضافه یک سینی و چمچه، تا شراب را از تنگ بیرون کشیده و بنوشند. این روش میگساری بین زنها و مردها، به یکسان متداول است.

افسران عالی‌رتبه پیوسته گرد میزها می‌چرخند و به‌مهمانان رسیدگی می‌کنند، تا اگر کسی از نوشیدنی و خوراکی چیزی کم داشت، به‌خدمتکاران دستور داده، تا آن را فراهم کنند.

در آستانه هر تالار بزرگ و همچنین هر اتاقی که خان در آنجا باشد، افسران تنومندی ایستاده‌اند و از ورود اشخاص بیگانه به‌این مکانها، جلوگیری می‌کنند. و اگر هم کسی مرتکب چنین خطایی شود، او را با جریمه نقدی و یا با شلاق تنبیه می‌کنند. اما چون بیگانگان از این رسم بی‌خبرند، افسران موظفند که ابتدا آنها را آگاه سازند، چرا که چنین می‌اندیشند که پای گذاردن بر آستانه در، نشانه رویدادهای ناگواری است. اما با اینحال، مهمانان هنگام خروج از تالار چنان مست هستند که توانایی رعایت چنین رسومی را ندارند. خدمتکاران مخصوص خان که برای او غذا و شراب می‌آورند، باید جلو دهان خود را با دستمالهای ابریشمی و زربفت ببوشانند تا خوراک و شراب خان با نفس آنان آلوده نگردد. هنگامیکه خان می‌خواهد شراب بنوشد، پیشخدمت او پس از تقدیم شراب، سه‌قدم به‌عقب می‌رود و باکمال فروتنی سر به‌خاک می‌ساید. و به‌همین‌گونه، دیگر اشخاص حاضر در دربار نیز در مقابل او زانو می‌زنند. در همین هنگام خنیاگران به‌نواختن آهنگهای دلنشین می‌پردازند و در تمام مدتی که خان به‌نوشیدن شراب مشغول است، به‌نواختن ادامه می‌دهند.

در خصوص خوراکیها چیزی نمی‌توان گفت، جز اینکه بی‌نظیرند. پس از اینکه کار خوردن غذا پایان پذیرفت، بندبازان، شعبده‌بازان و دلقکها، به‌سرگرم کردن مهمانان می‌پردازند.

جشن سالروز خان بزرگ

تاتارها، در تمام کشور، روز ۲۸ سپتامبر را که سالروز خان بزرگ است، جشن می‌گیرند. به‌جز عید بزرگ دیگرشان که در نخستین روز سال است، این بزرگترین عید کشور آنهاست. خان در روز سالگرد میلادش لباسی زربفت و زیبا برتن می‌کند. و بیست‌هزار تن از افسران نیز لباسهایی به‌همان رنگ و شکل، اما با ارزش کمتر، می‌پوشند. رنگ لباسشان طلایی و جنسش از ابریشم است و روی آن کمربندی می‌بندند که با طلا و نقره آراسته شده است. این گونه لباسها به‌اشخاصی داده می‌شود که مورد اعتماد امپراتور هستند و به‌کارهای محرمانه گماشته می‌شوند. درباریان، سیزده دربار در سال اجازهٔ پوشیدن چنین لباسهایی را دارند - هرگاه در این جشنها امپراطور لباس دیگری برای خود انتخاب کند، درباریان ناگزیر به‌تعویض لباسشان هستند. لباسی که برای یک بار تهیه می‌شود دست‌کم ده سال مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در این جشن، به‌رسم تشریفات، هریک از درباریان و رعایای خان، از گوشه و کنار کشور، هدیه‌ای برایش می‌آورند. اشخاصی نیز که در پی مقام و قدرت هستند، برای خان هدیه می‌آورند، و خان درخواست آنها را در شورای دوازده‌نفری مطرح می‌کند تا اشخاص مختلف، راه‌بسته به‌شایستگی و مقام، و نیز هدایایی که آورده‌اند به‌سمتهای گوناگون بگمارد.

در این روز مسیحیان، بت‌پرستان و پیروان دیگر مذاهب به‌معابد خود رفته و برای بقا و طول عمر خان بزرگ دعا و نیایش می‌کنند. اینک از عید بزرگ دیگری که در نخستین روز هر سال گرفته می‌شود

و به "عید سپید" مشهور است، سخن می‌گویم.

عید سپید

سال نوی تاتارها، از ماه فوریه آغاز می‌شود. آنچنان که رسم است، در این روز، خان بزرگ و تمامی درباریان و خدمتکاران، جامه‌های سپید برتن می‌کنند. چرا که در پندار آنها رنگ سپید، نشانه‌ی خوشبختی و خوش اقبالی است، و مردم امید آن دارند که با اینگونه جامه برتن کردن، در تمامی سال کامیاب و شاد باشند.

در این روز اهالی تمام شهرها و ایالات، پارچه‌های سپید، طلا و نقره را برای خان بزرگ می‌فرستند. نیز شاهزادگان و دیگر اشراف و تمامی مردم به یکدیگر هدایایی سپیدرنگ می‌دهند، سپس یکدیگر را در آغوش می‌گیرند، و از خداوند سلامتی و کامیابی عزیزانشان را طلب می‌کنند. در این روز، امپراتور دست کم صد هزار اسب دریافت می‌کند، و فیلهای خان که شمارشان به پنج هزار می‌رسد، در صفهایی طویل، از مقابل خان رژه می‌روند. پشت این فیلهای با رویوشهای زربفت، گرانبها و منقوش به تصاویر حیوانات و پرندهگان پوشانده شده و دو صندوق که مملو از اشیاء گرانبهای دربار است نیز بر پشتشان نهاده شده است. پس از فیلهای نوبت به شترها می‌رسد. آنان نیز با زینت‌آلاتی گرانبها آراسته شده‌اند و مانند فیلهای از مقابل امپراتور رژه می‌روند و چه زیباست نگرستن به این همه شکوه و زیبایی.

در بامداد روز عید، پیش از آنکه میزها در تالار چیده و مرتب شوند، تمامی شاهزادگان، اشراف، بزرگزادگان، نظامیان، اخترشناسان، پزشکان، قوش‌بازان، روسای ادارات و مردم عادی، ناگزیرند داخل تالار بزرگ به حضور امپراتور برسند و اگر کسانی در تالار جایی

نیابند، باید در خارج ساختمان به شکلی بایستند که در دیدگاه امپراتور باشند. شیوه نشستن حاضرین بدینگونه است: در ردیف نخست، پسران، نوادگان و دیگر افراد خانواده می‌نشینند، و در ردیفهای دیگر، حکمرانان ایالات، و بزرگان کشور به ترتیب درجه و مقامشان، جای می‌گیرند. همینکه تمامی حاضرین بر جای خود نشستند، یکی از بزرگزادگان برمی‌خیزد و با صدای بلند همه را وادار به تعظیم می‌کند. حاضرین نیز سر به زمین می‌سایند، و این کار را چهار بار تکرار می‌کنند. پس از انجام این مراسم رئیس تشریفات به سوی محراب می‌رود، که بر فراز آن لوحه‌ای مزین به نام امپراتور قرار گرفته است. رئیس تشریفات لوحه و محراب را معطر می‌کند و در این هنگام بار دیگر حاضرین تعظیم می‌کنند. پس از اتمام این تشریفات هر یک از آنان به جای خود بازمی‌گردند.

حیواناتی که برای امپراتور شکار می‌شوند

در ماههای دسامبر، ژانویه و فوریه که هوا بسیار سرد است و خان در پایتخت بسر می‌برد، شکار حیوانات را در نواحی که چهل روز از آنجا فاصله دارند، آزاد اعلام می‌کند. حکمرانان این سرزمین‌ها نیز ناگزیرند حیواناتی را که شکار می‌کنند، به دربار بفرستند. شیوه شکار حیوانات بدینگونه است که صاحبان املاک و زمینهای پهناور، مکانی را که این حیوانات زندگی می‌کنند، محاصره کرده و رفته رفته حلقه محاصره را تنگتر می‌کنند تا حیوانات در دسترس شان قرار گیرند. آنگاه بوسیله سگهای شکاری، یا تیراندازی، آنها را از پای درمی‌آورند. آنهایی را که برای مصرف امپراتور می‌فرستند، شکمشان را خالی نموده و بوسیله ارابه‌های تندرو به پایتخت ارسال می‌دارند. اگر مسافت محل تا پایتخت بیش از بیست یا سی روز

باشد، تنها به فرستادن پوست حیوانات اکتفا می‌کنند. این پوستها برای امور نظامی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

شیرها و یوزپلنگهایی که خان، برای شکار از آنها استفاده می‌کند. خان بزرگ شمار زیادی یوزپلنگ، سیاه‌گوش و شیر دارد که برای شکار تربیت شده‌اند. این شیرها، بزرگتر از شیرهای بابلی هستند و پوستی نرم، خوش‌رنگ و بارده‌های سرخ و سیاه و سپید دارند. در شکار گراز، گاو میش، گورخر، خرس، گوزن و دیگر جانوران، بسیار ماهرند. و تماشای آنها که تنها با چند خیز بلند به شکار می‌رسند، بسیار دیدنی است. به سبب اینکه آنها با دیدن حیوانات وحشی دیگر، دنبالش نکنند و گم نشوند، آنها را در قفس نگهداری می‌کنند، و با قفس به شکارگاه می‌برند. امپراتور، افزون بر اینها، عقابهای بلند پروازی دارد، که از آنها برای شکار گرگ استفاده می‌کند. آنها به اندازه‌ای قوی هستند که هیچ گرگی را یارای گریز از چنگالشان نیست.

میرشکاران خان بزرگ

خان دو میرشکار دارد که با یکدیگر برادرند، یکی از آنها بایان^۸ و دیگر مینگان^۹ نام دارد هر میر شکار به ده هزار شکارچی فرمان می‌دهد. جامه^{۱۰} دسته^{۱۱} نخست سرخ، و دسته دوم آبی رنگ است. گونه‌های بسیاری از سگهای شکاری با آنها همراه هستند که شمارشان کمتر از پنج هزار نیست. هنگامی که امپراتور به شکار می‌رود دسته^{۱۲} نخست در سمت راست و دسته^{۱۳} دوم در سمت چپ او، و با کمال نظم و ترتیب پیش می‌روند. درازای صفی که بدین ترتیب تشکیل می‌شود، برابر با سفری یک‌روزه است. شکار حیوانات و تعقیب آنها توسط

سگهای شکاری، در میان دایره‌ای که خان در مرکز آن قرار گرفته، منظره‌ای بسیار تماشایی دارد. این دو برادر ناگزیرند از ابتدای ماه اکتبر تا آخر ماه مارس، روزانه هزار راس حیوان شکاری و تقریباً "به همین مقدار، ماهی صید شده تحویل دهند.

شکار، بوسیله پرنندگان شکاری

پس از اینکه خان مدت مقرر را در پایتخت گذراند، آنجا را ترک کرده و به‌مکانی می‌رود که تا اقیانوس، تنها دو روز فاصله دارد در این سفر تمام پرنندگان شکاری خود را نیز همراه می‌برد. خان، قوشداران خود را که دست کم ده هزار نفرند، به دسته‌های صد یا دویست نفری و یا حتی بیشتر تقسیم می‌کند و آنها را در جهات و نقاط مختلف به شکار می‌فرستد، این شکارچیان باید قسمت اعظم شکاری را که بدست می‌آورند به امپراتور تقدیم کنند. افزون بر آنها خان یک گروه ده هزار نفری دیگر همراه دارد که آنها را به گروه‌های دو یا سه نفری تقسیم می‌نماید و به فواصل بسیار کم از یکدیگر قرار می‌دهد. وظیفه این دسته‌های کوچک تنها دیده‌بانی است تا متوجه شوند قوشها و بازها به کدام جهت می‌روند، سالم برمی‌گردند یا نه؟ و در صورت بروز حادثه به کمکشان بشتابند.

تمامی پرنندگان شکاری از پرنندگان خان گرفته تا پرنندگان دیگر بزرگان، به پاهایشان یک صفحه کوچک نقره‌ای متصل می‌کنند و روی آن نام صاحب و محافظ پرنده را می‌نویسند. به همین سبب به محض اینکه پرنده گم شده‌ای را یافتند، با توجه به نوشته روی پایش، او را به صاحبش بازمی‌گردانند. اگر هم صاحب آن پیدا نشود باید آن را به اداره اموال گم شده تحویل دهند. کسانی که مالی را

یافته و به این اداره نبرند، دزد محسوب می‌شوند و با آنها مانند دزد رفتار می‌شود. اداره اموال گمشده در یک مکان مرتفع قرار دارد و بوسیله پرچمهای ویژه‌ای قابل تشخیص است، و مردم، چه آنهائیکه چیزی را گم کرده و یا آن را یافته باشند، به آنجا مراجعه می‌کنند.

هنگامیکه خان بدینگونه به سوی اقیانوس می‌رود، رخدادهای جالبی پیش می‌آید که به راستی بی‌نظیر است. در برخی از مکانها به سبب باریک بودن جاده، خان ناگزیر است روی یک فیل سوار شود. اما در مواقع عادی او را در یک تخت روان که روی چهار فیل بسته شده می‌نهند. دیواره‌های تخت روان از درون با پارچه‌های زربفت و مخمل، و از خارج با پوست شیر پوشانده شده است. دوازده افسر به اضافه دوازده قوش با خان همراهند. سوارانی نیز در خارج همراه فیلها حرکت می‌کنند. به محض اینکه بلدرچین و یا پرنده دیگری را مشاهده کردند، افسران سوار بر تخت روان را آگاه می‌سازند و خان هم دستور رها کردن یک یا چند قوش را می‌دهد. قوشها نیز بلدرچین را شکار نموده و باز می‌گردند.

اینگونه شکارها، خان را بسیار خوشنود می‌سازد. پس از این که زمانی را بدینگونه سپری کرد، به مکانی که پسران و بزرگزادگان در آن اردو زده‌اند می‌رود. از دوردست، چشم انداز اردو، بسیار زیبا است. چادر امپراتور به اندازه‌ای پهناور است که می‌تواند ده هزار نفر را در خود جای دهد.

در ورودی آن رو به جنوب است و در سوی خاور، و نزدیک به آن چادر دیگری افراشته شده که به منزله دفتر ویژه خان به کار می‌رود، و در پشت آن چادر دیگری قرار دارد که محل خواب او می‌باشد. چادرهای دیگری که گرداگرد چادر خان قرار گرفته‌اند،

متعلق به افراد خانواده و خویشان نزدیک خان هستند، و تمامی آنها به چادر خان بزرگ راه دارند.

هر چادر روی سه تیر چوبی بنا شده که روی آنها را به گونه‌ای زیبا کنده‌کاری و طلاکاری کرده‌اند. آنها را نیز از بیرون با پوست شیر پوشانده‌اند. این پوستها را چنان نزدیک به یکدیگر قرار می‌دهند که باد و باران در آنها راه نمی‌یابند. داخل آنها را با پوستهای گرانها قاقم و سمور فرش کرده‌اند. تاتارها، پوست سمور را "ملکه" پوستها نام نهاده‌اند و اگر بزرگ و بی‌نقص باشد، به‌بهای گزافی خرید و فروش می‌کند. طنابهایی که از خارج چادرها را با آن نگاه می‌دارند، همه از ابریشم هستند.

در نزدیکی چادرخان، چادر زنهایش برپا شده که آنها نیز دارای باز، قوش و دیگر حیوانات مخصوص به خود هستند. شمار افرادی که در این چادرها گرد یکدیگر جمع می‌شوند، گاه بقدری زیاد است که یک نفر بیگانه با دیدن آنها تصور می‌کند که به یک شهر پرجمعیت پا گذاشته است. این امر به‌ویژه هنگامی مصداق پیدا می‌کند که خان می‌خواهد با خویشان و خدمتکارانش یعنی پزیشان، ستاره‌شناسان و قوشداران همراه باشد.

خان اوقات خود را در این مکانها تا فرا رسیدن عید مسیح سر می‌کند و بهترین سرگرمی‌هایش صید ماهی و شکار حیوانات است. همراهانش نیز پیوسته حیوانات شکار شده را برایش می‌آورند. در شکارگاههای ویژه خان، همراه داشتن پرندگان شکاری ممنوع است. شکارکردن نیز در آن حوالی، گاه تا پنج و حتی پانزده مایل ممنوع می‌باشد. در شش ماه اول سال، شکار برای همه ممنوع است، چرا که در این هنگام حیوانات به‌ازدیاد نسل مشغولند.

۱۰

ستمهای احمد

چنانکه بعد از این نیز توضیح می‌دهم ، در مدت حکومت قوبیلای قآن شورایی مرکب از دوازده نفر وجود داشت ، که یکی از اعضاء عرب آن ، احمد نام داشت . احمد مردی بود بسیار کستاخ و توانا . در خان نفوذ بسیار داشت ، به‌گونه‌ای که اختیار هرگونه عملی را به‌او داده بود ، و او نیز به‌هیچیک از ادارات رسمی احترام نمی‌گذاشت با هرکه دشمن بود ، یا قصد کشتن او را داشت ، تنها به‌خان می‌گفت : " این شخص باید بمیرد ، چرا که می‌خواسته به‌امپراتوری خیانت کند " خان هم می‌گفت : " هر کاری را که صلاح می‌دانی انجام بده . " به‌همین دلیل هیچکس شهامت مخالفت با او را نداشت . تمامی مردم ، حتی بزرگان مملکت ، از او هراس داشتند . اگر کسی توسط او متهم می‌شد ، راهی برای دفاع از خود نمی‌یافت ، زیرا هیچ وکیلی شهامت دفاع از او را نداشت .

افزون بر این ، زن زیبایی نیز وجود نداشت که از دست او در امان باشد . اگر مجرد بود ، باید همسر او می‌شد ، و اگر هم شوهر داشت باید تسلیم خواسته او می‌شد . اگر از وجود دختر زیبایی آگاهی می‌یافت ، خواستگارانی نزد پدرش می‌فرستاد و با وعده سپردن حکومت یک محل به‌او ، دخترش را تصاحب می‌کرد . سپس ، به‌حضور سلطان می‌رفت و می‌گفت که " فلان محل بدون حکمفرما است ، چطور است که این شخص (پدر دختر) را به‌حکومت آنجا بگمارید ؟ " خان نیز اختیار امور را به‌او می‌سپرد . شمار پسران احمد به‌بیست و پنج تن می‌رسید ، که همگی در امور مملکت دارای مقام ویژه‌ای بودند برخی از آنان نیز به‌استناد قدرت پدرشان ، به‌کارهای ناشایست و

زشتی دست می زدند .

بدین ترتیب ، این مرد به مدت بیست و دو سال به رفتار ناشایستش ادامه داد ، تا سرانجام اهالی این سرزمین ، یعنی ختا - که از بی عدالتیها و به ویژه از رفتار او با زنانشان به تنگ آمده بودند ، بر آن شدند که او را از پای در آورند . یکی از اشخاصی که رهبری تعدادی دیگر را عهده دار شد ، " چنچو " ^۱ بود که مادر ، همسر و دخترش مورد تجاوز اکت قرار گرفته بودند . او یکی از همشهریان خود به نام " وانچو " ^۲ را در جریان کار قرار داد . چنچو ، شش هزار ، و وانچو ده هزار مرد جنگی در اختیار داشتند ، پس چنین اندیشیدند که هنگامی که خان ، خانبالیغ را به قصد شاندو ^۳ ترک می کند و حفاظت شهر را به اکت می سپارد ، به نقشه خود جامه عمل بپوشانند . پس شماری دیگر از اشخاص با نفوذ را در جریان نقشه خود قرار دادند ، و تصمیم همگان بر این شد که در روز ویژه ای ، به محض مشاهده علامت آتشین ، همگی به پا خیزند و ابتدا هر چند از اشخاص ریش دار را که می بینند ، به قتل رسانند . زیرا که مردم ختا رخساری صاف و بدون ریش دارند ، حال آنکه بیگانگان ، از عرب گرفته تا تاتار و مسیحی ، صورتشان پوشیده از مو است .

نیز باید گفته شود که خان مغول حکومت را در چین به دست گرفته بود ، و به زور اسلحه بر مردم حکمفرمایی می کرد . تمامی مشاغل مهم را نیز به دلیل بی اعتمادی به چینی ها ، به بیگانگان سپرده بود به همین دلیل تمامی مردم از حکومت اوتنفر داشتند و می خواستند که خود را از زیر یوغ بردگی او رها سازند ، پس در یک شب مناسب وانچو و چنچو وارد کاخ شدند و برای احمد پیغام فرستادند که چنگیز ، پسر خان ، بدون اطلاع به این کاخ آمده و او را احضار کرده است . وانچو نیز بر تخت پادشاهی نشست و دستور داد تا تمامی

چراغها را روشن کنند. احمد نیز از این ورود ناگهانی بسیار متعجب شد و چون از شاهزاده می‌ترسید، فوراً خود را به‌قصر رسانید. هنگامیکه از دروازه می‌گذشت، کوگاتای، افسر محافظ، از احمد^{۱۴} دلیل ورودش به‌قصر، در آن ساعت از شب را پرسید و احمد نیز جواب داد که چنگیز او را فراخوانده است. کوگاتای نیز باکمال تعجب گفت: "چطور چنین چیزی ممکن است؟ چنیگز چگونه و کی آمده که من خبردار نشده‌ام؟" و در این ضمن دو نفر شورشگر ختائی یقین داشتند که اگر احمد را به‌قتل برسانند دیگر از چیزی ترس نخواهند داشت. احمد نیز هنگامی که وارد شد، همه‌جا را غرق در نور دید و با این تصور که چنگیز در تخت پادشاهی نشسته است، بخاک افتاد، چنچو نیز فرصت را از دست نداد و با شمشیری که در دست داشت، سر او را از تنش جدا کرد. کوگاتای که در آستانه در ایستاده بود، و شاهد وقایع بود فریاد زد: "خیانت!" و با تیر و کمانی که در اختیار داشت، وانچو را کشت، سپس به‌نفراتش دستور داد تا چنچو را توقیف کنند، و تعدادی را نیز مامور کرد تا به‌شهر رفته و اعلام کنند که هرکس از خانه بیرون بیاید کشته خواهد شد. چینی‌ها نیز که یکی از رهبرانشان را در اسارت و دیگری را کشته یافتند، درست‌تر آن دیدند که در خانه‌هایشان بمانند، و مانند آنچه که پیشتر قرار گذشته بود عمل نکنند و به‌آتش‌افروزی نپردازند. سپس کوگاتای رخداده‌ها را آنچنان که اتفاق افتاده بود، برای خان بزرگ نقل کرد. خان نیز دستور داد تا در مورد توطئه و توطئه‌گران تحقیقات کافی به‌عمل آورند و همه را به‌مجازات رسانند. همین کار را در شهرهای دیگری که در توطئه دخالت داشتند، اجرا کردند. هنگامیکه قویلای به‌خان‌بالیغ بازگشت، شخصاً "درصد تحقیق برآمد تا علت قیام را دریابد، و پس از تحقیق دریافت که احمد و

هفت تن از پسرانش جنایات و اعمال ناپسند بسیاری انجام داده اند . پس دستور داد بی درنگ گنجینه ثروتش را از شهر قدیم به شهر جدید آوردند و در خزانه سلطنتی جای دادند . سپس نیش قبر کردند ، جسدش را بیرون آوردند و به خیابان انداختند تا طعمه سگهای ولگرد شود . نیز دستور داد تا زنده زنده پوست از سر پسرانش بکنند .

رفت و آمد بسیار مردم ، در شهر

پس از بازگشت خان به پایتخت ، به مدت سه روز برای درباریان بساط عیش و عشرت برپا می شود . شمار جمعیت شهر و حومه آن ، بیش از آن است که در ذهن بگنجد . به راحتی می توان گفت که جمعیت دوازده حومه که در مقابل دوازده دروازه شهر بنا شده از جمعیت شهر نیز بیشتر است . شمار بسیاری از بازرگانان و آنهاییکه شغلشان آنها را به پایتخت می کشاند ، ناگزیر به سکنی گزیدن در آنجا هستند . بناهایی که در حومه شهر ساخته شده ، از نظر شکوه و زیبایی کمتر از بناهای شهر نیست . (به جز آنهاییکه متعلق به خان و دیگر بزرگان کشور است .)

تدفین مردگان در داخل شهر ممنوع است . بت پرستان اجساد مردگان خود را در شهر می سوزانند . مجرمین و محکومین نیز در خارج شهر اعدام می شوند . تمامی اشیاء گرانبها و کمیاب از سایر نقاط جهان ، و حتی از ختا به این مکان آورده می شود . به همین سبب تجارت و حمل و نقل کالا در این مکان ، بیشتر از دیگر نقاط کشور است . در روز بیش از هزار بار ارابه و اسب ، ابریشم خام وارد شهر می شود و به صورت پارچه های ابریشمی و زربفت از شهر خارج می شود . گرداگرد پایتخت ، شهرهای کوچک دیگری وجود دارد که

ساکنین اش محصولات خود را به شهر آورده و می فروشند ، و در مقابل احتیاجات خود را از آنجا تهیه می کنند .

چگونه خان بزرگ از پوست درختان کاغذهایی می سازد که از آنها به منزله پول استفاده می شود

ضرابخانه خان بزرگ در خانبالغ به کارهای شگفتی دست می زند که گویی به اسرار نهان کیمیاگران^{۱۵} دست یافته است ، زیرا از پوست درخت پول می سازند . بدینگونه که ساقه های درخت توت را گرفته پوست بیرونی آن را جدا می کنند و پوست زیرینش را برداشته و مدتی در آب می خیسانند . سپس آن را در هاوئهای بزرگ میکوبند و خمیری کاملاً سیاه رنگ به دست می آورند ، و از آنها اسکناس و تهیه می کنند . ماموران ویژه ای موظفند تا روی هر اسکناس نام خود را نوشته ، زیر آن را مهر بزنند ، و پس از انجام این کارها نماینده عالیرتبه خان ، آنها را مهور به مهر سلطنتی نمایند . این مهر دلیل به رسمیت و اعتبار اسکناس است . هرکس اسکناس را جعل کند سزایش مرگ است . اسکناس در تمام مملکت رواج دارد ، و هر آن کس که در معاملات خود از قبول آنها خودداری کند ، به سختی تنبیه می شود و حتی ممکن است به مرگ محکوم شود^{۱۶} .

در یک سال ، چندین بار کاروان بزرگی از بازرگانان که با خود کالاهای بسیاری دارند ، وارد خانبالغ می شوند . خان ، چند تن را مامور کرده تا اجناس وارد شده را با کمال دقت ارزیابی و بازرسی کنند . پس از آنکه سودی عادلانه بر آن اضافه کردند ، بهای آن را با پول کاغذی می پردازند ، و بازرگانان نیز با خوشنودی آن را می پذیرند ، چرا که با همان پول می توانند خرید کنند . اگر هم به کشورهای بیرون که پول کاغذی در آنجا رواج ندارد ، با خود اجناسی

می‌برند تا در آنجا به فروش رسانند. هرگاه اسکناس پاره و یا خراب شود، آن را به ضرابخانه می‌برند و با کسر سه درصد از بهایش، آن را با پول نو تعویض می‌کنند. هرگاه نیز کسی به طلا و نقره احتیاج داشته باشد، به ضرابخانه رفته و یا دادن اسکناس، طلا و نقره مورد احتیاجش را خریداری می‌کند. به این ترتیب می‌توان گفت قویلیای قآن صاحب خزانو و گنجینه‌ای است که در دنیا بی‌نظیر است.

شورای دوازده نفری

خان بزرگ دوازده تن از بزرگان و اشخاص شایسته را برای تشکیل شورایی به نام شورای ارتش برمی‌گزیند. که این شورا دو وظیفه دارد: نخست، رسیدگی به امور لشکری، مانند انتقال گروه‌های نظامی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر، و یا فرستادن سپاه با تجهیزات لازم، به مکان‌هایی که ضروری است، و تهیه سلاح و از این قبیل. دوم، رسیدگی به امور ارتشی‌ها و قضاوت در مورد شایستگی و لیاقت آنان هنگام خدمت، به‌ویژه هنگام جنگ. اگر افسری از خود شایستگی نشان داده باشد، به درجه‌اش می‌افزایند، و در غیر این صورت خلاف آن عمل می‌کنند. این پیشنهادها به‌خان می‌رسد و در صورت موافقت او، امر به اجرا درمی‌آید، و به‌کسانی که ترفیع یافته‌اند لوحه‌ای زرین به‌اضافه هدایای دیگری داده می‌شود نام این شورا "تایی" است.^{۱۷}

شورای دیگری نیز وجود دارد که کارش رسیدگی به‌سی و چهار ایالت امپراتوری است. محل تشکیل این جلسات کاخ باشکوهی است که دارای اتاقها و تالارهای بسیاری می‌باشد. برای اداره هریالت یک رئیس و یا چند عضو معین شده که هر کدام در اتاقی ویژه به‌کار خود می‌پردازند. این شورا، وظیفه دارد حکمرانان ایالات را انتخاب

کند و فهرست نامهای آنان را نزد امپراتور بفرستد. امپراتور نیز پس از موافقت، دستور صدور احکام و لوحه‌های زرین را می‌دهد. وظیفه دیگر شورا نظارت در گردآوری عایدات و هزینه‌های کشور است. خلاصه کلام اینکه "این شورا به تمامی امور کشور، به جز امور لشکری نظارت می‌کند و نامش هم "شینگ" است."

راههایی که با خانبالغ می‌رسند

باید آگاه شوید که از خانبالغ، راههای بسیاری به دیگر ایالت کشیده شده است. هریک از این راهها نیز، دارای نشانی است که نام مقصد را بر روی آن نوشته‌اند، و کاری است بس نیکو. سفرای خان بزرگ در خلال سفرشان به نقاط دیگر، در هر بیست و پنج مایل به مکانی به نام "پامب"^{۱۹} می‌رسند که معنایش "استراحتگاه اسبها و چاپارخانه" است. در هریک از این ایستگاهها، که مسافری در آن استراحت می‌کنند، عمارتی زیبا و بزرگ بنا شده است، و آن را به تخت خوابهای بسیار عالی و ملحفه‌های ابریشمین مجهز کرده‌اند. هر آنچه که سفر، نجیب‌زادگان و شاهزادگانی که در آنجا اقامت می‌کنند نیاز داشته باشند، در اختیارشان قرار می‌گیرد.

افزون بر این، در برخی از این ایستگاهها، چهار صد اسب برای خدمت به سفر وجود دارد، و در ایستگاههای دیگر دویست راس، بسته به نیازی که خان برای آن محلها احساس می‌کند. همانگونه که گفتم در هر بیست و پنج یا سی مایل، یکی از این ایستگاهها قرار دارد، خواه در یکی از مکانهای پر رفت و آمد باشد، و خواه در نقاط دور افتاده. تنها با این تفاوت که اگر سفر ناگزیر به عبور از مناطق بی‌آبادی و حتی وحشی باشند، در ایستگاههایی توقف می‌کنند که فاصله بینشان، سی و پنج تا چهل و پنج مایل

است. اما آنها نیز به اسبها و سایر خدمات دیگری که بیشتر ذکر آنها رفت، مجهز هستند.

خان بزرگ خدمتکاران خود را به نزدیکی این ایستگاهها می فرستد تا در زمین های پیرامون آن به کشاورزی بپردازند. بدین ترتیب سفرای خان بزرگ، در این ایستگاهها اسبان تازه نفس و مکانهایی برای آرمیدن خواهند یافت.

در فاصله میان چاپارخانه ها، در حدود چهل خانه وجود دارد که پیغامبران خان بزرگ در آنها زندگی می کنند. این پیغامبران پیاده راه می سپارند و هریک از آنها کمر بند بزرگی دارند، که زنگوله های بسیاری بر آنها آویخته شده است. این قاصدان به تندی راه می روند. اما تمام مسیری که باید بپیمایند، بیش از سه مایل نیست و در خانه بعدی، قاصدی دیگر که صدای زنگوله ها را شنیده، منتظر می ماند، تا پس از رسیدن همکارش، پیام را تحویل گرفته به او رسیدی بدهد و تا خانه بعدی به پیش رود. روی این رسید، ساعت حرکت و رسیدن او را نوشته اند. بدین ترتیب خان می تواند در طول یک روز، از مکانهایی که با او ده روز فاصله دارد نیز، پیام دریافت دارد. این قاصدان، نه تنها از پرداخت مالیات معاف هستند، بلکه مانند کارمندان چاپارخانه، حقوق دریافت می کنند. در مواقع بسیار ضروری، که خان رامثلاً " باید از خبر یک شورش آگاه سازند، این قاصدان می توانند در روز دویست تا دویست و پنجاه مایل سواری کنند، و این کار را بدین ترتیب انجام می دهند قاصدی که می خواهد این چنین سریع سفر کند، با خود نشان یک شاهین را همراه می برد، و این بدان معنا است که حامل این نشان مجاز است تا با حداکثر سرعت به مسافرت بپردازد، و هنگامی که به ایستگاه بعدی می رسد، بلا درنگ بر اسب دیگری سوار می شود، و

این کار را تا رسیدن به مکان مورد نظر انجام می دهد .
گاهی در شب نیز به سفر می پردازند ، بدین شکل که چراغدارانی
پیشاپیش آنها حرکت می کنند تا راه را نشانشان دهند . اما سفر در
شب ، به کندی پیش می رود ، چرا که چراغداران ناگزیرند به آرامی
حرکت کنند .

چگونگی کمک خان به مردم

اینک باید بدانید که خان بزرگ سفرایش را به ایالات ، شهرها
و سرزمین های گوناگون می فرستد تا آگاه شود که آیا فرآورده های
مردم دچار ملخ زدگی ، خشکسالی و دیگر بلاها شده است ، یا خیر؟
از آنهایی که از کمبود غذا و دانه برای کشاورزی رنج می برند مالیات
سالانه نمی گیرد ، و در عوض به آنها غذا و دانه های مورد نیازشان
را می دهد در زمستانها نیز ، به آنهایی که گله هایشان را گم شده ،
یا به سببی از بین رفته اند ، دام مورد نیازشان را می دهد . هنگامی
که صاعقه های به گله برخورد کرده و برخی از آنان را از بین ببرد ،
خان صاحب گله را از پرداخت مالیات معاف می کند ، چرا که معتقد
است که خداوند بر صاحب این گله غضب نموده ، و واریز کردن پول
او به خزانه سلطنتی ، رویدادهای شومی را به همراه دارد .

چگونه خان دستور داد تا در شاهراهها درخت کاشته شود

افزون بر اینها ، امپراتور دستور داده تادر دو سوی راههایی
که مسافران و سفرا از آنها می گذرند ، درخت بکارند . هریک از این
درختها از یکدیگر به اندازه دو گام فاصله دارند و بدین ترتیب
راهها به خوبی نمایان شده اند و مردمان راه خود را گم نمی کنند .
خان بزرگ با اشتیاق فراوان دستور کاشتن این درختها را

می دهد، چرا که اخترشناسان به او گفته اند هر که درخت بکارد،
عمرش دراز می شود.

در راههای سنگی و بیابانی که امکان درختکاری وجود ندارد،
ماموران ویژه‌ای، موظف به ساختن نشانهایی هستند، که راه را
به مسافران نشان دهد.

۲۰ شرابی که درختا ساخته می شود

سیاری از مردم ختا شرابی می نوشند که از عصارهٔ برنج به دست
می آید، و هنگامی که به آن ادویه می افزایند از هر نوع شراب دیگری
گواراتر می شود.

سنگهای سیاهی که می سوزند

در سراسر ایالت ختا سنگ سیاهی وجود دارد که از کوهها
استخراجش می کنند. از نظر ظاهر مانند دیگر سنگهاست، ولی
هنگامی که می سوزد چون هیزم به نظر می رسد، که البته دوامش بیشتر
از هیزم است. چنانچه این سنگ را افروخته، و شب هنگام زیر
خاکستر قرار دهند، تا سپیده دم، دوام می آورد. در ابتدای افروختن
اندکی شعله دارد. ولی پس از آن شعله اش فرو می نشیند. با اینکه
در این سرزمین هیزم نایاب نیست، اما مردم، استفاده از اینگونه
سنگها را ترجیح می دهند، چرا که حرارتی بیشتر و بهایی کمتر از
هیزم دارد.

در این سرزمین، هیچکس کمتر از هفته‌ای سبار، حمام نمی کند.
در زمستانها نیز اشراف زادگان، از گرمابه‌های شخصی خود استفاده
می کنند که منبع گرمایش نیز، همین سنگهاست.

یاری خان ، به مردم

باید بدانید که هنگامیکه خان بزرگ از کثرت حیوانات آگاه می شود ، دستور می دهد تا فرآورده ها را گردآوری کرده و به مدت سه یا چهار سال در انبار نگهداری کنند .

بدین ترتیب در انبارهای استانهای گوناگون ، مقدار بسیار زیادی برنج ، گندم ، جو و ذرت نگهداری می شود . هنگامی که فرآورده ها بر اثر قحطی کمیاب می شوند ، خان بزرگ دستور می دهد تا محصولات انبار شده را به گونه ای تقسیم کنند که تمامی مردم از آنها بهره مند شوند ، و برای مثال اگر بهای هر غله یک بیزانتی^{۲۱} است ، او هر چهار غله را به بهای یک بیزانتی می فروشد . با این روش ، خان ، خطر قحطی را در کشورش از بین می برد .

دل رحمی خان بزرگ ، نسبت به مستمندان

به شما گفتم که خان بزرگ چگونه به جمع آوری غلات می پردازد اینک باید از مهربانی او نسبت به فقرا ی خانبالغ بگویم .

به دستور خان بزرگ در هر یک از شهرها صورتی از نام فقراء و یا بزرگزادگانی که به سبب بروز قحطی و یا عوامل دیگر دچار فقر گشته اند ، تهیه می کنند ، و از روی آن صورت ، به این خانواده ها که شمار آنها گاه تا شش ، هشت ، یا ده نفر می رسد ، غله یکساله را می دهند . افزون بر این ، به هر فقیری که به دربار خان روی آورد ، نان داده می شود ، همه روزه بیش از ۳۰۰۰۰ نفر از این مزایا استفاده می برند .

نیز ، مقادیر بسیاری از لباسهایی که از پشم و ابریشم بافته

شده‌اند، در اختیار این مستمندان قرار می‌گیرد.

پیش از آنکه تاتارها با قوانین بت‌پرستان آشنا شوند، هرگز به مستمندان کمک نمی‌کردند، و در عوض به آنها می‌گفتند: "برو و با تیره‌بختی‌ات بساز، چرا که اگر خداوند می‌خواست، تو را نیز مانند ما ثروتمند می‌ساخت." اما هنگامی که کاهنان بت‌پرست به‌خان گفتند که با دستگیری از فقرا، خدایان را خوشنود می‌سازد، خان، به‌عملی پرداخت که برایتان گفتم.

۲۲

اخترشناسان خان‌بالیغ

در خان‌بالیغ، بیش از پنج هزار اخترشناس و پیشگوی مسلمان، مسیحی و ختائی وجود دارد، که مانند دیگر فقرا، پوشاک و خوراکشان را به‌رایگان از دربار، دریافت می‌کنند.

هریک از آنان اسطرلابی^{۲۳} دارند که روی آن نشانهای گوناگون ستارگان و ساعاتی که در هر روز از روی نصف‌النهارها می‌گذرند، حک شده است.

اخترشناسان، از هر فرقه و مذهبی که باشند، سالی یک بار به‌تنظیم گاه‌شمارهای نجومی خود می‌پردازند، که در آن تمامی ساعات سعد و نحس را یادداشت می‌کنند، تا آگاه شوند که در آینده چه رخ خواهد داد. چرا که قادرند رویدادهایی از قبیل توفان، زلزله، رعد و برق و دگرگونی آب و هوا را بوسیلهٔ حرکات ستارگان پیش‌بینی‌کنند. سپس نتایج این پیشگویی‌ها را در دفترهایی یادداشت می‌کنند که به‌آنها تاکونین می‌گویند. این را نیز اضافه می‌کنند که بروز این حوادث قطعی است، اما شدت و ضعف آن بستگی به‌خواست خداوند دارد. اشخاصی که پیش‌گویی درست‌تری داشته باشند، در زمرهٔ اساتید این هنر شمرده شده، و از احترام

بیشتری برخوردار می‌شوند.

باید گفته شود، اشخاصی که آهنگ سفر دارند، یا می‌خواهند کاری را شروع کنند، ابتدا نزد این اخترشناسان می‌روند و از آنها در مورد چگونگی موقعیت ستارگان پرسش می‌کنند. اخترشناسان نیز در مورد سن او، و اینکه در چه روز و ماه و برجی به دنیا آمده سؤال می‌کند، سپس به جدولی که برای دوازده سال تنظیم شده رجوع می‌کند، که نخستین سال آن با شیر شروع می‌شود، و پس از آن گاو، اژدها، سگ و غیره قرار دارند. اگر اخترشناس از او پرسد که چه وقت به دنیا آمده، می‌تواند چنین جواب دهد، که مثلاً "در سال شیر، فلان ماه، فلان روز، و فلان ساعت و فلان لحظه. این اطلاعات توسط پدرانشان یادداشت شده است.

در مورد دین ختایی‌ها، و دیدگاهشان نسبت به روح،

و آداب و رسومشان

چنانکه پیشتر نیز گفتیم، مردم ختای بت پرستند. برای ستایش خداوند، پرده‌های در خانه‌شان آویخته‌اند، و بر روی آن نامی را نگاشته‌اند که نماینده خدای آسمانشان است. آنها هر روز این پرده را بخور می‌دهند، و در حالیکه دستهایشان را به سوی آسمان بلند می‌کنند سه بار دندان خود را به هم می‌زنند و از خداوند درخواست می‌کنند تا به آنها دانش و تندرستی عطا کند، روی زمین هم بتهایی به نام ناتیکای ساخته‌اند که آن را نیز به همین شکل پرستش می‌کنند. دستها را بسوی آسمان می‌گیرند، دندانهایشان را به هم می‌زنند و از ناتیکای هوای خوب، فرآورده نیکو، فرزند و دیگر چیزها را طلب می‌کنند.

آنها جاودانگی روح را باور دارند، و معتقدند که روح شخص

بلافاصله پس از مرگ ، وارد کالبد دیگری می شود ، و این بستگی کامل به اعمال شخص دارد ، که اگر انسان خوبی بوده ، روحش وارد جسمی بهتر می شود و اگر شخص خوبی نبوده ، در کالبد بدتری حلول می کند . مستمندی که در این دنیا به نیکوئی زندگی کرده ، پس از مرگ به شخص ثروتمندی بدل خواهد شد . و این سیر تکاملی به همین شکل ادامه می یابد تا اینکه روح ، به خداوند بپیوندد .

بخش دوم سفر به باختر، و جنوب باختر ختا

در اینجا شرح بخشهای داخلی ختا آغاز می شود، و نخست به توصیف رود پل سنگین می پردازیم

اینک باید آگاه شوید که مارکوپولو، نویسنده^۶ این کتاب، توسط خان بزرگ به سرزمینی فرستاده شد، که رسیدن به آن نیازمند سفری چهار ماهه در جهت باختر بود، و من تمام آنچه را که ایشان در خلال این سفر مشاهده کرده اند، برایتان باز می گویم.

پس از ترک شهر خانبالغ و طی مسیری نزدیک به ده مایل به رود بزرگی می رسیم که نامش پل سنگین^{۲۵} است و به اقیانوس می ریزد. این رود قابل کشتیرانی است و بازرگانان با کالاهای خود، روی آن رفت و آمد می کنند. برفراز این رود پلی بنا نهاده اند که از سنگ ساخته شده، و می توانم بگویم بهترین و زیباترین پل دنیا است. درازای آن سیصد گام، و پهنایش هشت گام است، و ده نفر سوار، می توانند از روی آن و در روی یک خط عبور کنند.

این پل از سنگ مرمر خاکستری ساخته شده و دارای ۲۴ طاق، و

پایه‌های بسیاری است. در دو سوی پل، نرده‌هایی که از مرمر ساخته شده‌اند دیده می‌شود. برای رسیدن به پل، باید از پلکانی که در ابتدای آن قرار دارد، بالا رفت. در این جا ستون‌بزرگی نیز از مرمر ساخته‌اند که روی آن یک لاک‌پشت قرار دارد، و در ابتدا و انتهای این پل دو مجسمه از شیر مرمرین وجود دارد.

۲۶

شهر جوجو

پس از ترک پل و مسافرت به سوی باختر، به زمینهای بارور و تاکستانهای پر بار برخورد می‌کنید. پس از آن به شهر بزرگ و زیبای جوجو می‌رسید که آکنده از معابد بت پرستان می‌باشد. مردمانش از راه بازرگانی و بافتن پارچه‌های زربفت و شالهای بسیار ظریف گذران عمر می‌کنند. در این شهر برای پذیرائی از مهمانان مکانهای بسیار زیادی وجود دارد.

پس از ترک این شهر و طی یک مایل، به یک دو راهی می‌رسید یکی از راهها به سوی باختر می‌رود و دیگر به سوی جنوب خاور. راهی که به سوی باختر می‌رود به ختامی رسد، و آن دیگری به ایالت مانزی.

۲۷

تای آن فو

پس از خروج از شهر جوجو، و مسافرتی ده روزه، به مرکز این ایالت می‌رسیم که نامش تای آن فو است. این شهر بسیار بزرگ و زیباست. دکانهای آن مملو از اجناس گوناگون است، و کارخانه‌های آن برای ارتش خان بزرگ وسایل جنگی بسیاری می‌سازند. از تاکستانهای بسیار زیبای آن شرابی گوارا می‌سازند. مردمانش مقدار زیادی ابریشم تولید می‌کنند، چرا که کرم ابریشم و درخت توت بسیار زیاد است.

پس از ترک تانای آن فو، و در خلال سفری هفت روزه در سوی باختر، از بین شهرها و دژهای بسیار زیبایی می‌گذرید. بازرگانان در اینجا بسیار رفت‌وآمد می‌کنند. پس از هفت روز سواری، به شهر ^{۲۸} پیان فو می‌رسیم. اما پیش از آن اجازه دهید از دژ کایچو برایتان صحبت کنم.

۲۹

دژ کایچو

پس از ترک پیان فو و سفری دو روزه در جهت خاور به دژی به نام کایچو می‌رسیم که شاه زرین آن را ساخته است. در این منطقه کاخ بسیار زیبایی ساخته شده که تالاری بسیار بزرگ و شکوهمند دارد. این تالار را با نقاشیهایی از پادشاهان باستان آراسته‌اند. تمامی تالار با ورقه‌های زرین و نقشهای شگفت‌آوری مزین شده که بازگوینده روزگاران پیشین این سرزمین است. می‌گویند شاه زرین، پادشاهی بسیار نیرومند بود، و رخنه کردن بر کاخش بسیار دشوار. تا این که بین کشیش جوانی و شاه زرین جنگ در گرفت، اما کشیش جوانی آگاه بود که دژ شاه زرین بسیار مستحکم و غیرقابل نفوذ است. اما هفت تن از سلحشوران کشیش جوانی، تدبیری بدین‌گونه اندیشیدند تا خود را از خدمتگزاران شاه زرین معرفی کنند و در فرصت مناسب او را زنده به کشیش جوانی بیاورند. پس این هفت تن به بارگاه شاه زرین رفتند و خود را مسافرانی وانمودند که از مسافت دور آمده‌اند و میل به خدمتگزاری شاه زرین دارند. پادشاه نیز آنها را پذیرفت و چون دید که به‌بهترین وجه به‌وظایف خود عمل می‌کنند، آنها را از جزو خدمتگزاران ویژه خود قرار داد. تا اینکه یک روز که به‌شکار رفته بودند، این هفت تن، پادشاه را تنها یافته و به‌زور شمشیر او را وادار کردند تا با آنها به حضور کشیش جوانی بیاید. کشیش جوانی

نیز برای تحقیر کردن او، دستور داد تا جامه‌های ژنده بر تنش کنند و چوپانی گوسفندانش را به‌عهده او گذارند. شاه زرین، دو سال با این وضع فلاکت‌بار زندگی کرد، و پس از این مدت کشیش‌جویی او را به‌حضور خویش فرا خواند و پرسید که آیا از این پس دوست او خواهد بود، یانه؟ و چون شاه زرین جواب مثبت داد، او را با احترام کامل به‌کشورش بازگرداند.

۳۱

رود بزرگ قراموران

پس از ترک دژ شاه‌زرین و مسافرتی بیست روزه درجهت باختر به‌رودی به‌نام قراموران می‌رسید. ژرفنا و پهنای این پل به‌قدری زیاد است که هیچ پلی روی آن وجود ندارد. این رود به‌اقیانوس می‌پیوندد و شهرها و روستاهای بسیاری را سیراب می‌کند. در این جا بازرگانان بسیاری دیده می‌شوند که به‌تجارت مشغولند. در این جا ابریشم و زنجبیل به‌مقدار بسیار زیاد وجود دارد. پس از گذر از این رود، باید دو روز دیگر درجهت باختر، به‌شهر کاچان فو می‌رسیم. مردمانش بت‌پرستند و بوسیلهٔ کارهای دستی و هنری گذران عمر می‌کنند.

۳۲

کن جان فو

پس از ترک شهر کاچان فو که در موردش برایتان شرح دادم، باید هشت روز درجهت باختر پیش‌روییم و از میان شهرها و دهکده‌های بسیاری عبور کنیم که باغهای بسیار زیبایی دارند. پس از طی این هشت روز به‌شهر کن جان فو می‌رسیم که بسیار پهناور و زیباست و مرکز حکومت ایالت کن جان فو می‌باشد. فرمانروای شهر، یکی از فرزندان خان بزرگ به‌نام مانگلای است. اینجا شهری است با

بازارهای بسیار زیاد و کارهای هنری و دستی بسیار زیبا، شهری که از نظر داشتن ابریشم و ابزار جنگی بسیار غنی است. شهر، در جهت باختر است و به جز اندکی ترک، مسیحی نسطوری و چند مسلمان، باقیماندهٔ مردمش بت پرستند.

بیرون از شهر، کاخ زیبای مانگلای وجود دارد که در مورد آن برایتان توضیح می‌دهم. این کاخ در میان دشتی پهناور که رودها، دریاچه‌ها و چشمه‌های بسیاری در آن روانند، واقع شده.

کاخ بزرگ در میان دیواری طولانی قرار گرفته و بسیار زیبا آراسته شده است. این کاخ دارای اتاقها و تالارهای بسیار زیبایی است.

مرزهای ختا و مانزی

از محل اقامت مانگلای خارج شده و به مدت سه روز در جهت باختر پیش می‌رویم. در بین راه همه جا شهرها و قصباتی می‌بینیم که ساکنانشان به تجارت و کارخانه‌داری و تولید ابریشم مشغولند بالاخره به یک ناحیه کوهستانی واقع در ایالت (کون کون) وارد می‌شویم که اهالی آن بت پرست و زارع‌اند و قسمتی از زندگانی خود را از شکار تامین می‌کنند در جنگلهای آن حیوانات وحشی از قبیل شیر ببر، خرس، سیاه‌گوش، گوزن، آهو... یافت می‌شود. وسعت ناحیه بقدر بیست روز راه است که تمام از میان کوهها و دره می‌گذرد و بغواصل کم شهرهائی هستند که مسافران می‌توانند در آن، توشه راه را فراهم سازند. پس از انجام این مسافرت بیست روزه شهر آغ بالیغ^{۳۴} "شهر سپید" می‌رسیم که در ناحیه مانزی واقع است. در اینجا زمین مسطح و پر جمعیت میشود. زندگی مردم اینجا از راه تجارت و کارهای دستی است. مقدار زیادی زنجبیل بدست می‌آید که به ایالت ختا فرستاده می‌شود و سود فراوانی دربر دارد. فرآورده‌های

آن عبارت است از گندم و برنج و سایر غلات و قیمتشان هم ارزان است .
 پیمودن جلگه دو روز طول می کشد، پس از آن مجدداً " بنواحی
 کوهستانی و جنگلها می رسیم . در این نواحی جمعیت خیلی کم
 است، مردم بت پرستند و از محصول زمین و شکار حیوانات زندگی
 می کنند . اینجا هم حیوانات وحشی به ویژه جانورانی که از آنها
 مشک تهیه می کنند زیاد یافت می شوند .

۳۵ ایالت سین دافو و رود بزرگ کیان سوئی

طول مدتی که در کوهستانها سفر می کنیم بیست روز است بحر
 خزر و مانجی می رسیم در جلگه مانزی بخشی هست بنام " سین دین
 فو " که حاکم نشین آن نیز بهمین نام است و آن شهری است بزرگ
 و سابقاً " محل اقامت پادشاهان مقتدر و ثروتمندی بوده است . طول
 محیط شهر برابر است با بیست میل ولی امروز بعللی که ذیلاً " ذکر
 می شود به سه قسمت تقسیم شده . شاه متوفی سه پسر داشت و او مایل
 بود که هر سه پسرش به سلطنت برسند لذا شهر را بوسیله دیوار سه
 قسمت قسمت کرد (هر چند که حصار بزرگ همچنان دور شهر باقی
 و برقرار ماند) پس هریک از سه برادر ، مطابق آرزوی پدر ، به سلطنت
 رسید و علاوه بر یک سوم شهر ، قسمت عظیمی هم از سرزمینهای دیگر
 نصیبش شد . زیرا پدرشان ثروتمند بود و اراضی پهناوری در اختیار
 داشت . ولی خان بزرگ تام این اراضی را متصرف و سه سلطان را از
 بین برد . شهر بوسیله مجاری آب متعددی که از کوه سرچشمه می گیرد
 آبیاری می شود . بعضی از این رودخانهها دارای نیم میل و بعضی
 دیگر در حدود دو بیست قدم پهنا دارند . ژرفای همه این رودخانهها
 زیاد است و بر روی آن پلهای سنگی زیبایی به عرض

هشت قدم و طولی متناسب با پهنای رودخانه‌ها ساخته شده. سرتاسر پل و در هر طرف آن ستونهای مرمرینی هست که زیر طاقهای چوبین رنگین قرار گرفته‌اند. روی طاقها نیز با آجرهای سفالین پوشانده شده است. در طول پل و در طرفین آن دکه‌های کسب کوچکی هست یکی از این دکه‌ها، که نسبتاً بزرگتر است، ویژه به‌ماموران دولتی است که وظیفه‌شان جمع‌آوری عوارض و تهیه آمار عابران پل می‌باشد. از این راه خان‌بزرگ روزانه مبلغی در حدود صد سکه طلا دریافت می‌دارد. رودخانه‌های یاد شده همه در پائین شهر به یکدیگر ملحق شده و تشکیل رود عظیم کیان را می‌دهد طول مسیر این رودخانه، قبل از اینکه به اقیانوس بریزد، معادلست با صد روز راه و در نواحی مجاور آن چند شهر و چند دژ مستحکم وجود دارد. کشتی‌های بسیاری نیز دائماً در رفت و آمدند. مردم بت‌پرستند. اکنون از این محل دور می‌شویم و مدت پنج روز گاه در جلگه و گاه در شهرها، سفر می‌کنیم و شهرهایی چند در راه می‌بینیم. این ناحیه مانند بخشهایی که سابقاً "توصیف شد" پر از شیرببر و خرس و حیوانات وحشی دیگر است پس از پنج روز به ناحیه تبت می‌رسیم.

ایالت تبت ۳۷

۳۸

هنگامیکه مانگوخان باین ناحیه لشکرکشی کرد تمام آن را خراب و ویران نمود. بدین سبب تا فاصله بیست روز راه مسافر بجز شهرهای مخروبه و کم جمعیت چیز دیگری نمی‌بیند. در نتیجه حیوانات وحشی بخصوص ببر بقدری زیاد شده که مسافران و بازرگانان شبها نمی‌توانند به سفر خود ادامه دهند و باید هر جا که شده اطراق کنند. در آن منزل‌ها نیز برای اینکه از خطر حیوانات درنده محفوظ بمانند

مجبورند احتیاط‌های ذیل را به عمل آورند . در این ناحیه بخصوص در مجاورت رودخانه‌نی خیزران زیاد بعمل می‌آید . ارتفاع بعضی از آنها ده‌پا ، محیط شان ، سه‌وجوب و طول فواصل بین دو گره سه‌وجوب می‌باشد . چند تا از این نی‌های سبز را بهم می‌بندند ، و هنگامیکه شب نزدیک می‌شود ، به فاصله نزدیکی از خیمه‌گاه خود قرار می‌دهند بعد دور و بر آن آتشی می‌افروزند . در نتیجه حرارت انفجار عظیمی رخ می‌دهد . صدای این انفجار بقدری بلند است که تا دو میل آن طرف‌تر شنیده می‌شود و موجب وحشت و فرار حیوانات درنده می‌گردد از طرف دیگر باسبها هم پابندهای آهنین می‌زنند که اگر حس خطر نمودند فرار نکنند عده‌ای از مسافران که این احتیاط را رعایت نکرده‌اند تمام اسبها و قاطرهای خود را از دست داده‌اند . یک مسافر در مدت سفر بیست روزه خود هر سه چهار یک روز یک بار به آبادی کوچکی می‌رسد که می‌تواند در آنجا کمی آذوقه و توشه تهیه کند . پس از این مدت به شهرهای محصور و مستحکمی می‌رسد که بر فراز ارتفاعات سنگی و یا قلل جبال ساخته شده که چون آباد و پرجمعیتند دیگر خطری از طرف حیوانات درنده وجود ندارد . یک رسم زشتی که قطعا " موارد بت‌پرستی است این است که درین ناحیه تا زمانی که دختری باکره است او را شوهر نمی‌دهند .

اخباری دیگر ، در مورد تبت

سرزمین تبت ، بسیار پهناور است . مردمانش ، آنچنان که پیش از این نیز یادآور شدم ، بت‌پرستند و زبان ویژه‌ای دارند . این ایالت با مانزی و بسیاری از سرزمینهای دیگر هم مرز است . باید گفته شود که مردمانش دزدان ماهری هستند . این ایالت بسیار پهناور است و از هشت کشور تشکیل یافته .

در این سرزمین، رودخانه‌ها و دریاچه‌های بسیاری دیده می‌شود، که در آنها مقدار بسیار زیادی طلا به شکل خرده سنگ یافت می‌شود. همچنین مقدار زیادی مرجان وجود دارد که از آنها به عنوان زینت زنان و بتها استفاده می‌شود. از پشم شتر پارچه می‌بافند. در اینجا ادویه‌هایی تولید می‌کنند که همانندش در سرزمین ما وجود ندارد. نیز، بهترین و ماهرترین جادوگران و اخترشناسان این حوالی به‌شمار می‌روند، و کارهایی آنچنان شگرف انجام می‌دهند که دیدن و یا حتی شنیدنشان انسان را شگفت‌زده می‌کند، و من شایسته نمی‌دانم که آنها را بازگو کنم، چرا که باعث حیرت و حتی ترس شنوندگان می‌شود.

مردمان تبت، آداب و رسوم بسیار بد دارند. سگهایی دارند بسیار بزرگ، که به اندازه یک الاغ هستند، گوشها و لبهایی آویخته دارند، و آنچنان نیرومندند، که با حیوانات وحشی نیز می‌جنگند و از پا درشان می‌آورند. از آنها برای شکار حیوانات وحشی سود می‌جویند. افزون بر اینها نژادهای بسیار خوبی از سگهای شکاری دارند، و همچنین بازها، و شاهین‌های بلندپرواز و تربیت‌یافته، که از کوههای این کشور بدست می‌آورند.

سخن دیگری را که در مورد تبت باید بشنوید، این است که، تبت هم مانند تمامی ایالات و سرزمین‌هایی که در این کتاب از آنها یاد شد، به‌خان بزرگ تعلق دارد. (به‌جز آنهاییکه متعلق به ارغون است.) از این پس تمام آنچه را که به‌شرحش می‌پردازم، متعلق به‌خان بزرگ است، و حتی اگر در خصوص این مورد اشاره‌ای نکردم، بدانید که چنین است.

اینک این بحث را رها کرده، و به‌شرح سرزمین کابیندو می‌پردازم

۳۹

ایالت کایندو

کایندو، ایالتی است در سوی باختر، و تنها یک پادشاه بر آن حکمفرمایی می‌کند. مردمانش بت‌پرستند. و در زمانهای پیشین تحت فرمان پادشاهان بودند، اما اینک خان بزرگ بر آنان حکم می‌راند. شهرها و دهکده‌های بسیاری در اینجا وجود دارد، اما مهم‌ترینشان شهری است به‌نام کایندو. مکان ویژه‌ای وجود دارد که در آن مرواریدهای بسیار سپید و درخشان یافت می‌شود، اما خان بزرگ اجازه صید بی‌رویه آنها را نمی‌دهد، چرا که اگر چنین نمی‌کرد، بهای آنها در بازار پائین می‌آمد. اگر خان بزرگ مروارید را برای خود بخواهد، اجازه صید آن را می‌دهد، اما اگر شخص دیگری این کار را انجام دهد، مجازاتش مرگ خواهد بود. در این جا کوه دیگری نیز وجود دارد، که سنگی بسیار زیبا به‌نام فیروزه‌از آن استخراج می‌شود. (این سنگ نیز تنها با اجازه خان بزرگ استخراج می‌شود.)

اکنون اجازه دهید از آداب و رسوم مردم اینجا، در مورد زنانشان برایتان بگویم. هریک از مردان بیگانه‌ای که به‌این سرزمین پا بگذارند و از خواهر، همسر و یا دختر یکی از اهالی خوششان بیاید، مردان نه‌تنها ناراحت نمی‌شوند، بلکه این را نشانی از خوش اقبالی می‌دانند، چرا که می‌پندارند در این صورت بتها از آنها راضی خواهند شد. اگر مردی آگاه شود که یک مسافر بیگانه قصد ماندن در خانه‌اش را دارد، بلادرنگ خانه را ترک کرده و به همسرش دستور پذیرائی از مرد بیگانه را می‌دهد. سپس به‌دنبال کار خود می‌رود و گاه ممکن است تا سه روز به‌خانه بازنگردد.

شخص بیگانه، برای اینکه حضور خود را در خانه اعلام کند، نشانی چون پارچه را بر در خانه می‌آویزد.

مردمان اینجا، بدینگونه از پول استفاده می‌کنند: طلا را به شکل شمش درآورده و با ساچو^۴ وزن کرده، و بهای آن را بسته به وزنش حساب می‌کنند. اما سکه ضرب شده ندارند. از نمک نیز به عنوان پول استفاده می‌کنند، بدینصورت که آب نمک را می‌جوشانند تا به شکل خمیر درآید، سپس آن را در قالب می‌ریزند و مورد استفاده قرار می‌دهند.

در این سرزمین حیوانات بسیاری یافت می‌شود که میتوان از آنها مشک تهیه کرد. شکارچیان نیز برای بدست آوردن مشکشان آنها را شکار می‌کنند. همچنین در دریاچه‌هایش، ماهی‌ها و مرواریدهای بسیاری وجود دارند. جانوران بسیاری نیز دیده می‌شوند، از قبیل شیر، خرس، گرگ، گوزن و گونه‌های بسیاری از پرندگان. شراب انگور ندارند، بلکه شراب خود را از گندم و برنج آمیخته با ادویه تهیه می‌نمایند. در این سرزمین میخک نیز وجود دارد، که از درختانی کوچک بدست می‌آیند.

اینک این قسمت از ایالت کایندو را رها کرده و پیشتر می‌رویم. در خلال سفر ده روزه^۵ خود، پیوسته با آبادیها و دهکده‌ها برخورد می‌کنیم. مردم اینجا نیز دارای همان آداب و سننی هستند که برایتان شرح دادم. در انتهای سفر ده روزه^۶ خود، به رودی می‌رسیم بنام بریوس^۴، که در انتهای مرز کایندو قرار دارد. در آن رودخانه نیز طلا به شکل خرده سنگ یافت می‌شود، در سواحل آن نیز دارچین می‌کارند. این رودخانه به دریای اقیانوس می‌ریزد.

ایالت قراجان ۴۲

پس از گذر از رودخانه بریوس، به ایالت قراجان وارد می شویم که بسیار پهناور است و از هفت کشور تشکیل شده. این ایالت در جهت باختر قرار دارد و مردمش بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می کنند. او برای حکمرانی اینجا، یکی از نوادگانش را برگزیده که نامش اسن تمور^{۴۳}، و بسیار ثروتمند و نیرومند است، و به سبب خردمندی و دوراندیشی اش، به خوبی در این ایالت حکمفرمایی می کند.

پس از عبور از رودخانهایی که از آن صحبت کردم، پنج روز بسوی باختر می روید، و در بین راه پیوسته با شهرها و دهکده ها برخورد می کنید. در این سرزمین یکی از بهترین نژادهای اسب را پرورش می دهند. مردمش بوسیله دامداری و کشاورزی زندگی می کنند و زبانی مخصوص به خود دارند که فهمیدش بسیار دشوار است. در پایان این پنج روز سواری، به شهری به نام یاچی^{۴۴} می رسید که پایتخت این کشور است، و شهری است بسیاری بزرگ و با شکوه که شمار بسیاری از بازرگانان و ایزارمندان در آن زندگی می کنند. مردمانش از تبارهای گوناگونی هستند، چه، در اینجا تنها مسلمانان و بت پرستان زندگی نمی کنند، بلکه برخی از مسیحیان نسطوری نیز وجود دارند. گندم و برنج می کارند، اما نان گندم نمی خورند، چرا که در این سرزمین نوع خوب آن پیدا نمی شود. به جای آن از برنج تغذیه می کنند. از آمیختن برنج و ادویه جات یک نوع نوشیدنی سکرآور بدست می آورند. پول نیز، بهمان شکلی است که بیشتر برای تان گفتم، یعنی از صدف های دریایی به جای پول استفاده می کنند.

چاههای آب شوری دارند که از آنها نمک تهیه می‌کنند، و من می‌توانم به‌شما اطمینان دهم که خود شاه نیز از آنها استفاده می‌کند.

در این سرزمین دریاچه‌ای وجود دارد، که درازای پیرامون آن به صد مایل می‌رسد. در این دریاچه گونه‌های بسیاری از ماهیهای بزرگ یافت می‌شود که بهترین ماهی‌های دنیا هستند.

باید بگویم که مردم اینجا گوشت بسیاری از جانوران از قبیل مرغ، قوچ و گاو را بهمان صورت خام می‌خورند. مردم فقیر به‌قصابی رفته و جگر حیواناتی را که تازه کشته شده‌اند، گرفته و خرد می‌کنند سپس با سسی که از سیر و ادویه تهیه می‌کنند آن را می‌خورند.

اکنون برایتان در مورد بخشهای دیگر سرزمین قراجان توضیح می‌دهم.

در مورد بخشهای دیگر سرزمین قراجان

پس از ترک شهر یاجی، و سفری ده روزه درجهت باختر، به ایالت قراجان می‌رسیم، که مهمترین شهرش به‌همین نام، یعنی قراجان است. مردم اینجا بت‌پرستند و تحت حکومت یکی از پسران خان بزرگ به‌نام کوگاچین^{۴۵} بسر می‌برند. در رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و کوههای اینجا نیز طلا به‌شکل خرده سنگ وجود دارد. طلا آنقدر زیاد است که آن را با تنها شش ساجدی نقره معاوضه می‌کنند. در این ایالت نیز از مرجان به‌همان شکل که گفتم به‌عنوان پول استفاده می‌کنند. اما باید گوشزد کنم که در این سرزمین مرجان یافت نمی‌شود، بلکه آن را از هندوستان می‌آورند.

در این ایالت مارها و تمساحهای بزرگی وجود دارند. بقدری بزرگ، که با دیدنشان وحشت سراپای انسان را فرا می‌گیرد. اکنون

می‌گویم که درازایشان چقدر است .

باید آگاه شوید که برخی از آنان تا حدود ده گام درازا دارند در قسمت جلویی بدن ، و نزدیک به سرشان دویای بسیار کوچک دارند . پاهایشان دارای سه ناخن ، شبیه به ناخنهای پنجه شیر یا شاهین است ، که دو عدد از آنها کوچک ، و دیگری بزرگ است . سرشان بسیار بزرگ است و چشمانشان از یک قرص نان نیز درشت تر است . دهانی گشاد و دندانی تیز دارند ، تا جائیکه قادرند یک انسان را به یک باره بلعند . این حیوانات به اندازه‌ای زشت هستند که تمامی انسانها و جانوران از آنها گریزانند . گونه‌های کوچکتر آن هشت ، پنج و گاه تا یک گام درازا دارند . شیوه شکار آنها بدینگونه است . در روز به سبب گرمای زیاد ، آنها به زیر زمین می‌روند ، و شبها برای خوردن غذا بیرون می‌آیند و حیوانات دیگر را شکار می‌کنند . آنها از رودها ، دریاچه‌ها و چشمه‌ها آب می‌نوشند و به سبب وزن زیادی که دارند ، هنگامی که برای خوردن غذا یا نوشیدن آب ، روی شنها حرکت میکنند ، شیار گودی را از خود به جای می‌گذارند . شکارچسانی که در پی تمساحها می‌روند ، برای شکار آنها وسیله ویژه‌ای دارند که آن را در سر راه تمساح پنهان می‌کنند .

آنها این وسیله را در مسیر حرکت تمساح ، و در زمین فرو می‌کنند . این وسیله چوبی است بسیار محکم که در قسمت بالا ، تیغه‌ای فولادی همچون نیزه دارد ، و به اندازه یک وجب از چوب پایه‌اش بلندتر است . هنگامی که این وسیله را در زمین فرو کردند ، روی آن را با شن می‌پوشانند تا قابل مشاهده نباشد . سپس با تیغه‌هایی شبیه به آن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند ، و هنگامی که ماریا تمساح در مسیر همیشگی خود به سوی چشمه روان می‌شود ، به خاطر شیب زمین به سوی تیغه رانده می‌شود ، و در این هنگام نافش پاره شده و می‌میرد .

بامرگ تمساح کلاغها شروع به سروصدا می کنند و شکارچیان نیز می فهمند که تمساح مرده است .

شکارچیان همینکه تمساح را گرفتند ، کیسه صفرایش را پاره می کنند و به عنوان یک دارو ، به قیمت زیاد می فروشند . چرا که اگر سگ هاری شخصی را گاز بگیرد و اگر زنی به هنگام زایمان درد زیادی داشته باشد ، مقدار بسیار کمی از این مایع را به او می دهند ، تا بلافاصله بهبود حاصل کنند . گوشت این حیوان نیز با بهای زیاد خرید و فروش می شود ، چون بسیار خوشمزه است . باید آگاه شوید که مارها قادرند به مکان شیرهای وحشی وارد شوند و آنها را هنگامی که هنوز کوچکند بخورند .

در این ایالت اسبهایی از نژاد بسیار خوب پرورش می دهند ، تا جائیکه آنها را به هندوستان هم برده و به فروش می رسانند . در این سرزمین اگر اسبی به هنگام دویدن دم خود را تکان دهد ، بدشگون تلقی اش می کنند و به همین سبب دویا سه گره از دم او را می برند ، تا قادر به انجام چنین کاری نباشد . مردان این سرزمین نیز مانند فرانسویان با رکابهای بلند و دراز سواری می کنند ، اما تاتارها با رکاب کوتاه اسب سواری می کنند تا قادر به بلند شدن از روی زمین و استفاده از کمان باشند . از پوست گاومیش زره ، نیزه ، سپر زوبین و پیکانهای زهرآلود می سازند .

نکته دیگری را نیز باید برایتان بگویم ، و آن اینکه سالها پیش ، اگر مردی زیبا و مهربان که دارای سایه ای زیبا و متناسب بود می خواست درخانه یکی از شهروندان اقامت گزیند ، شبانه او را می کشتند ، چرا که معتقد بودند با این کار خرد و رافت آن مرد در خانه شان ماندگار می شود . اما اکنون این کار را از ترس مجازات خان بزرگ انجام نمی دهند .

حال از ایالت زردندان برایتان می‌گویم .

۴۶

ایالت زردندان

پس از اینکه قراجان را ترک کرده ، و به مدت پنج روز به سوی خاور رهسپار شوید ، به ایالتی به نام زردندان می‌رسید . مردمانش بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند . نام مهمترین شهرشان وچان است .

تمامی مردان اینجا دندان طلا دارند ، یا بهتر بگویم دندانهایی با روکش طلا ، که این هم شامل دندانهای بالایی می‌شود و هم پائینی . اما زنانشان اینچنین نیستند و دندانهایی معمولی دارند . مردان همچنین بازو و زانوی خود را با سوزن و یک نوع رنگ سیاه خالکوبی می‌کنند . مردان این سرزمین ، سوارکارانی ماهر هستند و کاری بجز شکار جانوران و صید پرندگان ندارند ، و کارهای مربوط به خانه را زنان و بردگان انجام می‌دهند . هنگامی که یک زن ، نوزادی به دنیا می‌آورد ، پس از انجام دادن کارهای اولیه ، شوهر به مدت چهل روز در رختخواب به جای زن می‌خوابد و تمام اقوام و خویشان‌شان به دیدن او می‌آیند ، و جشن می‌گیرند . چون زنها تا زمانیکه بچه را در شکم دارند و پس از اینکه به دنیا می‌آوردند ، زحمت فراوان می‌کشند ، مردها نیز با انجام اینکار می‌خواهند رنجهای او را تلافی کنند .^{۴۷} در این سرزمین گونه‌های بسیاری از گوشت را پخته و می‌خورند ، برنج را نیز با گوشت می‌خورند . شراب را نیز از برنج تهیه می‌کنند و پس از آمیختنش با ادویه آن را می‌خورند .

دارای پولهای طلائی هستند ، اما از پول صدفی نیز سود می‌جویند . معادن نقره بسیار دور است ، و به همین سبب نقره بسیار با ارزش است و بازرگانانی که نقره دارند ، سود بسیار می‌برند .

این مردم بت و یا نیایشگاه ندارند، بلکه "پیرهای" خانواده‌شان را سپاس می‌گذارند، چرا که می‌گویند: "ما از آنها به وجود آمده‌ایم." الفبا و خطی برای نوشتن ندارند، زیرا از مراکز فرهنگی بسیار دور هستند.

جنگل‌های انبوه و کوههای سر به فلک کشیده سبب شده تا این قسمت از سرزمین‌آکنده از عفونت، فساد و بدی هوا شود، و امکان زندگی در تابستان را بر همه، به‌ویژه مسافری، دشوار سازد.

برای خرید و فروش بین خود چنین می‌کنند. یک تکه چوب را به دو قسمت تقسیم می‌کنند، و بنا بر مقدار خرید و فروش چوب را به تکه‌های کوچکتر تبدیل می‌کنند. و هنگامی که شخصی تمام بدهی خود را پرداخت باقیماندهٔ چوب را از طلبکارش پس می‌گیرد.

حال باید بگویم که در تمامی این ایالات، یعنی قراجان، وچان و یاچی، پزشکی وجود ندارد. هنگامی که شخصی بیمار می‌شود، بستگانش به جادوگران رجوع می‌کنند. هنگامی که جادوگران حاضر می‌شوند مریض، بیماری خود و آنچه را که حس می‌کند برایشان شرح می‌دهد. آنان نیز به تندی سازهایی را به صدا در می‌آورند، و آنقدر به رقصیدن ادامه می‌دهند تا دهانشان کف کند و بر زمین بیفتند، و این بدان معناست که اهریمن در پیکرشان حلول می‌کند و باید خود را در همین حال نگاه دارند تا اهریمن از زمین برود. هنگامی که دیگر جادوگران، همکار خود را بر زمین افتاده می‌بینند از او می‌پرسند که مریض از چه بیماری رنج می‌برد؟ و او می‌گوید: "فلان روح بیمار را ناراحت کرده، چون به او توهین شده است." جادوگران می‌گویند: "خواهش می‌کنیم برای نجات بیمار، آن روح را بگیر و هر آنچه را که می‌خواهد، از او بپرس." پس از این سؤال و جوابها، روح که اکنون در پیکر جادوگر وارد شده پاسخ می‌دهد،

مثلاً " اگر بیمار مردنی باشد می‌گوید: " این مریض به اندازه‌ای به فلان روح توهین کرده، که نمی‌تواند او را ببخشد. " و این یعنی مرگ بیمار. اما اگر بیمار خوب شدنی باشد، جادوگر می‌گوید: " با اینکه توهین او سخت بوده، اما روح او را می‌بخشد، اما در ازای آن، باید پول بپردازد و به مردم نوشیدنی و خوراکی بدهد. " بستگان بیمار نیز آنچه را که روح درخواست کرده، انجام می‌دهند و قوچی را نیز قربانی کرده و خونس را به افتخار ارواح در نقاط مختلف، بر زمین می‌ریزند. سپس گوشت آن را پخته و جادوگران و زنها را به خوردن آن دعوت می‌کنند. هنگامیکه همه جمع شدند، شروع به خواندن و رقصیدن می‌کنند و به افتخار ارواح آب‌گوشت و نوشیدنیها را به اطراف می‌پاشند، عود را می‌سوزانند و بخور را در تمام نقاط پخش می‌کنند، و سپس از روح می‌پرسند که آیا بیمار را بخشیده‌است یا خیر؟ و روح نیز اگر تمام کارها مطابق میلش انجام گرفته باشد، پاسخ مثبت می‌دهد، و با شنیدن این پاسخ حاضرین بار دیگر آب گوشت و نوشیدنی‌ها را به اطراف می‌پاشند و تمامی چراغها را روشن می‌کنند. و به خوردن و نوشیدن می‌پردازند. بیمار نیز بلادرنگ بهبود حاصل می‌کند.^{۴۸}

حال که از آداب و رسوم این سرزمین و چگونگی کارهای جادوگران صحبت کردم، بهتر است این ایالت را ترک کرده و به دیگر موارد بپردازم.

چگونه حکمرانان ایالات مین و بنگال برخان بزرگ شوریدند^{۴۹}

آنچه را که فراموش کردم شرح دهم، و اینک به ذکر جزء جزء آن می‌پردازم، نبردی بود که در وچان روی داد.

در سال ۱۲۷۲، خان بزرگ سپاه عظیمی را به سوی حکومت‌های

وچان و قراجان فرستاد تا از این ایالات در مقابل هجوم دیگر اقوام دفاع کند. در آن هنگام هیچیک از فرزندان او را به این جنگ نفرستاد، بلکه یکی از نوادگانش به نام سن تمور را همراه این سپاه رهسپار کرد.

پادشاه بنگال و مین، شخص قدرتمند و ثروتمندی بود. او تحت حکومت خان بزرگ نبود، و هنگامی که آگاهی یافت سپاه خان بزرگ به آنها نزدیک می شود، به این اندیشه افتاد که موقعیت را مغتنم شمرده و سپاهیان خان بزرگ را غافلگیر کرده و آنان را آن چنان شکستی دهد که خان بزرگ دیگر به فکر لشکرکشی به آنجا نیفتد. پس دستور داد تا دو هزار فیل بسیار بزرگ را آماده سازند، پرپشت هر یک از آنها اتاقکی نصب کردند، که خود به شکل یک دژ کوچک بود. در هر یک از این دژهای چوبی کوچک دوازده تا شانزده مرد مسلح قرار گرفتند و به جز اینها، شش هزار سواره نظام و پیاده نظام را نیز آماده خدمت کرد. او خود را برای یک نبرد فراموش نشدنی آماده کرد.

همینکه سپاهیان آماده نبرد شدند، بدون اتلاف وقت به پیش رفتند. تا سپاهیان خان بزرگ در وچان را غافلگیر کنند. و این سپاه نیز بدون اینکه در مقابل خود به مانعی برخورد کند، به پیش رفت تا جائیکه با سپاهیان تاتارها تنها سه روز فاصله داشتند. در این مکان چادرهایشان را بر پا کردند تا اندکی بیاسایند.

نبرد بین سپاهیان خان و شاهمین

هنگامی که فرمانده سپاه تاتارها آگاه شد که ارتش شاه با نیروی بسیار در حال نزدیک شدن است، ناامید شد، چرا که تنها ۱۲۰۰۰ سوار داشت. اما مردی خردمند و با ارزش در سپاهشان بود به نام

نسکرا دین، که سپاهیان را نظم بخشید و به آنها نیرو و اعتماد بخش داد. دوازده هزار سوار تاتار در دشت وچان گردیدند و چنان گردیدند که به سپاهیان شاه اجازه نزدیک شدن دهند. خود نیز به جنگل انبوهی که در پشت این جلگه قرار داشت رفتند و به انتظار ارتش شاه ماندند.

از سوی دیگر، پس از آنکه زمان استراحت سپاهیان شاه به سر آمد، شاه مین دستور حرکت داد، و سپاه آنقدر به پیش رفت تا به دشت وچان رسید و در یک مایلی دشمن توقف کرد. فیلیها با مردان مسلح در داخل دژها آماده بودند و دیگر سواران و پیادگان نیز با مهارت تمام آرایش جنگی داده شده بودند، زیرا که شاه مین مردی خردمند و ماهر بود.

تاتارها با دیدن سپاه شاه مین، کمترین ترس را نیز بر خود هموار نکرده، بلکه برخلاف آن نیرو و شهامت خود را با حرکت آرام و منظم خود به سوی دشمن نمایانند. چیزی به آغاز نبرد نمانده بود که اسبهای تاتارها با دیدن فیلیها وحشت زده شدند و رم کردند، به شکلی که سواران قادر به مهار آنها نبودند. از سوی دیگر شاه به همراه فیلیهایش به طرف آنها می آمد.

تاتارها با مشاهده این وضع بسیار نگران شدند و نمی دانستند که چه باید بکنند. اما تدبیری اندیشیدند، بدین شکل که از اسبهای خود پیاده شدند و آنها را به جنگلی که در نزدیکی بودند، برده و آنها را به درختان بستند. سپس با تیرو کمان به سوی فیلیها تیراندازی کردند، به شکلی که تمامی بدن آنها پر از زخم شد. سربازان شاه نیز با نیزه به سوی تاتارها هجوم بردند، اما تاتارها سربازان ماهرتری بودند. هنگامی که فیلیها زخمی شدند با سر و صدای بسیار زیاد فرار کردند. آنها در حالیکه دژهای کوچک چوبی را می انداختند و

می شکستند عقب نشینی کردند و هرچه را در سر راه خود دیدند منهدم ساختند. تاتارها هم هنگامی که فیلها را در حال فرار دیدند، سوار بر اسبانشان شدند و به سوی سپاه شاه مین هجوم بردند. نبرد وحشتناکی در گرفت و از هر سو دست و پا سر بر زمین می افتاد. در این نبرد تاتارها خوش اقبال تر بودند، و بسیاری از سپاهیان شاه مین در همان آغاز نبرد کشته شدند. نبرد تا پاسی از ظهر گذشته، ادامه یافت و هنگامی که شاه و یارانش خود را شکست خورده یافتند، آهنگ عقب نشینی کردند. تاتارها نیز اندکی آنها را تعقیب کردند اما پس از مدتی بهتر آن دیدند که فیلها را بگیرند و به همین سبب داخل جنگل شدند و درختها را بریدند تا سد راه فیلها شود اما فیلها به هیچ وجه تسلیم نمی شدند. تا اینکه سرانجام ناچار شدند از مردان شاه مین کمک بگیرند. فیلها حیواناتی بسیار باهوش هستند که هرگز تسلیم دشمن نمی شوند. از آن پس بود که خان تصمیم گرفت در نبردها از فیل استفاده کند. بدینگونه تاتارها موفق شدند دویست فیل را دستگیر کنند.

یک سراشیبی بزرگ که به سوی مین می رود

پس از ترک سرزمینی که در موردش شرح دادم، دور روز و نیم باید از یک سراشیبی پائین برویم تا به شهر مین برسیم. بین راه، هیچگونه درختی دیده نمی شود. اما بازاری با کالاهای فراوان وجود دارد که مردم این ایالت و دیگر ایالات هفته ای سه بار در آن به خرید و فروش می پردازند. بازرگانانی که با خود طلا حمل می کنند، از خطر مواجه شدن با سارقین در امانند، چرا که در سرزمینی زندگی می کنند که پا نهادن به آن، برای هر کسی مقدور نیست.

پس از طی این دو روز و نیم مسافرت ، به شهر مین می‌رسیم که از جنوب با هندوستان هم مرز است . سپس باید از کوههایی مرتفع و جنگلهایی پردرخت عبور کنیم ، که مملو از فیل و کرگدن هستند . در این مکانها نه‌مردمی زندگی می‌کنند و نه‌خانه و کاشانه‌ای وجود دارد . اکنون از شهر مین برایتان می‌گویم .

شهر مین ، و دو ستون آن که از طلا و نقره ساخته شده‌اند

پس از یک راهپیمایی پانزده‌روزه از بین مناطق سخت گذری که پیشتر برایتان شرح دادم ، به شهر بزرگ و با شکوه مین می‌رسید ، که مرکز این ایالت نیز ، هست . مردمان این شهر بت پرستند و به زبان ویژه‌ای سخن می‌رانند .

در روزگاران پیشین ، شاهی در این سرزمین می‌زیست که بسیار قدرتمند و توانا بود ، و هنگامی که حس کرد زمان مرگش فرا رسیده دستور داد تا در کنار آرامگاهش دو ستون برپا کنند ، یکی از طلا ، و دیگری از نقره . نخستین ستون را از سنگهای زیبایی ساختند و روی آن را با روکشی از طلا به ضخامت یک انگشت پوشاندند . بلندای این ستون به ده گام می‌رسد و پهنایش نیز زیاد است . بخش بالایی آن را به شکل دایره ساخته‌اند و سراسر ستون را با زنگوله‌های طلایی آراسته‌اند ، تا به هنگام وزش باد ، آوایش را بشنوند . ستون دوم را نیز مانند همین ساختند ، با این تفاوت که این یکی را با نقره روکش کرده‌اند . سقف آرامگاه را نیز با ورقه‌های طلایی و نقره‌ای زینت داده‌اند ، تا جائیکه با اطمینان می‌توانم بگویم که این دو ، زیباترین و گرانبهارترین ستونهای دنیا هستند . هنگامی که پرتوهای خورشید به آنها می‌تابد ، درخشش و بازتابش را ، از دوردستها نیز می‌توان دید .

اینک باید از چگونگی تسخیر این سرزمین بوسیله خان بزرگ بزیانان بگویم . همچنانکه آگاه هستید ، دربار خان مملو از بازیگران و بندبازان گوناگون بود . روزی خان به آنها گفت که می خواهد ایشان را به همراه فرماندهانش به شهر مین بفرستد ، تا آنجا را تصاحب کنند . تمامی آنها نیز با خوشنودی پاسخ دادند که حاضر به انجام این کار هستند ، و براستی چنین نیز کردند ! هنگامی که وارد شهر شدند از زیبایی و شکوه آن درشگفت شدند ، و قاصدی نزد خان فرستادند تا از ارزش ستونها و چگونگی ساختمانشان ، آگاهش سازند ، و اگر دستور به خراب کردن این ستونها می دهد ، دست کم طلا و نقره اش را برای او ببرند . اما خان بزرگ که از ارزش این بنا برای شاه پیشین آگاهی داشت ، چنین دستوری نداد . بلکه برعکس دستور داد تا آنها را مطابق میل آن پادشاه ، حفاظت کنند ، زیرا که تاتارها هرگز به اموال شخص مرده دست نمی زنند .^{۵۳}

در این سرزمین شمار بسیار زیادی از حیوانات وجود دارد ، از قبیل ، فیل ، گوزن ، گاو وحشی .
 اکنون که در مورد ایالت مین توضیح دادم . به شرح سرزمین دیگری به نام بنگال می پردازم .

ایالت بنگال

۵۴

ایالت بنگال در جهت جنوب واقع شده است ، و در سال ۱۲۹۰ هنگامی که مارکوپولو در دربار خان بزرگ بود ، این ایالت هنوز فتح نشده بود . مردمانش به زبان ویژه ای صحبت می کنند و کیش آنها ، بت پرستی است . این سرزمین با هندوستان هم مرز است . شمار خواجهگان در این سرزمین زیاد است ، تا جائیکه نام اشراف زادگان آنها را از این سرزمین نزد خود می برند . گاوهای بی بلندی فیل

دارند، اما نمبه بزرگی آنها. خوراک مردم، گوشت، برنج و شیر است. پنبه به مقدار زیادی می‌کارند. تجارتش، به سبب داشتن شکر، ادویه‌های گرانبها، سنبل و گالانگا، بسیار فعال است. بازرگانان هندی برای خرید برده و خواجه به اینجا می‌آیند.

در مورد این سرزمین چیز دیگری وجود ندارد که ارزش گفتن داشته باشد، پس رهایش می‌کنیم و به ایالت کاوجی گو می‌پردازیم.

۵۵ ایالت کاوجی گو

کاوجی گو، ایالتی است که در جهت خاور قرار دارد، و پادشاهی بومی بر آن حکم می‌راند. مردمش بت پرستند و زبان ویژه‌ای دارند. این ایالت نیز تحت فرمان خان بزرگ است، و پادشاه اینجا هر ساله برای او مقادیری به عنوان باج می‌فرستد. نیز، باید یادآور شوم که پادشاه اینجا در کمال آسایش و راحتی زندگی می‌کند، سیصد زن دارد، و هر گاه زن زیبایی دیگری را ببیند، با او نیز ازدواج می‌کند.

در این کشور طلا و ادویه‌های گرانبها یافت می‌شود، اما چون تادریا راه زیادی را باید پیمود، ارزش آنها پائین می‌آید. در این جا فیل و گونه‌های دیگری از حیوانات به مقدار زیاد یافت می‌شود. مردمانش از گوشت، برنج و شیر تغذیه می‌کنند. این سرزمین فاقد تاکستان است. اما از برنج و ادویه، شرابی می‌سازند که بسیار گوارا است. تمامی مردم روی پوستشان را با اشکال گوناگون مانند اژدها شیر و پرندگان، نقاشی می‌کنند، و این کار را با سوزن انجام می‌دهند تا پاک نشود. صورت، گردن، دست‌ها، شکم، زانو و بازوی خود را نیز نقاشی می‌کنند و برای این نقاشیها، ارزش فراوان قائلند، و به آنان که نقش و نگارهای بیشتری دارند، احترام بیشتری می‌گذارند.

ایالت آنین ۵۶

آنین، ایالتی است که درجهت خاور قرار دارد. مردمش بت پرستند، و تحت حکومت خان بزرگ. بوسیلهء دامداری و کشاورزی زندگی می‌کنند و زبانی مخصوص به خود دارند. زنان و مردان بر روی بازو و زانوی خود، دستبند و پابندهای طلائی و نقره‌ای می‌بندند. اسیان بسیار خوبی دارند که هندیها آنها را خریداری کرده و با سود فراوان به دیگران می‌فروشند. شمار زیادی گاومیش و گاو نیز دارند، چراکه سرزمینشان از بهترین و سرسبزترین چراگاهها تشکیل شده است. در اینجا، هر آنچه را که برای زندگی لازم است، می‌یابید.

نیز باید بدانید که آنین و کاوجی گویست و پنج روز فاصله دارند و از کاوجی گو تا بنگال سی روز راه است. اینک باید آنین را رها کرده و هشت روز پیوسته به سوی خاور به پیش رویم تا به سرزمین دیگری برسیم.

کولومان ۵۷

کولومان، ایالتی است که درجهت خاور واقع شده است. مردمانش بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ می‌باشند. به زبان ویژه‌ای نیز سخن می‌رانند. رنگ پوستشان سفید نیست، بلکه قهوه‌ای است. آنها از نژادهای بسیار خوب می‌باشند، نیز، جنگجویانی بسیار ماهرند.

این ایالت دارای شهرها و دهکده‌های بسیاری است که در میان کوههای مرتفع ساخته شده‌اند.

اگر هر یک از آنها بمیرد، جسدش را می سوزانند، و خاکسترش را در جعبه کوچکی ریخته و به نقاط مرتفع می برند، و آن را روی دیواره غارها آویزان می کنند، به شکلی که دست هیچ جانور و یا انسانی به آن نرسد.

در این سرزمین طلای بسیاری یافت می شود، و پول از نوع صدف نیز رواج دارد. در تمامی این سرزمین و ایالات بنگال، کاوچی گو، آنین؛ پول طلا، و پول صدف، به یک اندازه خرج می شود. بازرگانان کمی دارند، اما همان اندک بازرگانان نیز ثروتمندند. مردم اینجا از گوشت، برنج و شیر تغذیه می کنند، و شرابی بسیار خوب از برنج تهیه می کنند.

۵۸ ایالت چوی جو

چوی جو، ایالتی است در سوی خاور. پس از ترک کولومان و دوازده روز قایق سواری بر روی رودخانه، با شهرها و دهکده های بسیاری برخورد می کنید. پس از آن به شهر بزرگ و با شکوه فونگول^{۵۹} می رسید. اهالیش بت پرستند و از راه تجارت و هنر زندگی میکنند در اینجا از پوست درخت پارچه هایی تهیه می کنند که بسیار زیباست و مردم، لباس تابستانی شان را از آن تهیه می کنند. اینها، مردمانی مسلح هستند، و تنها اسکناسهای خان بزرگ را قبول می کنند.

در اینجا آنقدر شیر وجود دارد که هیچکس نمی تواند شها از خانه خارج شود، زیرا شیرها به آسانی اورامی خورند. هنگامی که مردان به رودخانه می روند، شب هنگام در مکانی می خوابند که از ساحل رود بدور باشد، چرا که شیرها حتی به قایقهای که در ساحل هستند حمله کرده و سرنشینانش را می خورند. اما این مردان نیز قادر به دفاع از خویشان هستند، چرا که سگهایی دارند که قادر به جنگیدن

و کشتن شیرها هستند .

هنگامی که مردی به سفر می رود ، با خود تیر و کمان و دو سگ قوی هیکل به همراه می برد . اگر در طول راه به یکی از شیرها برخورد کنند ، سگها از پشت و جلو به او حمله می کنند . شیر هم ، تنها می تواند به سوی یکی از آنها هجوم ببرد ، و به همین طریق سگها او را گنج و عصبانی می کنند ، تا اینکه شیر به پشت درختی پناه میبرد و تنها بانشان دادن چنگ و دندان می کوشد تا از مهلکه بگریزد . در این هنگام شکارچی ، با تیر و کمان خود شیر را از بین می برد . در این سرزمین ، ابریشم و کالاهای بسیار دیگری وجود دارد ، که از راه رودخانه به کشورهای دیگر صادر می شود . در کنار رودخانه ، و بین راه نیز شهرها و دهکده های بسیاری وجود دارد ، که مردم تمام آنها بت پرست و تحت فرمان خان بزرگ هستند . زندگی آنها از راه تجارت و هنر می گذرد ، و از اسکناس نیز استفاده می کنند ، افزون بر این جنگاوران بسیار خوبی نیز هستند .

پس از پایان این دوازده روز ، بار دیگر به ایالت سیندوفو می رسمیم ، که پیشتر در مورد آن توضیح دادیم .

بخش سوم
سفر به سوی جنوب ، در میان ایالات خاور ختا ومانزی

شهرهای کاچان فو و چانگلو ۶۰

کاچان فو، شهر باشکوهی است. مردمانش بت پرستند و مردگان خود را می سوزانند، و از اسکناس استفاده می کنند. ^{۶۲} در اینجا برخی از مسیحیان زندگی می کنند که کلیسایی مخصوص به خود دارند. تمام ساکنین اینجا تحت حکومت خان بزرگ زندگی می کنند.

در این سرزمین ابریشم، پارچه های زربفت و ابریشمی بسیار یافت می شود. اکنون، بار دیگر سفر خود را در جهت جنوب ادامه می دهیم و پس از سه روز به شهری به نام چانگلو می رسیم.

چانگلو شهری است که در جنوب ختا واقع شده و تحت حکومت خان بزرگ است. مردمش بت پرستند و اجساد مردگان خود را می سوزانند. در این شهر نمک فراوانی بدست می آورند و برای استخراجش بدین شکل عمل می کنند.

ابتدا تپه کوچکی از نوعی خاک ویژه که دارای نمک بسیار است تهیه می کنند. سپس روی آن با ظروف بزرگ آب می ریزند و صبر می کنند تا به خوبی در خاک نفوذ کند. سپس آبی را که از آن خارج شده، و با خود نمک بسیار به همراه دارد در ظروف بزرگ آهنی انبار می کنند، به شکلی که عمق آب بیش از چهار انگشت نباشد. سپس آب را می جوشانند تا دانه های کوچک و سپیدنمک بدست آید مردم از فروش این نمکها، پول خوبی به دست می آورند. مطلب قابل ذکر دیگری وجود ندارد، پس از چانگلومی گذریم تا به شهر چینانگلی برسیم.

چینانگلی ۶۳

چینانگلی، یکی از شهرهای جنوبی ختا است، که تحت

حکومت خان بزرگ می باشد . مردمش بت پرستند و از اسکناس استفاده می کنند . در خلال پنج روز راهی که بین چانگلو و اینجا قرار دارد به شهرهای ثروتمند بسیاری برمی خوریم . در اینجا رودخانهٔ پیرآبی جریان دارد ، که سبب حمل و نقل کالاهای ارزشمندی چون ، ابریشم ادویهجات و دیگر چیزها می شود .

حال به تادین فو^{۶۴} می پردازیم . تادین فو ، شهری است بزرگ که خان ، به ضرب شمشیرتسخیرش کرده است . در این شهر بازرگانان ثروتمندی زندگی می کنند ، و بقدری ابریشم دارند که قابل محاسبه نیست .^{۶۵} همچنین باغهایی بسیار زیبا دارند که در آن انواع میوهها یافت می شود . یازده شهر ثروتمند و بزرگ دیگر ، تحت حکومت تادین فو می باشند .

در سال ۱۲۷۳ ، خان بزرگ یکی از سرداران خود به نام لیتان سان کون^{۶۶} را به همراه هشتاد هزار سوار ، برای دفاع از این ایالت فرستاد . پس از چندی لیتان تصمیم به خیانت و شورش علیه خان بزرگ گرفت ، و چون مردم هم با او همراه بودند ، از او امر خان ، سرپیچی کرد .

هنگامی که خان این خیر را شنید ، دو تن از سرداران خود به نامهای اگویل^{۶۷} و مونگوتای^{۶۸} را به همراه صد هزار سوار به آن ایالت فرستاد . این دو نیرو وارد جنگ شدند ، پس از مدتی لیتان کشته شد ، و سپاهش شکست خورد . پس از کشته شدن او خان بزرگ به دنبال عاملین اصلی شورش گشت و آنها را به قتل رسانید . اما مردم عادی را بخشید ، و آنها نیز از آن پس یاران وفادار خان بزرگ شدند .

۶۹

شهر سین جو ماتو

پس از ترک شهر تادین فو و مسافرتی سه روزه در جهت جنوب ،

از میان شهرها و دهکده‌های بسیاری می‌گذریم ، که تجارتشان بسیار پر رونق است و جانوران شکاری بسیاری نیز دارند . در انتهای این سفر سه‌روزه به‌شهر باشکوه سین‌جوماتو می‌رسیم . در این شهر کالاهای بسیار ، و نیز هنرمندان زیادی وجود دارند . مردمش بت‌پرستند ، تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده و از اسکناس استفاده می‌کنند رود بزرگی از سمت جنوب به‌این‌شهر وارد می‌شود و مردم ، استفاده‌های زیادی از آن می‌برند ، و آن را به‌دو شاخه تقسیم کرده‌اند که یکی به‌سوی خاور ، و دیگری به‌سوی باختر می‌رود . شمار قایق‌های اینجا به‌اندازه‌ای است که غیرقابل شمارش بنظر می‌آیند . اما این قایق‌ها خیلی بزرگ نیستند و بزرگیشان به‌اندازه‌ایست که تنها برای قایقرانی در این رودخانه مناسبند . با این قایق‌ها ، کالاهای بسیاری را حمل‌ونقل می‌دهند .

۷۰

شهر لین‌جو

پس از ترک سین‌جوماتو ، باید هشت روز در جهت جنوب ، از میان شهرها و دهکده‌های بزرگی که تجارت بسیار دارند ، گذر کرد مردم این مناطق بت‌پرستند و مرده‌هایشان رامی‌سوزانند ، تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده و از اسکناس استفاده می‌کنند . در پایان این هشت روز به‌شهر لین‌جو می‌رسیم که خود پایتخت یک ایالت باشکوه است . مردمانش جنگاورانی چیره‌دست هستند ، اما تنها به‌کار تجارت مشغولند . جانوران شکاری ، حیوانات ، پرندگان و هر آنچه که برای زندگی لازمست در اینجا یافت می‌شود .

در این ایالت عذاب‌هایی به‌عمل می‌آید که بزرگی‌شان دو برابر خرما است ، و مردم از خمیر آنها نان می‌پزند . رودی که پیشتر از آن سخن گفتم ، از لین‌جو می‌گذرد . در اینجا کشتی‌های بزرگتری

وجود دارند که کالاها را در رودخانه جابجا می‌کنند. حال این ایالت را رها کرده و از شهر ثروتمند پی‌جو سخن می‌گوئیم.

۷۱

شهر پی‌جو

پس از ترک شهر لین‌جو و سفری سه روزه در جهت جنوب، به شهرها و دهکده‌های بسیاری برمی‌خوریم که از توابع ختا می‌باشند. مردم این نقاط نیز بت‌پرستند و اجساد مردگان را می‌سوزانند، و مانند دیگر نقاطی که برایتان شرح دادم، از اسکاس استفاده می‌کنند. همچنین بهترین شکارگاه‌ها را برای شکار حیوانات دارند. در پایان این سه روز به شهر پی‌جو می‌رسیم که شهری است بزرگ، با شکوه و با تجارت و صنایع فراوان، که در آن ابریشم به مقدار زیاد یافت می‌شود. این شهر با ایالت مانزی هم مرز است. بازرگانان، از اینجا ارباهای خود را انباشته کرده و به شهرها و روستاهای دیگر می‌برند. خان بزرگ نیز درآمد سرشاری از این ایالت دارد. اینک به شرح شهر سی‌جو می‌پردازم.

۷۲

شهر سی‌جو، و رودخانه بزرگ قراموران

پس از ترک پی‌جو، و دو روز راهپیمایی به شهر بزرگ و ثروتمند سی‌جو می‌رسیم. مردمان اینجا نیز بت‌پرستند، مردگان خود را می‌سوزانند و از آن رو که تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، اسکاس را نیز مورد استفاده قرار می‌دهند. در این سرزمین دشتها و مزرعه‌های زیبایی وجود دارد. گندم و دیگر حبوبات بسیار یافت می‌شوند.

پس از ترک شهر سی‌جو و سفری دو روزه در جهت جنوب از میان سرزمین‌ها روستاها، مزارع، و باغهای زیبایی می‌گذریم. مردم این

نقاط هم بت پرستند ، تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده و از اسکناس استفاده می کنند .

اینجا را نیز رها کرده و به سفر خود ادامه می دهیم ، و سه روز دیگر در جهت جنوب راه پیمایی می کنیم و در بین راه پیوسته با سرزمینها ، روستاها ، خانهها ، مزارع و شکارگاههای بسیار زیبا برخورد می کنیم . پس از آن به رود قراموران می رسم . این رود از سرزمینهای کشیش جوانی سرچشمه می گیرد . پهنای این رود به یک مایل می رسد و آنچنان ژرف است که ناوهای بزرگ نیز می توانند در آن به کشتیرانی پردازند . در این رود پانزده هزار کشتی وجود دارد که متعلق به خان بزرگ است و از آنها برای جابجایی سپاهیان استفاده می کنند . هریک از این کشتیها بیست ملوان ، پانزده اسب و اسلحه و آذوفه کافی حمل می کنند . در دو سوی رودخانه ، و در مقابل یکدیگر ، دو شهر بنا شده اند ، به نامهای کویگان جو^{۷۳} ، و کای جو^{۷۴} . پس از عبور از رودخانه و ورود به ایالت بزرگ مانزی ، از چگونگی فتح این ایالت توسط خان بزرگ ، سخن می گویم .

خان بزرگ ، چگونه ایالت مانزی را فتح کرد .

۷۵

ایالت مانزی ، پیش از این به شاهی به نام فغفور تعلق داشت ، که شاهی ثروتمند و نیرومند بود . هیچکس در دنیا به جز خان بزرگ ، از او نیرومندتر نبود . اما این پادشاه جنگجوی خوبی نبود ، و تمام وقتش را به خوشگذرانی می گذراند . در تمامی سرزمین او نه یک اسب جنگی وجود داشت ، و نه یک جنگجو ، زیرا که شهر مانزی بوسیله خندقهای پراچی احاطه شده بود .

امروزه بر این سرزمین خان بزرگ حکومت می کند . او در سال ۱۲۶۸ یکی از سردارانش به نام بایان چینکسان^{۷۶} را به این ایالت

فرستاد. معنای اسم او، صد چشم است. سالها پیش اخترشناسان به شاه مانزی گفته بودند که فقط مردی صد چشم قادر به ازبین بردن اوست. بایان، به همراه سواران و پیادگان بسیاری که خان بزرگ به او داده بود، به آنجا رفت. او به تمامی شهرهای ایالت مانزی رفت و از مردمش خواست تا خود را به سپاهیان خان بزرگ تسلیم کنند، اما تمامی آنها از اینکار سرباز زدند. بایان درحقیقت این کار را برای وقت‌گذرانی تارسیدن نیروهای کمکی انجام میداد. بایان خود را در پنج شهر یکی پس از دیگری معرفی کرد و از آنها خواست تا خود را تسلیم کنند، تا اینکه سرانجام شهر ششم تسلیم شد، پس از آن شهر پنجم، و همینطور تا به آخر خود را به سپاهیان بایان تسلیم کردند، تا آنکه دوازده شهر مانزی تسلیم بایان شدند. پس از آن به سوی پایتخت، یعنی کین‌مای رفت. شاه با دیدن سپاهیان بایان وحشت‌زده شد و باناوگانی متشکل از هزار کشتی، به دریای اقیانوس گریخت.

هرساله، شاه غذای بیش از بیست هزار بچه‌زندهای فقیر آن ناحیه را تامین می‌کرد. بدستور شاه فرزندان زنانی که قادر به پرداخت مخارج کودکانشان نبودند، در مکان ویژه‌ای جمع‌آوری می‌شدند، و آنها را پس از بزرگ کردن به مناطق گوناگون می‌فرستادند. شاه، پول کافی برای ازدواج آنها را نیز می‌پرداخت، او هر ساله بیست هزار دختر، و بیست هزار پسر پرورش می‌داد.

همچنین اگر هنگام سواری، می‌دید که خانه‌ای زیبا در کنار خانه فقیرانه‌ای قرار دارد، دستور میداد آن خانه را نیز مجدداً بسازند و به صورت زیبایی درآورند.

شاه، هزار خدمتگزار دختر و پسر داشت، و در قلمرواش هیچ کس به اعمال زشت دست نمی‌زد. بازارها و خانه‌ها بدون نگهبان

بودند ، و هرگز چیزی گم نمی شد .
 خان بزرگ با همسر شاه پیشین ، همواره مانند یک ملکه رفتار می کرد . اینک از شهر کوی گان جو ، برایتان می گویم .

شهر کوی گان جو ۷۷

کوی گان جو ، شهری بسیار بزرگ و ثروتمند است که از سمت جنوب خاور ، با ایالت مانزی هم مرز است . مردمش بت پرستند و جسد مردگان خود را می سوزانند . این شهر در کنار رود قراموران واقع شده ، و به همین سبب کشتیهای بسیاری دارد . این شهر ، بزرگترین شهر ایالت است و به همین خاطر کالاهای بسیاری به آن وارد می شود . در کوی گان جو ، نمک فراوان تولید میشود و در این شهر بیش از چهل شهر دیگر از نمک استفاده میشود . به همین سبب درآمد خان بزرگ ، خیلی زیاد است ، هم از فروش نمک و هم از مالیاتی که از تجار می گیرد .

۷۸ اکنون به شهرهای پاوکین و کاویو می پردازم . ۷۹

شهرهای پاوکین و کاویو

پس از ترک کوی گان جو و سفر در جهت جنوب خاور ، به راهی می رسیم که از سطح زمین های اطرافش بلندتر است . در دو سوی این راه که بوسیله سنگهای زیبایی ساخته شده ، رود پیر آبی قرار دارد که قابل کشتی رانی است و تنها راهی است که به مانزی می رود . پس از یک روز ، شهر پاوکین نمایان می شود ، که شهری است زیبا و پهناور . مردمانش بت پرستند و مردگان خود را می سوزانند . شماری از مسیحیان نسطوری نیز وجود داشته که کلیساهای ویژه خود را دارند .

مردم اینجا ، تحت حکومت خان بزرگ زندگی می کنند ، از اسکناس استفاده کرده ، و از راه تجارت گذران عمر می کنند . آنچه که برای زندگی لازم است ، در اینجا یافت می شود .
اینک به شرح شهر کاویو می پردازیم . پس از حرکت از پاوکین و سفری یک روزه در جهت جنوب خاور ، به شهر بزرگ و با شکوه کاویو می رسیم ، که مردمش از راه تجارت زندگی می کنند . از نظر پرورش و صید ماهی بسیار غنی هستند .

۸۰ شهر تی جو

پس از حرکت از کاویو و سفری یک روزه در میان مزارع و دشتهای سرسبز ، به شهر تین جو می رسیم . مردمش بت پرستند . تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده ، و از اسکناس استفاده می کنند . در اینجا کشتی های بسیار زیادی نیز وجود دارد و صید ماهی نیز رونق بسیار دارد .

در سمت چپ اینجا و در سوی خاور ، دریای اقیانوس به فاصله سه روزه راه قرار دارد . در این شهر نقاط بسیاری وجود دارند که از آنها نمک استخراج می کنند . در اینجا شهر دیگری به نام تین جو^{۸۱} نیز وجود دارد و تولید نمک آن بقدری است که برای تمامی ایالت کافی به نظر می رسد .

۸۲ شهر یان جو

پس از ترک تین جو و یک روز راهپیمایی در جهت جنوب خاور به شهر بزرگ یان جو می رسیم . قدرت و بزرگی این شهر چنان است که بیست و هفت شهر دیگر را تحت تسلط دارد . یکی از دوازده سردار خان ، در این شهر زندگی می کند ، زیرا اینجا یکی از دوازده شهری

است که از سوی خان به‌عنوان مرکز امپراتوری برگزیده شده است .
مردمش بت‌پرستند ، تحت حکومت خان زندگی کرده ، و از اسکناس
استفاده می‌کنند .

مردم این شهر ، از راه تجارت و هنرشان زندگی می‌کنند . در
اینجا زین اسب و وسایل جنگی بسیاری را می‌سازند ، زیرا تمامی
مردم اینجا مسلحانه‌زندگی می‌کنند . از اینجا به‌سوی باختر می‌رویم ،
تا از دو ایالت که تحت حکومت ایالت مانزی هستند ، سخن بگوئیم .

شهر نانگ‌هین^{۸۳}

نانگ‌هین شهری است که در جهت باختر قرار دارد ، و همانگونه
که گفته شد ، متعلق به ایالت مانزی است . شهری است بسیار ثروتمند
مردمش تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند ، بت‌پرستند و از
اسکناس استفاده می‌کنند . ابریشم زیاد و پارچه‌های زربفت می‌بافند
ایالتی است سرسبز که در آن شکار فراوان یافت میشود . تجارت ثروتمندی
در این شهر وجود دارند و مالیات بسیاری به‌خان بزرگ می‌دهند .

سای آنفو^{۸۴}

سای آنفو شهر بزرگی است که دوازده شهر دیگر را تحت تسلط
خود دارد . مردمانش بت‌پرستند و مردگان خود رامی‌سوزانند .
تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند و ابریشم و پارچه‌های زربفت
می‌بافند . شکار و صید ماهی نیز ، رونق بسیار دارد .

شهر سای آنفو به‌مدت سه‌سال در مقابل تاتارها مقاومت کرده
بود ، در حالیکه تمامی ایالت مانزی تحت تصرف تاتارها درآمده
بود . تا جائیکه یک سپاه خان برای مقابله با آنان آماده شد ، و
شهر را از سوی شمال تحت محاصره قرار داد ، زیرا قسمت‌های دیگر

شهر بوسیله خندقهای عمیقی احاطه شده بود. سربازان خان از اینکه سه سال نتوانسته بودند آنجا را فتح کنند بسیار خشمگین بودند. در این هنگام نیکولو، ماتئو و مارکو گفتند که ما راهی برای تسلیم شهر یافته‌ایم. پس در حضور خان بزرگ مذاکره‌ای صورت گرفت، زیرا که به خان بزرگ پیام داده بودند که تسخیر شهر ممکن نیست، چون امکان جلوگیری از آذوقه‌ای که بوسیله رودخانه به مردم میرسد وجود ندارد.

۸۵ پولوها نیز گفتند که قادر به ساختن وسیله‌ای به نام منجنیق هستند که بوسیله آن می‌توانند سنگهایی را به سوی شهر بیفکنند و باعث ترس و وحشت مردم شوند. پس، این سه نفر که یک آلمانی، یک مسیحی نسطوری را با خود به همراه داشتند (که استادان ماهری در ساختن این ابزار بودند)، دست‌بکار شدند، تا سه منجنیق بسازند که قدرت پرتاب سنگهایی به وزن سیصد لیر را داشته باشند. پس از آنکه این وسایل را ساختند، مورد استفاده قرارش دادند، و مردم شهر از دیدن سنگهایی که به سویشان پرتاب می‌شد، وحشت زده شده، و چاره‌ای جز تسلیم ندیدند. پس، تنها شایستگی این سه ونیزی بود که چنین شهر مهمی را از آن خان بزرگ گردانید. ۸۶

۸۷

شهر سین‌جو

پس از ترک شهر یان‌جو، و طی مسافتی برابر ۱۵ مایل، به شهری به نام سین‌جو می‌رسیم. این شهر چندان بزرگ نیست اما مقادیر زیادی کشتی در اینجا وجود دارد که رفت و آمدشان خیلی زیاد است. مردمان اینجا بت‌پرستند و تحت حکومت خان بزرگند و از اسکناس استفاده می‌کنند. این شهر در کنار بزرگترین رودخانه جهان به نام گیان بنا شده است. پهنای این رودخانه بین شش تا

ده مایل در تغییر است، و درازای آن برابر با صد روز راه است. تعداد بسیار زیادی از رودخانه‌های قابل کشتیرانی که از ایالات دیگر می‌آیند، به‌این رود می‌پیوندند. مسیر این رودخانه به‌اندازه‌ای طولانی است که از کنار روستاهای بسیاری می‌گذرد.

حال این شهر را رها کرده، و به‌شهری به‌نام کای‌جو می‌پردازیم.

۸۸ کای‌جو

کای‌جو شهر کوچکی است در جهت جنوب‌خاور، که مردمش بت پرستند و تابع خان بزرگ، و از اسکناس استفاده می‌کنند. در این شهر برنج و گندم فراوان به‌عمل می‌آید، تا به‌شهر خان‌بالیغ که خان بزرگ در آن زندگی می‌کند نیز فرستاده شود. این فرآورده‌ها از طریق دریا به‌خان‌بالیغ فرستاده نمی‌شوند، بلکه از روی دریاچه‌ها و رودخانه‌ها ارسال می‌شوند. خان بزرگ، آبراهه‌هایی را که از اینجا به‌خان‌بالیغ می‌رسند، طراحی کرده است. او دستور داد تا برای پیوستن شهرها به‌یکدیگر، بین رودها و دریاچه‌ها، کانالهای عمیقی حفر کنند. کشتی‌ها به‌آسانی از اینجا می‌گذرند، و بدین ترتیب می‌توان از مانزی به‌خان‌بالیغ رفت. جاده‌ای نیز در خشکی کشیده‌اند، که به‌این وسیله از راه زمینی نیز می‌توان به‌خان‌بالیغ رفت.

در میان این رودخانه، جزیره‌ای کوچک و صخره‌هایی وجود دارد، که بت‌پرستان در آن معبدی ساخته‌اند که دویست راهبه دارد. در این دیر، بت‌های بسیاری وجود دارند، و این معبد، در حقیقت رهبری دیگر صومعه‌ها را به‌عهده دارد.^{۸۹}

چینگ‌هیان فو^{۹۰}

چینگ‌هیان فو، یکی از شهرهای ایالت مانزی است. مردمش بت‌پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، اسکناس را نیز مورد استفاده قرار می‌دهند. از راه تجارت زندگی می‌کنند و پارچه‌های ابریشمی و زربفت بسیاری می‌یافتند. مردمش از راه شکار و صید ماهی گذران عمر می‌کنند. در سال ۱۲۷۸ دو کلیسای نسطوری در این شهر ساخته شد. پیش از این در این شهر مسیحی وجود نداشت اما فرماندهی مسیحی به نام مارسریکیس به این شهر آمد و در مناطقی که حتی یک مسیحی وجود نداشت، دو کلیسا بنا کرد.

شهر چین‌گین جو^{۹۲}

پس از ترک شهر چینگ‌هیان فو، و سفری سه روزه در جهت جنوب خاور، از شهرها و روستاهای بسیاری می‌گذریم که از نظر تجارت و هنر در سطح بالایی قرار دارند. مردمش بت‌پرستند و از اسکناس استفاده می‌کنند. در انتهای این راهپیمایی سه روزه به شهری به نام چین‌گین جو می‌رسیم، که شهری است بزرگ و مهم. مردمان این شهر نیز بت‌پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. اینان نیز از اسکناس استفاده می‌کنند. از راه تجارت و صنعت گذران عمر می‌کنند و با ابریشم بسیاری که تولید می‌کنند، پارچه‌های زربفت ابریشمی تهیه می‌کنند. در اینجا پرندگان و حیوانات شکاری بسیاری نیز وجود دارند. برای کشاورزی، زمینهایی بسیار حاصلخیز دارند.

اکنون از رویداد خائنانه‌ای که توسط مردم این شهر صورت گرفت و بهای گزافی که در مقابل آن پرداختند، برایتان می‌گویم.

هنگامی که ایالت مانزی توسط ارتش خان بزرگ و به فرماندهی ^{۹۳} بایان تسخیر شد، بایان شماری از افراد ارتش خود را که آلان نام داشتند، برای تصرف این شهر مامور کرد. آنان نیز این شهر را تصرف کردند و به افتخار این کار، آنقدر شراب نوشیدند که مست شدند و بر زمین افتادند. هنگامی که مردم شهر، مهاجمین را این چنین مست و بر زمین افتاده مشاهده کردند، از موقعیت سود جسته و تمامی آنها را کشتند.

هنگامی که بایان این را شنید، دستور داد تا بار دیگر شهر را تسخیر کنند، و سپاهیان نیز به دشواری این کار را انجام دادند. پس از آن تمامی مردم به دستور بایان کشته شدند. اکنون از شهر سوجو برایتان صحبت می‌کنم.

۹۴

شهر باشکوه سوجو

سوجو شهری است بسیار بزرگ و باشکوه. مردمانش بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. ابریشم بسیاری تولید کرده و از آن پارچه‌های ابریشمی فراوان برای خود تهیه می‌کنند. ^{۹۵} مردمانی هستند ثروتمند، و بازرگانانی خوبی به‌شمار می‌آیند از اسکناس نیز سود می‌جویند. شهر سوجو، شهری است بزرگ که پیرامونش شصت مایل درازا دارد، و شمار ساکنینش بقدری زیاد است که قابل محاسبه نیست. اگر مردم مانزی، جنگاور بودند، قادر به تسخیر تمام دنیا بودند. اما مردمانی جنگاور نیستند و تنها به امور بازرگانی می‌پردازند، و افزون بر این دربینشان فلاسفه و پزشکان بزرگی یافت می‌شود که به رموز جهان آگاهند.

نیز باید بدانید که در این شهر بیش از هزار پل سنگی وجود دارد، آنقدر بزرگ که یک یا دو کشتی می‌توانند از زیر آن

عبور نمایند . در کوههای دور و بر ریواس و زنجبیل به مقدار فراوانی وجود دارد . این شهر ، برکار تجارت شانزده شهر دیگر نظارت دارد .

شهر سوچو را ترک کرده و به سوی شهر وجو می رویم که یک روز از اینجا فاصله دارد . وجو ، شهری است پهناور و ثروتمند که در آن بازرگانی و تجارت رونق بسیار دارد . اما بیش از این چیزی برای گفتن ندارد ، پس به حال خود می گذاریمش و از شهر دیگری به نام ^{۹۷} وگهین سخن می گوئیم .

وگهین نیز شهری پهناور و ثروتمند است . مردمانش بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می کنند ، اسکناس را مورد استفاده قرار می دهند و ابریشم و دیگر کالاهای تجارتی را تهیه می کنند . مردمش بازرگانانی ماهر ، و ابزارمدانی ورزیده هستند .

پس از ترک شهر وگهین ، از شهری به نام چانگان ^{۹۸} سخن می گوئیم ، که این یک نیز ، شهری است پهناور و ثروتمند . مردمانش نیز بت پرستند ، تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده و از اسکناس استفاده می کنند . زندگانشان از راه تجارت و صنعت می گذرد . در اینجا ، گونه های بسیاری از پارچه های ابریشمی ساخته می شود ، و از نظر شکار محل بسیار مناسبی است . از آن رو که سخن بیشتری برای گفتن نیست ، این شهر را ترک کرده و به سوی سرزمین دیگری می رویم .

شهر کینسای ، ^{۹۹} که پایتخت تمامی سرزمین مانزی است پس از ترک شهر چانگان ، سفری سه روزه را در میان شهرها و روستاهای بسیار زیبا ، پی می گیریم . ساکنین این شهرها نیز بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ می زینند . مردمانی هستند تاجر و ابزارمند که از اسکناس نیز استفاده می کنند . در این سرزمین

هر آنچه که برای زندگی لازم است، یافت می‌شود. پس از راهپیمایی سه‌روزه به‌شهری به‌نام کین‌سای می‌رسیم. حال از چگونگی موقعیت این شهر می‌گویم، چرا که از نظر ثروت، در دنیا بی‌نظیر است. نیز، همان شهری است که ملکه مانزی در موردش برای پایان پیام فرستاد، و در آن چنین گفت که: "پیرامون این شهر صد مایل است"، و سخنی است درست، چرا که خیابانها و میدانهایی بسیار پهناور دارد، زیرا که توزیع فرآورده‌های فراوان آنجا، به‌خیابانها و میدانهایی چنین فراخ نیاز دارد. در یک سوی شهر دریاچه‌ای قرار دارد که آبش بسیار زلال و شیرین است، و در سوی دیگرش رودخانه‌ای است که از آن آبروهای بسیاری منشعب می‌شود. این آبروها شهر را از وجود زباله‌ها پاک نگاه می‌دارند.

این شهر دارای دوازده هزار پل سنگی و چوبی است که از زیر سقف بزرگ تمام این پلها، کشتی قادر به عبور است. شمار بسیار پلها، نباید سبب شگفتی خواننده شود، چرا که تمامی شهر در آب قرار دارد و برای گذر کردن از سویی به سوی دیگر شهر، ناگزیر از استفاده از این پلها هستیم.

سوی دیگر شهر را خندقی به‌درازای چهل مایل احاطه کرده که از آب رودخانه پر می‌شود. این خندق را پادشاهان پیشین این سرزمین برای تحت اختیار گرفتن آب رودخانه ساخته بودند. از خاک حاصله از حفر آن نیز، دیواری ساختند، تا پشته‌های دیگر برای حفاظت شهر باشد.

گذشته از میادین کوچک بسیار، در چهار گوشه شهر، دوازده میدان اصلی وجود دارد، که درازای هر ضلع آن نیم مایل است. این میادین به‌خیابانی اصلی که پهنایش چهل گام است ختم می‌شود. این خیابان از یک سمت شهر، به سمت دیگرش کشیده شده

است. این خیابانها بوسیلهٔ پل‌های بسیار زیبا به یکدیگر می‌پیوندند. در هر چهار مایل یکی از این میادین دیده میشود که پهنایش نزدیک به دو مایل است. در قسمت پائین میادین و به موازات خیابان آبراهی پهن کشیده شده که در کنار آن خانه‌های سنگی تجار هندی و دیگر کشورها که می‌خواهند در نزدیکی میدان خانه داشته باشند، ساخته شده است. سه روز در هفته، چهل تا پنجاه هزار نفر، برای خرید و فروش به این میادین می‌آیند.

در این سرزمین، گوزن، آهو، خرگوش صحرائی، خرگوش، قرقاول، کبک دراج، مرغ، خروس عقیم، و بسیاری غاز، خرید و فروش می‌شوند. افزون بر اینها، قصابی‌ها برای فروش گوشت چهارپایان مانند گاو، گوساله، گوسفند و بر وجود دارد. گوشت اینگونه جانوران بیشتر توسط اشراف زادگان و نجما خریداری میشود. در این میادین، گونه‌های بسیاری از میوه‌ها و سبزی‌ها نیز وجود دارد. گلایه‌های بزرگ، و خوش‌عطر، و همچنین هلوهای زرد و سپید نیز به فروش می‌رسد. انگور و شراب ندارند، و هر دوی اینها را از کشورهای خارجی وارد می‌کنند. اما مردم اینگونه شراب را را نمی‌پسندند، چرا که به طعم شراب برنج با ادویه عادت کرده‌اند. ماهی‌های بسیاری نیز صید شده و به این شهر آورده می‌شوند، شمار این ماهیها بقدری است که انسان تصور می‌کند تمام آنها فروش نمی‌رود، در حالیکه اینچنین نیست، زیرا که مردم اینجا عادت دارند در هر وعده غذا، با گوشت، ماهی هم بخورند.

ده میدان اصلی شهر، با خانه‌های بلندی احاطه شده‌اند که در طبقات زیرینش مغازه‌های گوناگون، کالاهایی مانند، ادویه، مروارید و جواهر را به فروش می‌رسانند. در برخی از مغازه‌ها شراب، برنج و ادویه را با بهای خوبی به فروش می‌رسانند، که می‌توان در

همانجا آنها را خورد .

در راههایی که به این میادین می پیوندند ، گرمابه های آب سرد بسیاری با خدمتکاران زن و مرد وجود دارد . مردمان اینجا در تمام فصول خود را با آب سرد می شونید ، چرا که اینکار را برای بدن مفید می دانند . برای بیگانگانی که تحمل آب سرد را ندارند ، نیز تدبیری اندیشیده اند ، بدین ترتیب که در این گرمابه ها ، اتاقهای نیز با آب گرم وجود دارد . مردمان اینجا بدون شستشوی روزانه بر سر سفره غذا نیز حاضر نمی شوند .

در دیگر خانه ها ، زنان روسی بسیاری زندگی می کنند . خانه های آنها در نزدیکی میادین است ، اما با این حال در تمامی شهر پراکنده اند . آنها زندگی بسیار مجللی دارند و از عطر و مواد عطرآگین استفاده می کنند ، خدمتکارانشان فراوان ، و خانه هایشان بسیار زیباست ، و مهارتشان در ناز و نوازش بسیار زیاد است . تا جائیکه هریک از مسافرینی که یکبار در خانه شان مهمان شده باشند ، پس از بازگشت به سرزمین خود و یادآوری خاطرات آنجا ، آرزوی برگشت به این شهر را می کنند .

اخترشناسان ، پزشکان و ابزارمندان بسیاری در خیابانهای دیگر که گرداگرد میدان هستند ، زندگی می کنند . در هریک از این میادین بزرگ ، دو ساختمان عظیم ، در دو سوی میدان قرار دارد ، که کارمندان اداری ، که از طرف خان بزرگ انتخاب می شوند در آنها بسر می برند ، و کارهای مربوط به دادگستری را انجام می دهند . اگر بین بازرگانان ، یا کسانی که در آن اطراف زندگی می کنند اختلافی پیش بیاید ، دیگران آنها را وادار به آشتی می کنند . کارمندان نیز وجود دارند که همه روزه به کار نگهبانان و ماموران مستقر در اطراف پلها رسیدگی می کنند . ممکن است برای کسی که چنین جمعیتی

را یکجا می‌بیند، این پندار پدید آید که برای آنها چگونه آذوقه فراهم می‌شود. در حالیکه هر روزی که بازار دایر است، بازرگانان با ازابه‌های خود که پر از مواد غذایی است، به میادین شهر می‌آیند. در متن پیام ملکه، مانزی به‌خان بزرگ، چنین آمده است که در این شهر دوازده حرفه وجود دارد، که هر کدام از اینها، دوازده هزار کارگاه و مغازه دارد که هیچ یک کمتر از ده، دوازده، بیست، تا چهل مرد ندارد، که طبیعتاً تمامی آنها استاد کار نیستند و زیر نظر استاد آموزش می‌بینند.

لازم به‌تذکر است که زنان ثروتمند دست به‌هیچ کاری نمی‌زنند و از آنان مانند ملکه‌ها نگهداری می‌شود. نیز باید گفته شود که شاه مانزی دستور داده بود تا هرکس پیشه‌اش پدرش را دنبال کند. چنانکه پیشتر نیز گفتم، در جهت جنوب دریاچه‌ای است که پیرامون آن افزون بر سی مایل است. در ساحل این دریاچه بناهای بسیار زیبا وجود دارد که متعلق به بزرگ‌زادگان و اشراف است. زیبایی این خانه‌ها به اندازه‌ای است که فکر نمی‌کنم هیچکس توانایی ساختن خانه‌هایی زیباتر از اینها را داشته باشد. در اینجا شمار زیادی از دیرها و نیایشگاه‌های بت‌پرستان نیز وجود دارد. در میان دریاچه، دو جزیره است که در هریک از آنها کاخی بسیار زیبا بنا شده است. زیبایی این کاخها به اندازه‌ای است که بی‌شبهت به کاخ امپراتور نمی‌باشد. هرکسی که بخواهد ازدواج کند، به این کاخها می‌رود، چرا که در آن تمامی وسایل لازم برای جشن عروسی وجود دارد.

افزون بر این، قایق‌های کوچک و بزرگ بسیاری برای گردش بر روی دریاچه، وجود دارند. این قایقها ده، پانزده، بیست تن و حتی بیش از این گنجایش دارند، زیرا که درازایشان به بیست گام

می‌رسد. داخل آن نیز پهن است و قایقها بدون اینکه به دو طرف خم شوند، حرکت می‌کنند. بالای این قایق مردانی نشسته‌اند و با چوبی که در دست دارند، قایق را به حرکت درمی‌آورند، زیرا که ژرفای دریاچه کم است و به این وسیله می‌توانند به پیش روند. در دو سوی این قایق پنجره‌هایی وجود دارد، تا مسافری به هنگام خوردن غذا، از چشم اندازه‌های زیبای دریاچه استفاده کنند. مسافرت با این قایقها بسی لذت‌بخش است، زیرا از درون آن می‌توان تمامی شهر را با معابد، کاخها، دیرها، و درختان بلندش دید. در کین‌سای خانه‌های زیبا بسیارند، و خرجی که مردم برای خانه‌های خود می‌کنند شگفت‌آور است. در این شهر برجهای سنگی بلندی وجود دارد که مردم به هنگام آتش‌سوزی، وسایل خود را به آنجا می‌برند.

مردمان کین‌سای بت‌پرستند و از هنگامی که تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، با استفاده از اسکناس آشنا شده‌اند. گوشت همه گونه حیوان را، از سگ گرفته تا بدترین حیوانات می‌خورند، گوشت حیواناتی را، که یک مسیحی هرگز حاضر به خوردنشان نمی‌شود. مردان این سرزمین نیز، چون زنان سپیدرو و زیبا هستند، و بیشترشان در تمامی ساعات روز لباس ابریشمی برتن می‌کنند، زیرا که افزون بر ابریشم بسیاری که خود تولید می‌کنند، دیگر بازرگانان نیز از نقاط دیگر برایشان ابریشم می‌آورند.

به دستور خان بزرگ، بر روی هر یک از دوازده هزارپل، شبانه روز یک گروه ده نفری به حراست مشغولند. آنها اجازه نمی‌دهند تا افراد زشت‌خوی کارهای ناشایست انجام داده، و به آزادی مردم خدش‌های وارد آورند. بر بالای یک بلندی در داخل شهر، دو مرد ایستاده‌اند که در مواقع ضروری مثل آتش‌سوزی، یا مانند این،

یکی از آنها با گریزی که در دست دارد، بر تخته‌ای که دیگری در دست نگاه داشته، می‌کوبد تا آوای آن در تمامی شهر منتشر شود. خان بزرگ در حفاظت و نگهداری از این شهر بسیار می‌کوشد و این کار را با مددجویی از سرداران وفادار خود انجام می‌دهد، چرا که آگاه است اینجا مرکز و پایتخت ایالت مانزی است، و در اختیار داشتنش بسیار مهم می‌باشد. علت دیگر حراست از این شهر آن است که خان از وقوع شورش در این شهر هراس دارد.

تمامی راههای کین‌سای از سنگ و آجر ساخته شده، و به همین سبب رهگذران بی‌آنکه جامه‌های خود را کثیف کنند، می‌توانند از تمام راههای این ایالت، پیاده و یا سواره، گذر کنند.

در این شهر بیش از سه هزار گرمابه وجود دارد، و باید بدانید که گرمابه‌های اینجا زیباترین و بهترین گرمابه‌های دنیاست. بزرگی‌شان آنچنان است که صد مرد و زن در آن جای می‌گیرند.

در فاصله بیست و پنج مایلی شهر، دریای اقیانوس قرار دارد، که در ساحل آن شهری به نام گان‌فو وجود دارد. گان‌فو، بندری است بسیار باشکوه که کشتی‌های بزرگ با کالاهای با ارزش خود، از هندوستان و دیگر نقاط جهان، به آنجا می‌آیند. شهر کین‌سای بوسیله رودخانه نیز به بندر گان‌فو می‌پیوندد.

ایالت مانزی بوسیله خان بزرگ به سه بخش تقسیم شده است، که هر یک از بخشهای آن، حکومت و حکمرانی ویژه دارد. این حکمرانان هر ساله تعویض می‌شوند. یکی از آنها، حکومت صد و چهل شهر بزرگ را نیز در دست دارد. شمار شهرهای مانزی افزون بر هزار و دویست عدد است. و کمترین عده نگهبانان در این شهرها به چندین هزار نفر می‌رسد. تمامی نگهبانان تاتار نیستند، بلکه برخی از آنان ختایی می‌باشند.

بدستور خان بزرگ، همه ساله افرادی که با اسلحه آشنایی دارند، برگزیده شده و به ارتش "خان بزرگ" می پیوندند. مردان ایالت مانزی را هرگز در مناطقی که در آنها زاده شده اند، به نگهبانی نمی گمارند، بلکه آنها را به مکانهایی می فرستند که تا زادگاهشان دست کم بیست روز فاصله داشته باشد. پس از آنکه چهار یا پنج سال در آنجا خدمت کردند، به خانه های خود بازمی گردند، و برایشان جانشین انتخاب می شود. بانگهبانان ختایی نیز چنین می کنند. هزینه نگهباری و مخارج این نگهبانان از خزانه داری خان بزرگ پرداخت می شود، و نیکوست بدانید که شهر کین سای دارای سی هزار نگهبان همیشگی است.

مردم مانزی آداب و رسوم دارند که اینک برایتان می گویم. همینکه نوزادی متولد شود، پدر و مادرش، روز، ساعت، مکان تولد، صورت فلکی و ستاره های که کودک تحت تاثیر آن بدنیآ آمده را یادداشت می کنند. تابعها اگر خواستند به اخترشناسان مراجعه کنند، اطلاعاتی اینچنین، در دست داشته باشند.

هنگامی که مردهای را برای سوزاندن به حرکت درمی آورند، تمامی بستگانش با لباس عزا، که از پارچه های خشن دوخته شده، به دنبالش حرکت می کنند. در ضمن موسیقی نیز می نوازند. در این هنگام کنیزان، غلامان، اسبان و شترانی را که با کاغذ ساخته اند، به همراه پارچه های زربفت، داخل آتش می اندازند، و با مرده می سوزانند. چرا که می پندارند، در دنیای دیگر اینها به شخص مرده خدمت خواهند کرد.

کاخ شاه پیشین مانزی، که از این سرزمین گریخت نیز، در این شهر قرار دارد. این کاخ، زیباترین کاخی است که تاکنون ساخته شده است. هر ساله، این شاه، در روزهای جشن بتها، پیشهوران

و ثروتمندان بزرگ شهر را دعوت می‌کرد و آنها نیز در تالاری می‌نشستند که به راحتی گنجایش پذیرایی از ده هزار نفر را داشت. در شهر کین‌سای تعداد صدوشصت تومان بخاری، یعنی صد و شصت تومان خانه وجود دارد، و هر تومان برابر ده هزار واحد است، پس تعداد یک میلیون و ششصد هزار خانه در این شهر وجود دارد و در این میان تنها یک کلیسا وجود دارد که متعلق به مسیحیان نستوری است.

اکنون در مورد رسم دیگر آنها نیز صحبت می‌کنم. تمامی مردم شهر، برادر خان‌هایشان نام خود، زن، فرزندان، زنان، پسران، بردگان و تمامی‌آنها را که در خانه زندگی می‌کنند را می‌نویسند با این روش فرمانده شهر، از اینکه بر چند تن حکمرانی می‌کند آگاهی می‌یابد. این رسم در تمام ایالات مانزی و ختا اجرا می‌شود کسانی که مهمانخانه یا مسافرخانه دارند نیز، نام میهمانان و تاریخ ورود و خروج آنها را می‌نویسند.

درآمد خان بزرگ، از کین‌سای

اکنون از درآمد بسیار خان بزرگ از شهر کین‌سای و سرزمین‌های اطراف آن سخن می‌گویم، و نخست از نمک شروع می‌کنم که بیشترین فرآورده آنجاست.

هر ساله، تجارت نمک، هشتاد تومان طلا به همراه دارد. هر تومان، برابر با هفتاد هزار ساجواست، یعنی پنج میلیون و ششصد ساجو.

در تمامی بخش‌های مانزی، شکر نیز تولید می‌شود. خان بزرگ برای ادویه‌جات، به مقدار سهویک سوم درآمد حاصله، مالیات می‌گیرد. شراب برنج، زغال‌سنگ و تمامی کالاهایی که بیشتر از آنها

سخن رفت ، درآمد فراوان دارند . برای ابریشم نیز ده درصد مالیات می دهند ، و با در نظر گرفتن اینکه برای هریک از این پیشه ها دوازده هزار مغازه وجود دارد ، رقمی که از مالیات حاصل می شود ، بی نهایت بزرگ خواهد شد .

باید اضافه کنم که خود من (مارکوپولو) بیش از چند بار شنیدم که درآمد تمامی فرآورده ها ، به جز نمک ، به دو بیست و ده تومان طلا ، یعنی مبلغی برابر با چهارده میلیون و دو بیست ساجو طلا در سال بالغ می شود . باید به یاد داشت که تمامی اینها ، درآمد یکی از نه ایالات است .

اکنون که به اندازه کافی از کین سای صحبت کردیم ، سفر خود را پی می گیریم و از شهری به نام تان پین جو سخن می گوئیم .

۱۰۱

شهر تان پی جو

پس از ترک کین سای و سفری یک روزه در جهت جنوب خاور و گذر از میان خانه ها و باغهای زیبایی که آذوقه و مواد غذایی بسیاری تولید می کنند ، به شهر تان پی جو می رسیم ، که شهری بزرگ و زیباست و تحت حکومت کین سای می باشد . مردمانش بت پرستند و تابع خان بزرگ . از اسکناس نیز استفاده می کنند ، و همانگونه که می دانید ، مردگانشان را می سوزانند .

در مورد این شهر ، سخن قابل گفتار دیگری نمی بینم ، پس اینجا را ترک کرده و به سوی وجو می رویم .

۱۰۲

پس از خروج از تان پی جو ، بار دیگر باید راه خود را در جهت جنوب خاور پیش گیریم ، و به مدت دو روز در میان شهرها و دهکده های زیبا سفر کنیم تا به شهر بزرگ و باشکوه وجو برسیم ، که مردمانش تحت حکومت خان بزرگ زندگی می کنند ، بت پرستند و از اسکناس

استفاده می‌کنند. اینجا نیز تحت فرمان شهر کین‌سای می‌باشد. در مورد این شهر نیز، سخن گفتنی وجود ندارد، پس ترکش می‌کنیم و بسوی شهر گیوجو^{۱۰۳} می‌رویم.

پس از ترک وجو، سه روز دیگر باید در جهت جنوب خاور به پیش رویم. در بین راه به شهرها و روستاهای بسیاری برمی‌خوریم، که چنان نزدیک هم قرار گرفته‌اند، که یک شهر واحد به نظر می‌آیند. در اینجا تمامی لوازم خوب و مورد نیاز یافت می‌شود. خیزرانهای این نواحی بسیار بزرگ هستند، پهنایشان به چهار وجب، و درازایشان به چهار گام می‌رسد.

پس از دو روز به شهر گیوجو برمی‌خوریم که شهری است بسیار بزرگ و زیبا. مردمانش تحت حکومت خان بزرگ زندگی میکنند و تابع حکومت کین‌سای هستند. بت پرستند و بوسیله پیشه‌وری و تجارت، بویژه تجارت ابریشم زندگی می‌کنند.

پس از ترک گیوجو، باید چهار روز در جهت جنوب خاور سفر کنیم. در طول راه پیوسته شهرها، دهکده‌ها و روستاهایی را می‌بینیم که تمامی مواد لازم برای زندگی را دارند. مردمان اینجا نیز بت پرستند و از راه پیشه‌وری و تجارت زندگی می‌کنند. تحت حکومت خان بزرگ هستند و از اسکناس استفاده می‌کنند. اینجا برای شکار گونه‌های بسیاری از جانوران مناسب است، از قبیل، پرندگان و شیرهای بزرگ. اینجا نیز مانند دیگر نقاط مانزی گوسفند و قوچ ندارند، در عوض گاومیش، خوک و بز فراوان یافت می‌شود.

در انتهای این چهار روز راهپیمایی به شهر بسیار بزرگ و ثروتمند چانگ‌شان^{۱۰۴} می‌رسیم. این شهر بر روی یک بلندی ساخته شده است و رودخانه‌ای آن را در بر گرفته است. رودخانه تا پائین این بلندی امتداد می‌یابد، و سپس در آنجا به دو شاخه تقسیم می‌شود، که

یکی رو به جنوب خاور می‌رود، و دیگری به سوی شمال خاور. مردم این شهر نیز بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ. حکومتشان نیز تابع کین‌سای است.

پس از ترک چانگ‌شان به مدت سه روز از نواحی دل‌انگیز و زیبایی که در آن خانه‌ها، دهکده‌ها و شهرهای بسیاری بنا کرده‌اند می‌گذریم. ساکنین این شهرها پیشه‌ور و تاجرند. این نواحی نیز تابع کین‌سای می‌باشد. در تمامی این مناطق، آنچه که برای زندگی لازم است را، می‌یابید. نیز جانوران شکاری و پرندگان بسیار نیز یافت می‌شوند. در انتهای این سفر سه روزه به شهر کوچو می‌رسیم،^{۱۰۵} که بسیار بزرگ و زیباست. مردمان اینجا بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ. این، آخرین شهر از توابع کین‌سای است. پس از آن به توصیف حکومت فوجو می‌پردازیم.

۱۰۶

در مورد حکومت فوجو

پس از ترک کوچو، آخرین شهر تحت حکومت کین‌سای، وارد قلمرو حکومت فوجو می‌شویم، که اکنون در مورد آن توضیح خواهم داد. در خلال شش روز سفر در جهت جنوب خاور، از میان کوهها و دره‌هایی می‌گذریم، که پوشیده از شهرها، دهکده‌ها و منازل می‌باشد. مردمان این نقاط بت پرستند و از راه تجارت و پیشه‌وری گذران عمر می‌کنند. این مناطق تابع حکومت فوجو می‌باشند. آنچه که برای زندگی لازم است، در اینجا یافت می‌شود، و همچنین حیوانات شکاری بسیاری در اینجا وجود دارند؛ از جمله شیرهای بزرگ وحشی که در بیشه‌های اینجا به سر می‌برند.

زنجبیل و گالانگا به قدری یافت می‌شود، که با یک گروسوی ونیزی می‌توان هشتاد لیبر زنجبیل تازه خرید. گیاهی نیز مانند

زعفران وجود دارد، که البته زعفران نیست، ولی می‌تواند جایگزین خوبی برای آن باشد.

مردمان ناپاکی دارد، زیرا که گوشت انسان را نیز می‌خورند، به شرط آنکه در شخص در اثر بیماری نمرده باشد.

آنهایکه به جنگ می‌روند، خود را بدین ترتیب آماده می‌کنند نخست موها را کوتاه کرده و صورتشان را با لاجورد به شکل تیغه شمشیر رنگ آمیزی می‌کنند. تمامی جنگجویان پیاده‌اند، به جز فرماندهانشان، و اسلحه‌شان، نیزه و شمشیر است. بیرحم‌ترین انسانهای جهانند. زیرا تا جائیکه بتوانند، مردم را می‌کشند، سپس ابتدا خون آنان را می‌نوشند و بعد گوشتشان را می‌خورند.^{۱۰۷}

پس از سه روز راهپیمایی از کوجو، به شهر زیبای کلین‌فو^{۱۰۸} می‌رسیم مردمانش تحت حکومت خان بزرگند، و تابع حکومت فوجو هستند. به این شهر، یک رودخانه بزرگ می‌پیوندد، که بر روی این رودخانه، سه پل زیبا بنا نهاده‌اند. از یک سو به دیوار شهر متصل هستند، درازایشان در حدود یک مایل است و پهنایی برابر با نه گام دارند. هر سه از سنگ و ستون‌های مرمرین ساخته شده‌اند. برای ساختن تنها یکی از آنها، باید مبلغ گزافی پرداخت.

مردم اینجا از راه تجارت زندگی می‌کنند. پارچه‌های ابریشمی را در اشکال گوناگون می‌سازند. در اینجا زنجبیل و گالانگا بسیار به دست می‌آید، و با آن به تجارت نیز می‌پردازند. زنان این سرزمین، بسیار زیبا هستند. نکته شگفت دیگری نیز وجود دارد، که باید از آن یاد کنم. در اینجا نوعی پرنده بدون پر وجود دارد. که پوستش شبیه پوست گربه، و سیاه‌رنگ است. اینگونه پرندگان، مانند مرغهای معمولی تخم‌گذاری می‌کنند و گوشتی بسیار خوشمزه دارند.^{۱۰۹} از آن رو که مطلب دیگری برای گفتن وجود ندارد

اینجا را رها کرده و به سرزمین دیگری می‌رویم .
 پس از سه روز راهپیمائی ، از شش روزی که پیشتر ذکر کردیم ،
 به شهرها و روستاهای بسیاری برمی‌خوریم ، که در آنها کالاهای
 بسیاری وجود دارد . در این مناطق ، بازرگانان و جنگاوران بسیاری
 وجود دارند ، و ابریشم به مقدار بسیار زیاد تهیه و بافته می‌شود .
 مردمان این سرزمین بت‌پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی
 می‌کنند . در این مناطق شکارهای گوناگون یافت می‌شوند ، و نیز
 شیرهای بزرگ که بارها دیده شده به مسافری حمله می‌کنند . در
 پایان این سه روز راهپیمایی ، باید ۱۵ مایل دیگر راه رفت تا به
 شهر اون‌کن رسید . در اینجا شکر به مقدار فراوان وجود دارد ، و
 شکر مصرفی خان را نیز تامین می‌کند . ارزش و مقدار شگری که در
 اینجا تولید می‌شود ، به اندازه یک گنج است .

پیش از تسخیر این شهر توسط خان بزرگ ، مردم با شیوهٔ تهیه
 قند آشنا نبودند . آنها شکر را می‌جوشاندند تا محلول کف‌کرده‌ای
 بدست آورند ، سپس آن را می‌گذاشتند تا سرد شود ، و بدین ترتیب
 قند سیاه‌رنگی به دست می‌آوردند . پس از تسخیر این شهر به دست
 خان بزرگ ، برخی از مردان بابلی که در دربار خان بودند ، به این
 شهر آمده و چگونگی پالایش شکر ، بوسیلهٔ خاکستر برخی از درختان
 اینجا را ، به مردم آموختند .

مطلب قابل ذکر دیگری در مورد این شهر وجود ندارد ، پس
 به شرح شهر بزرگ فوجو که پایتخت این سرزمین نیز هست ، می‌پردازیم .

۱۱۱ شهر فوجو

شهر فوجو ، که پایتخت حکومتی به همین نام است ، یکی از نه
 ایالت مانزی به‌شمار می‌آید . در این شهر ، بازرگانان ، تجار ، و

ابزارمندان و جنگاوران بسیاری وجود دارند. مردم این شهر بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. افراد بسیاری از سپاه خان بزرگ در این شهر زندگی می‌کنند، زیرا که اینجا مرکز شورشها و توطئه‌ها علیه خان بزرگ است. همواره پس از یک شورش سربازان سپاه خان، شهر را بازپس گرفته و ویرانش می‌کنند، اما مردم اینجا از مرگ نمی‌هراسند. آنها ایمان راسخی به زندگی پس از مرگ دارند، و چنین فکر می‌کنند که در آن دنیا با احترام زندگی خواهند کرد. دلیل دیگر شورش این مردم این است، که در میان کوهها و نقاط سخت گذر زندگی می‌کنند.

این شهر از یکسو به رودی پیوند می‌خورد که پهنایی بیش از یک مایل دارد.^{۱۱۲} بر روی این رودخانه پلی بسیار زیبا ساخته‌اند. این پل از قایق‌هایی درست شده، که در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و با تخته‌های چوبی بزرگ و محکم، استوار شده‌اند. نیز در این شهر کشتی‌های فراوانی برای گذر از رودخانه می‌سازند. در این سرزمین شکر بسیار زیادی تولید می‌شود، آنقدر زیاد که قابل محاسبه نیست، خرید و فروش مروارید و سنگهای گرانبهای دیگری که به وسیله کشتی از هندوستان آورده می‌شوند، رونق بسیار دارد. کالاهایی که از هندوستان وارد می‌شود، از طریق رودخانه به شهر فوجو آورده می‌شود و سپس از راه خشکی و یا رودخانه به بخشهای دیگر ایالت برده می‌شود.

شهر زیتون^{۱۱۳}

پس از ترک شهر فوجو و گذر از رودخانه، باید پنج مایل در جهت جنوب خاور به پیش برویم، در طول راه، همواره با شهرها، روستاها و خانه‌های زیبایی که در کنار کوهها دشتها و دره‌ها قرار

دارند، برخوردار می‌کنیم. در سرتاسر این سرزمین جنگل‌های پوشیده از درخت کافور وجود دارند، که جانوران وحشی و پرندگان بسیاری در آن دیده می‌شوند. مردمان اینجا بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده، و تابع حکومت فوجو هستند.

در پایان این راهپیمایی، به شهر بزرگ و باشکوه زیتون می‌رسیم. اینجا بندری است که کشتی‌های هندی، کالاهای گرانبهائی از جمله سنگهای کمیاب و مرواریدهای درخشان را به آنجا می‌آورند. در اینجا، تجار مانزی نیز زندگی می‌کنند. جابجایی این کالاهای گرانبها، چشم‌اندازی بسیار زیبا را می‌سازد. نیز، از همین بندر است که کالاهای وارداتی در سراسر مانزی پخش می‌شود. در مقابل هرکشتی که با بار لفل به سرزمینهای باختر می‌رود، صد کشتی در بندر زیتون پهلو می‌گیرند، چرا که بندری بسیار فعال است. درآمد خان بزرگ از این بندر و شهر بسیار زیاد است، زیرا کشتی‌هایی که از هند به اینجا می‌آیند، باید برای سنگهای گرانبها ده درصد، برای کالاهای کوچک و ظریف سی درصد، برای چوب عود و صندلی چهل درصد و برای لفل چهل و چهار درصد مالیات بپردازند. مردم این شهر بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. در این سرزمین آنچه را که برای زندگی لازم دارید، می‌یابید.

در یکی از شهرهای این ایالت به نام تیون جو کاسه‌های بزرگ و کوچک سفالین می‌سازند که زیباترین نوع این ظروف در دنیا محسوب می‌شود. کاسه سفالین، تنها در این شهر ساخته شده و سپس به دیگر نقاط دنیا فرستاده می‌شود.

بدین ترتیب سه حکومت، از نه حکومت مانزی را برایتان برشمردم. اکنون می‌توانم از شش حکومت دیگر نیز صحبت کنم، اما مطلبی

بس طویل خواهد شد. مارکوپولو، در خلال سفرش، تنها از این سه شهر دیدن کرده است و از شش شهر دیگر، تنها شنیده‌هایی به همراه دارد. پس با این شک که صحبت از آنها بسیار دقیق نخواهد بود، رهایشان کرده و به همین سه، بسنده می‌کنیم.

همانگونه که خواندید، از مانزی، ختا و ایالات دیگر سخن گفتیم. در خصوص مردم، جانوران، زر، نقره، گوهر، مروارید و بسیاری چیزهای دیگر صحبت کردیم. اما اینها بدان مفهوم نیست که کتاب ما به انتها رسیده، بلکه هنوز اخباری از هند و مردمانش ناگفته مانده است. در هندوستان شگفتی‌هایی وجود دارد، که برابرش را در هیچ سرزمین دیگری نمی‌توان یافت. مارکوپولو سالهای بسیاری را در هندوستان گذرانده، و آنچه را که بزایتان می‌گوید، اگرچه سراسر شگفتی به نظر می‌آید، اما جز حقیقت چیزی نیست.

یادداشتهای کتاب دوم

۱- Cublay kaan: قوبلای قاآن یا قوبیلای قاآن
یا قبلای قاآن ۱۲۱۵-۱۲۹۴، بزرگترین جانشینان چنگیز خان
و موسس سلسله‌ی مغول یوان، و قاآن (۱۲۶۰-۱۲۹۴)، مطابق
۶۵۸-۶۹۳ هـ ق) چین، برادر و جانشین منکو قاآن. وی
پسر تولی خان پسر چنگیز خان بود، و تولی، جز او و منکو،
دو پسر دیگر نیز داشت، که یکی هولاکو خان معروف است،
و دیگری اریغ بوکا با اریق بوکا. در دوره‌ی سلطنت منکو،
امور نظامی و غیر نظامی قسمت شرقی قلمرو وی به قوبلای
محول شد (۱۲۵۲)، و در ۱۲۵۳ ناحیه‌ی چانگان (سیان)
به تیول شخصی او داده شد، و وی این ناحیه را با کمک
بزرگان چینی سازمان داد. به علاوه، منکو شخصا "درصد
استیصال سلسله‌ی چینی سونگ برآمد، و قوبیلای در این

امر نقش مهمی داشت .

هنگام وفات (۱۲۵۹، مطابق ۶۵۷ هـ ق) منکو، هولاکو ایلخان ایران بود. وقتی که منکودرگذشت اریغ بوکا که برادر جوانتر وی و متصدی قراقروم بود در صدد منعقد کردن یک قوریلتهای برآمد که او را بهقآنی برگزیند، اما قوبیلای پیش دستی کرد، و قوریلتهایی برپا ساخت که او را بهقآنی برگزید. اریغ بوکا نیز در قراقروم قآنی خود را اعلام کرد، و بهیاری قیدو خان بهجنگ با قوبیلای اقدام نمود، اما مغلوب و تسلیم شد (۱۲۶۴، مطابق ۶۶۲ هـ ق). و تا آخر عمر عملاً "محبوس بود (فت ۱۲۶۶، مطابق ۶۶۴ هـ ق) مدعی دیگر قوبیلای قیدو خان بود، که او هم کاری از پیش نبرد.

پس از اینکه قوبیلای از گرفتاریهای داخلی فراغت یافت دگر بار متوجه منزی یا ماچین (چین جنوبی) شد، و در ۱۲۶۷ بهجنگ شدید تازه‌ای بر ضد سلسله‌ی سونگ اقدام کرد، و سرانجام، در اوایل سال ۱۲۷۶ وارد لینان، پایتخت سلسله‌ی سونگ، شد. مساعی هواخواهان سلسله‌ی سونگ در ۱۲۷۹ (۶۷۸ هـ ق) بهکلی در هم شکست، و قوبلای فرمانروای بلامنازع چین شد. قآنی قوبلای موردشناسائی ایلخانیان ایران و اردوی زرین در روسیه‌ی جنوبی بود، اما قیدو بهوی گردن نهاد. مع ذالک، امپراطوری قوبلای از کره تا بیابان عربستان و لهستان شرقی گسترش داشت. بین ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱، قوبلای دوباره ژاپن لشکر فرستاد، اما کاری از پیش نبرد. ولی، بعضی دیگر از مالک اطراف (دولت چامپا، برمه، مملکت خمر) اسما " بهاطاعت وی درآمدند. علاوه بر نبوغ نظامی، قوبلای مدیری لایق بود. بههمان

درجه که خویشتن را از اعقاب چنگیزخان مغول می دانست ، خود را امپراطور بحق کشور چین می شمرد . خانبالق پایتخت همهی چین قرار داد . نخستین فرمانروایان مغول در چین شمالی سازمان اداری نداشتند ، و با جبر و قهر حکومت می راندند . اما قوبیلای از آغاز کوشید که دستگاهی اداری بر اساس دستگاه اداری چینی ها برقرار کند ، همچنین ، وی نخستین فرمانروای مغول چین بود که عناوین چینی را اتخاذ کرد ، و سلسلهی خود را " یوان " نام نهاد . صفت مشخصی حکومت وی در چین تلفیق سنن چینی با عناصر مغولی است . در عهد وی ، سازمان اجتماعی چین اساساً محفوظ ماند . برای مستحکم کردن حکومت اقلیت مغول بر ساکنین قلمرو خود ، که تعدادشان در ۱۲۹۰ به حدود ۵۸ میلیون تن بالغ بود ، آنها را به ۴ دسته تقسیم کرده بود : مغولها ، متحدین آسیائی (اویغورها ، ایرانیها ، ترکها ، و غیره) ، مردم چین شمالی و کره ایها و جرجنها و چینی های جنوبی . دو دسته ی اول امتیازات اداری ، اقتصادی ، و قضائی بسیار داشتند . دسته ی سوم حد وسط آنها و دسته ی چهارم بودند ، و دسته ی چهارم ، که از لحاظ تعداد به مراتب وسیعتر از دسته های دیگر بود ، از مشاغل رسمی جزکارهای ادبی و اجرای مناسک دینی محروم بودند .

در تجارت ، و نیز در علوم و طبابت ، اویغورها ، ایرانیها ، یهودیان ، و سریانیها نقش عمده ای داشتند . تجارت در عهد قوبیلای رونق بسیار گرفت . و در همین عهد بود که مارکوپولو مدت بیست سال در چین مصدر مشاغل مختلف بود . قوبیلای استعمال چاو (پول کاغذی) را از دستگاه

سونگ اقتباس کرد ولی آن را عمومیت و اساس سیاست مالی خود قرار داد. و در ۱۲۶۴ قیمت کالاهای عمده را بر حسب پول کاغذی در فرمانی معین کرد. از رجال دولت وی مردی بود به نام شمس‌الدین عمر (۱۲۱۰ - ۱۲۷۹)، از اهل بخارا، معروف به سید اجل، و تا موقعی که وزارت امور مالی قوبلای در دست سید اجل بود نشر پول کاغذی در حدود اعتدال بود. در ۱۲۷۴ - ۱۲۷۹ اداره‌ی امور ولایت یونان به سید اجل محول بود، و سپس پسران وی ناصرالدین و حسین این مهم را برعهده داشتند، و در وارد کردن مذهب اسلام بدان سرزمین کوششها کردند، و خود سید اجل دو مسجد در آنجا ساخت که نخستین مساجد آن سرزمین هستند. بعد از سید اجل، وزارت قوبلای به احمد بناکتی و سپس به مردی از اویغور به نام سنگه رسید، که هیچ یک کفایت و امانت سید اجل را نداشت، و هر دو به قتل رسیدند.

از جنبه‌ی مذهبی، قوبلای نسبت به آئین لاما نظر خوش داشت، و عاقبت خود بدان گروید، ولی مردی آزاد منش بود، و سایر ادیان را آزاد گذاشته بود. یکی از لاماهای تبت را، که نامش پهاگس - پا : فت ۱۲۸۰، مطابق ۶۷۹ هـ ق) بود، به ریاست مذهبی انتخاب کرد، و وی الفبائی بر اساس الفبای تبتی برای زبان مغولی وضع کرد (۱۲۶۹)، منتها، مانند خط چینی، ستونی نوشته میشد.

بر روی هم، قوبلای را باید یکی از بزرگترین فرمانروایان در سراسر تاریخ شمرد. پس از انقراض سلسله‌ی سونگ، به ترمیم خرابیهای ناشی از جنگ پرداخت. راهها و کاروانسراهای متعدد ساخت، و سرویس پستی منظمی دایر کرد، و نوانخانه‌ها

تاسیس کرد. اگرچه خود از زبان چینی بی بهره بود، ادب و فرهنگ چینی را مورد حمایت خود قرار داد. مارکوپولو شرحی از شکوه دربار وی و مراسم شکار او و سرویس پستی چین در عهد وی آورده است. قوبلای نخستین مرد غیر چینی است که بر سراسر چین حکمفرمایی داشته است، و عظمت او در شرق و غرب مورد تصدیق معاصرین چینی، مسلمان، و اروپایی او بوده است...

دایرةالمعارف فارسی

2-Nayan

۳ - Cambaluc : خانبالق یا خان بالق یا خانبالیق
یا خان بالیق یا خان بالیغ (ترکی شرقی و مغولی) - شهر
خان. نامی که ترکان شرقی و مغولان از عهد قوبلای قاآن
بمبعد به شهر پکن، از آن جهت که پایتخت امپراطوری مغول
در چین بود، اطلاق می کردند، و بعدها در سراسر جهان
اسلامی رواج یافت، وحتی در نزد اروپائیان به صورتهای
محرّف بکار رفت. به قول رشیدالدین فضل الله، مغولان قبلا
هم این شهر را بنام خانبالق می خواندند. بهر حال،
مسلمانان در خانبالق، مانند سایر قسمتهای امپراطوری
مغول، اعتبار تمام داشتند، چنانکه محمود یلواج، که در
۶۵۲ هـ ق در خانبالق درگذشت، چند بار حکومت چین
شمالی داشت. عنوان خانبالق برای پکن، پس از انحطاط
امپراطوری مغول نیز در آسیای مرکزی و غربی و هم در اروپا
باقی ماند.

دایرةالمعارف فارسی

4-Chinkin

5-Temur

6-Taidu

7-Keshican

8-Baian

9-Mingan

۱۰ - Achmath : احمد بناکتی ، وزیر و مشاور قوبلای

قآن (سلطنتش ۶۵۸ - ۶۹۳ ه ق) ، واز رجال و مقربان
دستگاه مغول . او در جوانی به خدمت مغول پیوست ، و در
سنین پیری ، در عهد قوبلای قآن به قتل رسید ، وداستان
تحریکات و اختلافات مزبور در روضه الصفاء و دستورالوزاء
آمده است .

دایرةالمعارف فارسی

11-Chenchu

12-Vanchu

13-Chandu

14-Cogatai

۱۵ - Alchemy : کیمیا . فن ساخت طلا و نقره و

تبدیل فلزات کم بها به فلزات گرانبها ، و مخصوصا " طلا و
نقره این فن در قرون نخستین میلادی در شهر اسکندریه
مدعیان و هواخواهانی پیدا کرد . و بعدها از راه ترجمه های
سریانی کتب یونانی به عالم اسلامی منتقل شد ، و سپس از
راه اندلس به اروپای قرون وسطی راه یافت ، و تا زمان ف

آ. پاراسلسوس در قرن ۱۶ م معتقدان فراوان داشت. چون طلب کیمیا مستلزم آشنائی به خواص اجسام و فلزات و کانیها بود، و کسانی که وقت خود را صرف آن می کردند، گرچه به هدف اصلی خود که ساختن طلا و نقره از فلزات کم بها باشد نمی رسیدند، به خواص بسیاری از اجسام و اعمالی از قبیل حل و عقد و تصعید و تکلیس و تقطیر آشنا می شدند. از این رو کیمیا را پدر و پیشاهنگ علم شیمی جدید می دانند، و بعضی اساساً "در عمل فرقی میان این دو علم نمی بینند و کیمیا را شیمی قرون وسطی می خوانند

عقیده به تبدیل اجسام و قلب ماهیت فلزات به یکدیگر برپایه ای فلسفی استوار است، و آن اینکه همه ی اجسام اصل و منشاء واحدی دارند، و اختلاف صفات و خواص آنها در نتیجه ی عوارضی است که بر این اصل نخستین یا ماده ی اولی روی داده و آن را به اشکال و صور مختلفی که در عالم جسمانی می بینیم درآورده است. پس اگر بتوان با اعمالی آن عوارض و کیفیات ثانوی را از آن اصل نخستین یا ماده ی اولی دور کرد، میتوان با افزودن کیفیات و عوارض هر جسمی به آن هر ماده ی دلخواه و مخصوصاً "طلا و نقره را به دست آورد. ابونصر فارابی بنا بر رساله ای که به او منسوب است معتقد بوده است که اجسام نوع واحدی هستند و اختلاف میان آنها در تری و خشکی و نرمی و سختی و رنگها و اوزان است، و به همین جهت او معتقد است که با از میان بردن کیفیات عارضی، میتوان اجسام را به یکدیگر مبدل کرد. قدما معدنیات را به سنگها و فلزات (ذوب شدن آنها) و املاح و گوگردها تقسیم می کردند و می گفتند

دست یا سست و هر و سست ترکیب هستند یا سخت گوهر و شدیدالترکید. . دسته‌ی اول یا ملحی هستند که در آب به سهولت حل می‌شوند (املاح از قبیل نوشادر و زاج و نمک و غیره) یا دهنی هستند که به سهولت حل نمی‌شوند مانند گوگرد و زرنیخ. دسته‌ی دوم که سخت گوهرند، یا چکشخوارند، از قبیل فلزات، یانیستند از قبیل سنگها، بهر حال، زیبق اصل و عنصر فلزات است. چون زیبق در مجاورت گوگرد منعقد میشود، اگر زیبقی را که خالص است (نه آنچه در طبیعت یافت میشود) بتوان به دست آورد و آنرا با روح گوگرد یا کبریت احمر (که در طبیعت به حال خلوص موجود نیست) عقد کرد طلا به دست می‌آید. زیبق خالص که از اجزای ارضی و هوائی تصفیه شده است زیبق فلاسفه یا روح زیبق خوانده میشود و کبریت احمر که از اجزای ارضی و هوائی تصفیه شده است همان اکسیر یا حجر الفلاسفه است. بعضیها کبریت ابیض یا گوگرد سفید را اکسیر نقره دانسته‌اند و بعضی اکسیر نقره را همان روح زیبق دانسته‌اند. از زیبق خالص و گوگرد ناخالص مس، و از زیبق ناخالص و گوگرد ناخالص آهن به دست می‌آید. ابن سینا، پس از آنکه تفصیل معدنیات را نقل می‌کند، ادعای اصحاب کیمیا را در تبدیل فلزات به یکدیگر باطل می‌داند و میگوید آنچه کیمیاگران می‌توانند بکنند رنگ کردن فلزات است به نحوی که دارای جلای طلا یا نقره را از راه تبدیل به دست آورند. زیرا قلب ماهیت مستلزم قلب فصول انواع است به یکدیگر و آن محال است، زیرا فصل نوع مجهول است و تحصیل آن ناممکن.

در جهان قدیم ، فلسفه‌ی رواقی و فلسفه‌ی هرمتی ، که مخلوطی از عقاید رواقیون و فلسفه‌های شرقی و نوفیناغورسی بود ، نظریه‌های کیمیاگران را مبنی بر قلب ماهیت اجسام و تبدیل اجسام پست به اجسام گرانبها تأیید میکرد . جهان‌شناسی بظلمیوسی نیز برای تأیید مورد استفاده قرار گرفت و اعتقاد حاصل شد که فلزات هفتگانه - طلا ، نقره ، مس ، جیوه ، قلع ، سرب ، و آهن - در زمین نتیجه‌ی فعل و تاثیرات سیارات هفتگانه است . این قبیل اعتقادات با میل به رمز گوئی و رازوری توأم شد و کیمیاگری علاوه بر جنبه‌ی عملی و مادی جنبه‌ی سری و معنوی پیدا کرد و کیمیای روحانی یا تصفیه‌ی نفس با کیمیای جسمانی یا تصفیه‌ی فلزات پست ارتباط یافت . از طرف دیگر ، بعضی آن را با سحر و جادوگری توأم دانستند و از قبیل تصرفات نفس در عالم طبیعت پنداشتند . و به همین جهت جنبه‌ی رمزی و لغزگوئی آن غلبه کرد ، چنانکه کتب کیمیائی پر از رموز و استعارات شد و کمتر کسی موفق به حل و فهم آن گردید . در اصطلاح کیمیاگران زیبق و گوگرد و زرنیخ و نوشادر ارواحند و فلزات دیگر اجساد . این اجساد ابتدا ارواح بوده و در نتیجه‌ی حرارت غلیظ شده به صورت اجساد درآمده‌اند ، و اگر دوباره حرارت شدید به آنها برسد به ارواح تبدیل خواهند شد . کیمیاگران در این امر با کیمیای روحانی و تطهیر نفوس و تصفیه‌ی آن در بوتله ریاضات مشابهت و تقارن دیده‌اند ، و از اینجاست که در بسیاری از کتب کیمیا قسمت عملی با قسمت اخلاقی فلسفی درهم آمیخته و تمییز آن مشکل شده است . از این قبیل است تسمیه‌ی اجسام قابل ذوب به حی یا زنده و

تسمیه‌ی اجسام غیرقابل ذوب به‌مرده و اصطلاحات دیگری از این قبیل. در کتب کیمیائی برای فلزات علائم ورموزی هست که از انفعال و تاثیرپذیری آنها از هریک از سیارات گرفته شده است. طلا را با علامت آفتاب، نقره را با علامت ماه. جیوه را با علامت عطارد، مس را با علامت زهره، آهن را با علامت مریخ، قلع را با علامت مشتری، و سرب را با علامت زحل نشان داده‌اند.

در کتب کیمیائی فن کیمیا را به‌هرمس مصری نسبت داده‌اند و بعضی گفته‌اند که فرشتگان مطرود آن را با سحر و جادو به‌مردم یاد داده‌اند، و بعضی هم آن را به‌انبیای بنی‌اسرائیل منسوب ساخته‌اند. در بعضی از کتب کیمیائی آن را به‌ذیمقراطیس نسبت داده‌اند و گفته‌اند که او در طلب کیمیا به‌مشرق زمین سفر کرد و در آنجا اسطانس را که استاد این فن بود ملاقات کرد. در نوشته‌های زوسیموس و ذیمقر اطیس و سونسیوس اشاره‌ای به‌کیمیایران‌ی ایرانی شده است. به‌رحال، اصل کیمیای را می‌توان از نظر تاریخی تا قرون نخستین میلادی در اسکندریه رسانید. در موزه‌ی لیدن، از شهرهای هلند، پاپیروسهائی مربوط به‌کیمیا هست که در یک‌قبر در طیوه پیدا شده است، و از حدود قرن ۳م میلادی است، ولی مطالب آن از زمانهای قدیمی‌تر است. کتب کیمیای سرانجام از راه ترجمه‌های سریانی به‌عالم اسلام انتقال یافت و فن کیمیای در میان مسلمانان شایع شد. نخستین کس از مسلمانان که به‌طلب کیمیا پرداخت خالد ابن یزید (فت ۸۵ هـ ق) بوده است، و کتابهائی در این فن به‌او نسبت داده‌اند از قبیل کتاب الحرات و کتاب

الصحيفة الكبير و کتاب الصحيفة الصغير . معروفترین کسی که در اسلام به‌کیمیگری معروف شده است جابر بن حیان صوفی است که بنا به‌مشهور از شاگردان امام جعفر صادق بوده است ، اگرچه در صحت این امر تردید کرده‌اند ، کتب و رساله‌های فراوانی در کیمیگری به‌جابر نسبت داده شده و بعضی از آنها نیز به‌چاپ رسیده است . محمدابن زکریای رازی ، طبیب مشهور ، از جمله‌ی معتقدان به‌کیمیا بوده است . ابن‌الندیم از قول او نقل می‌کند که انسان وقتی سزاوار نام فیلسوف می‌شود که به‌کیمیا دست یابد تا از همه‌ی نیاز باشد و همگان به‌او نیازمند شوند . از کتب مشهور رازی در صنعت یا کیمیا کتاب‌الاسرار و کتاب سرالاسرار است . از فلاسفه‌ی اسلام کندی معتقد به‌کیمیگری نبوده است و رساله‌ی در رد برد عیان کیمیا نوشته‌است ، و به‌همین جهت رازی کتابی در رد بر کندی تألیف کرده‌است . ابوریحان بیرونی نیز به‌کیمیا اعتقادی نداشته‌است و ابن سینا نیز چنانکه اشاره شده در کتاب طبیعیات شفا صریحا " منکر کیمیا است . مویالدین طغرایی شاعر مشهور معتقد به‌کیمیا بوده و نظریات ابن‌سینا را در این باب رد کرده‌است . از کیمیادانان بزرگ اسلام عزالدین علی جلدکی است که کتب معتبری از قبیل البرهان فی اسرار علم المیزان نوشته‌است ، و دیگر ابوالقاسم محمد عراقی است که کتاب او به‌نام کتاب‌العلم المکتسب فی زراعة‌الذهب معروف است . از کیمیادانان بزرگ اسلام در اندلس مسلمة ابن احمد مجریطی است که کتاب او به‌نام رتبة‌الحکیم مشهور است . ابن خلدون نیز معتقد به عمل کیمیا نبوده و کسانی را که به‌دنبال آن می‌روند نکوهش

کرده است ، ولی عمل کیمیا را از راه اعجاز و خوارق عادات و سحر و تصرف نفوس در این عالم بعید نمی داند . نیز - اسرار قاسمی .

کیمیایگری از راه اندلس به اروپا منتقل شد . در کتب لاتینی کشف جوهر گوگرد (اسید سولفوریک) و تیزاب معمولی (اسید نیتریک) و تیزاب سلطانی و سنگ جهنم (نیترات نقره) را به جابراین حیان نسبت داده اند . نخستین کسی از اروپائیان که این فن را از مسلمانان یاد گرفت ژربر بود که بعدها به مقام پاپی رسید و به نام سیلواستر معروف شد . قدیس آلبرتوس کبیر ، از حکمای بزرگ اروپا در قرن ۱۳ م ، کتابی در کیمیا تالیف کرد . از کیمیادانان بزرگ اروپا در قرون وسطی باید ر . لول و آرنالدوس ویلانوانوس (۱۲۳۵؟ - ۱۳۱۲؟) و پاپ یوآنس رانام برد . پاراسلسوس از دانشمندان قرن ۱۶ م ، کسی بود که کیمیایگری را با شیمی جدید پیوند داد . پس از او بتدریج کیمیایگری جای خود را به علوم واقعی فیزیک و شیمی داد . در قرن ۱۸ م دکتر پرایس گیلفردی مدعی ساختن طلا و نقره از جیوه شد ، و چون اعضای انجمن سلطنتی انگلستان او را تحت فشار گذاشتند تا در حضور خود آنها این عمل را انجام دهد ، در سوم اوت ۱۷۸۲ در گیلفرد در حضور سه تن از اعضای انجمن سلطنتی خودکشی کرد ، و بدین ترتیب افسانه‌ی قلب اجسام کم بها به طلا و نقره پایان یافت در حالی که پایه‌های علم شیمی را بنا نهاده بود . . .

دایرةالمعارف فارسی

۱۶ - قدمت چاپ اسکناس در چین ، دست کم به آغاز

سده نهم می‌رسد .

پانویس کتاب

17-Thai

18-Shieng

19-Yamb

۲۰ - Cathay : نامی که در منابع اسلامی به‌قسمت شمالی چین (نواحی منچوری ، مغولستان ، و ترکستان شرقی) اطلاق شده است . این کلمه از نام طایفه ختای گرفته شده است ، که از اواخر قرن ۳ م ه ق دست به‌کشور گشایی در چین شمالی زدند . قلمرو وسیع آنها به‌ختا یا خطا معروف شد .

قراختای : قراختای یا قراختای

نامی که از قرن ۶ م ه ق در منابع اسلامی به‌قوم ختای یا خطای داده شده است . این قوم تا اوایل قرن ۵ م هنوز ختائی یا خطائی خوانده می‌شدند ، و احتمالاً " از طوایف تنگوز یا تونگوز و به‌قولی از مغول بودماند ، و در منابع چینی از قرن ۸ م ذکر آنها رفته است ، و محل سکونتشان ج منچوری یاد شده است . در آغاز قرن ۱۰ م دست به‌کشورگشایی زدند ، و در چین شمالی دولتی تشکیل دادند (۹۱۶) ، که در سلسله‌ی سلاطین ، چین به‌سلسله‌ی لیائو (Liao) معروف است (نیز - چین ، قسمت X) . مؤسس این سلسله ، آپائوکی (Apaoki) ، مغولستان شمالی را که در ۸۴۰ به‌دست قرقیزها افتاده بود مطیع خود ساخت ، و در ۹۲۴ شخصاً "

به قراقروم رفت ، و در آنجا اولین " سفیر " مسلمان (شاید یک کاروان تجارتی) به حضور وی بار یافت . سلسله‌ی لیاثو ، حتی در مقابل سلسله‌ی ملی سونگ ، که از ۹۶۰ در چین جنوبی سلطنت می‌کرد ، همچنان استوار ماند . تا اینکه در ح ۱۱۲۵ قوم دیگری از تنگوزها به نام جرجن (Jorjen) آنها را از چین و آسیای شرقی بیرون راندند .

اقوام قراختای حتی پیش از استقرارشان در چین ، بیش از اقوام چادرنشین دیگر تمدن چینی را اخذ کرده بودند . خط آنها مقتبس از هیروگلیف چینی بود ، و گمان می‌رود که نوعی خط الفبائی نیز داشته‌اند که اثری از آن باقی نمانده است .

در ۴۰۳ یا ۴۰۸ هـ ق ، قوم ختای (که هنوز عنوان " قراختای " نداشت) به سرزمینهای اسلامی حمله‌ور شدند ، و ظاهراً " تا فاصله‌ی ۸ روز از بلاساغون پیش رفتند ، و شاید ایلک‌خانیان آنها را از آنجا عقب نشانند . آنچه در تاریخ ممالک اسلامی اهمیت دارد پیشروی قوم ختای است به طرف مغرب پس از اینکه جرجنها آنان را از چین بیرون راندند (ح ۱۱۲۵) . مع ذالک عده‌ای از آنها در چین ، تحت حکومت جرجنها ، باقی ماندند ، و در دوره‌ی چنگیزخان از موقعیت استفاده کردند ، و بر جرجنها شوریدند ، و مملکت ختای را تجدید کردند ، ولی این مملکت تابع خان مغول بود . مورخین مسلمان ، همه‌ی قوم ختای را ، اعم از آنها که در چین مانده بودند و آنها که به طرف مغرب رفتند ، قراختای خوانده‌اند . مورخین چینی ، سلسله‌ی ختای را ، پیش از اخراج آن از چین و پس از آن ، سلسله‌ی لیاثوی

غربی می خوانند . از مهاجرین قراختای ، آنهایی که به ناحیه‌ی ترکستان چین روی آوردند توفیقی نیافتند ، اما دسته‌ی دیگر که از مسیری شمالیتر کوچیدند از سرزمین قرقیزها (بر رود ینیسئی) گذشته متوجه ناحیه‌ی ج غ شدند ، و سرانجام بلاساغون را گرفتند ، و برکاشغرو ماوراء النهر استیلا یافتند ، و سلسله‌ی گورخانیان را تاسیس کردند .

دایرةالمعارف فارسی

۲۱ - Bisante : سکه زرین امپراتوری بیزانس که وزن تقریبی اش دو گرم بوده است .

م -

۲۲ - Astrologer : حکام نجوم ، علم ، طریقه‌ای برای غیبگوئی مبتنی بر این نظریه که ستارگان در کارهای آدمی موثرند . در ماخذ اسلامی به اسامی علم احکام ، صناعت احکام ، علم نجات ، و علم تنجیم نیز خوانده شده و عالم این علم را احکامی می نامند . علم احکام بسیار قدیمی است ، نزد بابلیهای قدیم و بعداً " نزد یونانیان و رومیان رونق داشته ، و در بسط علم نجوم قدیم موثر بوده . در قرون وسطی تحصیل آن با کیمیا و علوم غریبه توأم بوده . نه فقط اجرام سماوی بلکه نقاط و نواحی خاص آسمان (از قبیل طالع و بیوت) ، اوضاع نسبی سمساران سبعه (مانند مضاربه و استقبال) ، و بعضی لحظات اهمیت خاصی داشت . مباحث احکام نزد احکامیان اسلامی شامل پاسخ گفتن به سوالات (کسب خیر از غایب ، کشف شیئی دزدیده شده ، و غیره) ، اختیارات (تعیین ساعت مساعد برای انجام دادن کاری ،

و آن بوسیله‌ی منازل قمر یا خانهای که ماه در آن بود بعمل می‌آمد). و پیشگوئی حوادث زندگی شخصی یا اوضاع عالم (مثلاً "بوسیله‌ی زایجه) بود. علم احکام نجوم دوره‌ی اسلامی مبتنی بر اطلاعات ایرانی، هندی، یونانی، رومی، سریانی، مصری، و غیره است. ولی از جنبه‌ی تکمیل روشهای ریاضی این علم ممتاز می‌باشد. از علمای بزرگ تنجیم در دوره‌ی اسلامی می‌توان ابومعشر بلخی، ابن ابی‌الرجال، سهل‌ابن بشر، ماشاء‌الله یهودی، حسن‌ابن خصیب، عمر ابن فرخان طبری را نام برد.

دایرةالمعارف فارسی

همچنین نگاه کنید به "یادداشت شماره ۲۳ کتاب نخست"

۲۳ - Astrolabe: اسطرلاب یا اصطرلاب، نام چند نوع آلت نجومی قدیم که برای بعضی اندازه‌گیریهای نجومی و حل بعضی مسائل عملی و نظری نجوم و احکام بکار می‌رفت. انواع عمده‌ی اسطرلاب مسطح، خطی و کروی است. اسطرلاب مسطح مبتنی بر تصویر کره است بر سطح مستوی، و اساساً قرصی است فلزی به قطر ۱۰ - ۲۰ سم، قابل حمل و آویختن، که بر پشت آن عضاده‌ای می‌توانند در حول محور خود بگردند. اساس اسطرلاب ظاهراً از یونانیان است، و در قرون وسطی مهمترین آلات نجومی در عالم اسلام و در اروپا بود. از تالیفات اولیه‌ی منجمین دوره‌ی اسلامی در باب اسطرلاب می‌توان آثار ماشاء‌الله میشی (فتحد ۲۰۰ هـ ق)، علی ابن عیسی اصطرلابی (نقد ۲۱۵ هـ ق)، و محمد ابن موسی خوارزمی (فتحد ۲۲۰ هـ

ق) رانام برد. ظاهراً " قدیمی ترین اسطرلابهای از دوره‌ی اسلامی که محفوظ مانده از نیمه‌ی دوم قرن چهارم هـ ق است. اسطرلاب مسطح به‌توسط مسلمین به‌اروپا وارد شد، و قدیمی ترین اسطرلابهای ساخت اروپا که محفوظ مانده از حدود ۱۲۰۰ م است. ساختن اسطرلابهای دقیق و زیبا از آغاز کار مورد توجه منجمین و هنرمندان بوده، و دانشمندان دوره‌ی اسلامی از جمله زرقالی کارهای جالبی در تکمیل اسطرلاب کرده‌اند. اسطرلاب خطی، که به‌نام مخترع آن مظفر ابن مظفر طوسی (فت‌ح ۶۱۰ هـ ق) عصای طوسی نیز نامیده می‌شود، صورت ساده‌تری از اسطرلاب مسطح است، ولی فایده‌ی عملی چندانی ندارد. اسطرلاب کروی کرات زمین و آسمان را (بدون اینکه آنها را تصویر کند) نمایش می‌دهد، ولی از حیث سهولت استعمال و دقت نتایج به‌پای اسطرلاب مسطح نمی‌رسد. از نویسندگان معروف دوره‌ی اسلامی در باب اسطرلاب کروی می‌توان قسطا " ابن‌لوقا (فت‌ح ۳۰۰ هـ ق)، ابوالعباس نیریزی (فت‌ح ۳۱۰ هـ ق) ابوریحان بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ هـ ق)، و مراکشی (فت‌ح ۶۶۰ هـ ق) را نام برد. پس از اختراع دوربینهای نجومی، استعمال اسطرلاب در اروپا منسوخ شد، ولی در مشرق زمین استعمال آن تا قرن ۱۸ م و حتی قرن ۱۹ م ادامه یافت.

دایرة‌المعارف فارسی

۲۴ - برای آگاهی بیشتر از اینگونه گاهشماری و طالع

بینی، مراجعه کنید به‌کتاب: " طالع بینی چینی نوشته‌"

پائولا دلسول - ترجمه شهرین. "

۲۵ - Pulisanghin: این رود، در نقشه‌های امروزی با نامهای هوان‌هو، و هون‌هو مشخص شده است، که در هفت مایلی باختر پکن واقع شده و به سوی جنوب خاور روان است. پانویس متن کتاب

26-Juju

27-Taianfu

28-Pianfu

29-Caichu

۳۰ - Golden King: منظور، آخرین پادشاه قوم جورجین است (۱۱۱۵ - ۱۲۳۴) که در شمال چین حکمفرمایی می‌کرد.

۰ م -

۳۱: Caramoran: یکی از نامهایی است که مغولان به رودخانه زردچین اطلاق کرده‌اند. پانویس متن کتاب

۳۲ - Kenjanfu: مرکز سرزمین شن - سای ()

پانویس کتاب

33-Mangali

34-Acbalec

۳۵ - Sindafu: نام کنونیش چنگ توفو

(و مرکز ایالت سیخون (Szechwan) است .
پانویس متن کتاب

۳۶ - Kian-Suy: همان " رود یانگ تسه " است .
پانویس متن کتاب

۳۷ - Tebet: (نام) چینی (اش) سیستانگ (است) .
سرزمینی (است) در حدود ۱/۴۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع ،
در آسیای مرکزی ، که از ۱۹۵۱ ایالت خود مختار چین است ،
کرسی آن لهاسا . از شمال و شرق به چین به معنی اخص و از
جنوب به هند محدود است . یکی از مرتفعترین نواحی جهان
است (فرازای متوسط آن (۴/۵۷۰ متر) ، و بیشتر آن از
فلات پهناوری واقع در کوههای کونلون (در شمال) وهیمالیا
(در جنوب) تشکیل یافته است . زراعت فقط در دره‌های
رودهای تسانگیو (مسیر علیای براهما پوترا) و سند و ساتلج
ممکن است . نهشته‌های معدنی عمده آن طلا ، پیریت آهن ،
نمک ، نمک قلیا ، و بوراکس است . مردم تبت لامائی مذهب
هستند که ناشی از دین بودایی است . فرمانروای افتخاری
تبت دالایی لاما است ، و پس از او مقام پانچن لاما از همه
مهمتر است .

دین بودایی در قرن ۸ م میلادی از هند وارد تبت
شد ، و از آن به بعد تبت عملاً " دره‌های خود را به روی همه
جهانیان بست ، و تا اواخر قرن ۱۹ م حال بهمین منوال
بود ...

دایره‌المعارف فارسی

سفر مارکوپولو در تبت ، محدود به کوههای مرزی سی
خوان (Sze-Chwan) بوده است .

پانویس متن کتاب

38-Mongu Kaan

39-Caindu

۴۰ - Saggio : واحد وزن ، تقریباً " برابر با ۴۷۲

گرم .

۰ م -

41-Brius

42-Carajan

43-Essentimur

44-Yachi

45-Cogachin

۴۶ - Zardandan : این نام ، واژه‌ای است پارسی

به نام " دندان طلا " .

پانویس متن کتاب

۴۷ - این عمل در آمریکای جنوبی ، غرب آفریقا ،

هندوستان و همچنین آمریکای شمالی رایج بوده است ، و این

رسم بر این پندار استوار بوده که ارتباط بین پدر و فرزند

بسیار محکم است ، و رفتار پدر پس از تولد فرزندش ، بر

سراسر زندگی او تاثیر می‌گذارد .

پانویس متن کتاب

۴۸ - اینگونه آداب " شمن ایسم " یا رقص - اهریمن ،
 درسراسر هند ، سیلان ، سیبری ، آفریقا و آمریکای شمالی و
 جنوبی دیده می شود .
 شمن ایسم یا سمنیه :

سمنیه، در کتب ادیان و ملل و نحل ، عنوان کسانی از قدمای
 که به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشته، و به سبب اتکاء
 بر حس، منکر نظر و استدلال بوده‌اند، و در اوایل عهد
 عباسیان، در بصره و شاید بغداد، نیز بعضی از نادانان
 مسلمین باین فرقه پیوسته‌اند. بر حسب قول مولفین عرب،
 مذهب سمنیه از مذاهب هند و مذاهب چین است، و بعضی
 سمنیه را عبارت از بت پرستان و کسانی که برای عالم قائل
 به ضرورت فرض خالقی نیستند شمرده‌اند. جوهری لفظ
 سمنیه را منسوب به سومنات (شهر و بتکده‌ای در هند) شمرده،
 کلمات فارسی شمن و شمنی را فرهنگ‌نویسان به معنی بت پرست
 گفته‌اند، و در کتب نظم و نثر فارسی نیز مکرر لفظ شمن و
 شمنی بهمین معنی بکار رفته است و پیداست که مراد از
 شمنان غالباً " طبقه‌ی زهاد و روحانیان هندو و چینی بوده
 است، و به موجب روایات مسلمین، در هنگام قحطی و خشکسالی
 همین طبقه را پادشاه مقید می‌کرده و چندان نگره میداشته
 است تا باران ببارد ظاهراً " اصل کلمات سمنیه و شمن از
 کلمه‌ی سانسکریت سرمن (- فقیر و درویش بودائی) است،
 که به واسطه‌های مختلف به صورتهای سمنی در عربی و شمن
 در فارسی در آمده است .

اصطلاح مبهم " مذهب شمنی " ما خذ اروپایی را پیوندگان
 سیبری در قرون ۱۸ م و ۱۹ م بکار برده‌اند، و آن به مذهب

خاصی اطلاق نمیشده است ، بلکه " مذهب شمنی " علم یا شکلی از سحر و جادو بوده است که پیروان آن معتقدند که بدان وسیله طبیعت را میتوان تحت قدرت و اختیار انسان درآورد . مذهب شمنی بین قبایل تورانی و مغول و هندی شمردگان آمریکا و اسکیموها رواج دارد ، و با معتقدات مذهبی و عادات و رسوم آنان درآمیخته است . شمنها ، که همان ساحران و پزشکان و کاهنان هستند ، با قوای فوق طبیعت مرتبط و در احوال عالم متصرف شمرده می شوند ، و در علاج امراض و دفع ارواح موذی به کهنانت و سحر متشبت می شوند . مذهب شمنی مبتنی است بر اعتقاد به اینکه نیروها یا نفوس نامرئی در جهان مادی ساری و در زندگی موجودات زنده موثرند . نقش شمن این است که ، از طریق ارتباط با جهان فوق طبیعی ، آدمی را از گزند این نیروها و نفوس موذی برهاند . رسیدن به این مقام بسته به استعداد و قوت نفس شخص و آداب آن متفاوت است . در میان اسکیموها ، کسی که میخواهد به مقام شمنی برسد ، باید تا مدت ۱۰ روز در یک ایگلو انزوا گزیند ، رو به دیواری بنشیند ، چیزی نخورد کم بخوابد ، و همواره خود را به جلو و عقب بجنباند ، و به درگاه نفوس نامرئی تضرع کند تا در او وارد شوند . شمن معمولاً " در جامعه اعتبار و نفوذ فراوان دارد ، و ممکن است به مشاغلی مانند معلمی ، قضا ، و فرماندهی جنگ نیز اشتغال ورزد . با آنکه شمنان بیشتر مرد هستند ، معمولاً " لباس و صفات زنان را اختیار می کنند .

49-Mien

۵۰ - Bangala: بنگاله یا بنگال، ناحیه‌ای در شمال شرقی هند و شمال پاکستان، کنار خلیج بنگال، بیشتر آن در دلتای رودها گنگ و براهما پوترا بین بهار و آسام واقع است. جنگلهای هیمالایا در شمال و جنگلهای سوندروان در جنوب آن است...

دایره‌المعارف فارسی

51-Sentemur

52-Nescradin

۵۳ - کاملاً "مشخص نیست که آیا مارکوپولو شخصاً از "مهر" سین دیدن کرده است یا خیر؟ اما این نکته کاملاً مابین است که داستان تسخیر این شهر، تنها بازگفته‌ای است از شنیده‌های مارکوپولو.

پانویس متن کتاب

۵۴ - احتمال آن می‌رود که مارکوپولو هرگز بنگال را ندیده باشد، او یقیناً در این قسمت از سفرش، به این سرزمین پاننهاده بود، و گواه این سخن تصور اشتباهی است که او در مورد موقعیت جغرافیایی بنگال دارد.

پانویس متن کتاب

55-Caugigu

56-Anin

57-Coloman

58-Cuiju

59-Fugul

60-Cacanfu

61-Changlu

۶۲ - مارکوپولو در سراسر سرزمینهای چین ، به تکرار کسل کننده این موضوع می پردازد ، که مردمان این سرزمین ها مردگان خود رامی سوزانند (که اشاره ای است به بت پرست بودنشان) ، و اینکه از اسکناس استفاده می کنند . چنین بنظر می رسد که مارکوپولو برای تعریف مردم چین نام جامعی نیافته و به این وسیله به معرفی آنان می پردازد .

پانویس متن کتاب

۶۳ - Chinangli : نام کنونیش تسی - نان فو

(Tsi-nanfu) ، و مهمترین شهر سرزمین شانتونگ (Shantung) است .

پانویس متن کتاب

64-Tadinfu

۶۵ - وقایع نگارهای چینی ، که قدمتشان به بیش از ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد می رسد ، از ابریشم شانتونگ بعنوان یکی از کالاهای برجسته یاد می کنند ، و چنین به نظر می رسد که در قرون وسطی نیز ، از این شهر به سبب ابریشم گرانبه اش سخن رفته است .

پانویس متن کتاب

66-Liytan Sangon

67-Aguil

68-Mongotay

69-Sinjumatu

70-Linju

71-Piju

72-Siju

73-Coiganju

74-Caiju

۷۵ - Facfur : فغفور یا بغفور ، عنوان امپراتور چین در مآخذ اسلامی . این کلمات ظاهراً " معرب کلمهٔ سغری بغفور (= پسر خدا) است . کلمهٔ فغفور به معنی چینی مشتق از این کلمه است ، ولی بعضی از متأخرین آن را منسوب به ناحیه‌ای در چین به نام فغفور شمرده‌اند .
دایره‌المعارف فارسی

۷۶ - Bayan Chincsan : بایان (به معنای " بزرگ " یا " باشکوه ") مشهورترین معاون قوییلای قاآن بود . او در نبرد علیهٔ سلسلهٔ " سونگ " سمت فرماندهی را برعهده داشت .

پانویس متن کتاب

۷۷ - Coiganju : کوی گان جو ، همان هوایی - نگان فو (Hwai-nganfu) ، در چند مایلی جنوب رود

زرد قرار دارد، اما ظاهراً " در زمان مارکوپولو، این رود از نزدیکی شهر می‌گذشته است .

پانویس متن کتاب

۷۸ - Paukin : نام کنونیش پاو - اینگ - هین
پانویس متن کتاب (Pao-Ying-Hien)

۷۹ - Cayu : نام کنونیش کاو - یو - چاو
پانویس متن کتاب (Kao-Yu-Chau)

80-Tiju

81-Tinju

۸۲ - Yanju : یان جو، همان یانگ چائو (Yang-Chau) ، یکی از باستانی‌ترین و بزرگترین شهرهای چین است .

پانویس متن کتاب

۸۳ - Nanghin : احتمالاً " نگوا - کینگ (Ngan-King) امروزی است ، که پایتخت سرزمین نو ساخته نگوا - هوی (Ngan-hwei) می‌باشد . دیگر شهرهای نامدار نان - کینگ ((Nan-King) ، در زمان مارکوپولو ، هنوز آوازه‌ای نداشتند .

پانویس متن کتاب

84-Saianfu

۸۵ - منجنیق: آلتی مرکب از فلاخن مانندی بزرگ که بر سر چوبی قوی تعبیه می‌شد و در قدیم به وسیله آن سنگ و آتش به سوی دشمن پرتاب می‌کردند . . .
فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین)

۸۶ - این روایت . با کرونولوژی مارکوپولو مطابق نیست چرا که با تکیه بر تاریخ نویسان چینی ، محاصره شهرسای آن‌فو (سیانگ - یانگ‌فو Siang-Yangfu) و شهر مجاورش فان - چنگ (Fan-Cheng) ، در سال ۱۲۶۸ آغاز شد ، و تسخیر آن تا سال ۱۲۷۳ به درازا کشید . اما بنا بر روایت خود مارکوپولو ، او پیش از سال ۱۲۷۴ به بارگاه قوبیلای قاآن نرسید . با وجود این ، آنچنانکه از نوشته‌های تاریخی چین برمی‌آید ، محاصره شهر سیانگ یانگ‌فو توسط مهندسین غربی به انجام رسیده است .
پانویس متن کتاب

۸۷ - Sinju : ممکن است سین جو همان شهر ای چینگ (Iching) باشد ، که در این صورت مارکوپولو به جای جنوب خاور ، به سوی جنوب باختر سفر کرده است .
پانویس متن کتاب

۸۸ - Caiju : نام کنونیش ، کوا - چاو (Kwa - Chau) است .

پانویس متن کتاب

۸۹ - این دیر، که در سده سوم یا چهارم میلادی بنا نهاده شد، دارای یکی از مهمترین کتابخانه‌های بودایی در چین بود، اما در سال ۱۸۶۰ بدست شورشیان ویران گشت.

پانویس متن کتاب

90-Chinghianfu

91-Mar Sarghis

۹۲ - Chingnju : نام کنونیش . چانگ چاو (Chang-Chau) است .

پانویس متن کتاب

۹۳ - Alans : عربی‌الان ، قوم ایرانی ساکن قفقاز شمالی که از قرن اول به نام آنان در تاریخ می‌آید . در ۳۷۱ مغلوب هونها شدند . دسته‌ای از آنها با واندالها به فرانسه و اسپانیا مهاجرت کردند . و در تاسیس پادشاهی واندالها در شمال آفریقا سهمی داشتند (۴۱۸ - ۵۳۴) . آلانها اسلاف مردمی هستند که امروزه در زبانهای اروپایی آنان را آستها یا آستیان می‌خوانند ، و نام آنها از قوم آس یا آسیها مشتق شده که ظاهراً " بستگی نزدیکی با آلانها داشته‌اند .

دایره‌المعارف فارسی

94-Suju

۹۵ - پیرآوازه‌ترین شهر سو - چاو (Su-Chau)

کیانگ - نان (Kiang-nan) نام دارد . پانویس متن کتاب

96-Vuju

97-Vughin

98-Changan

۹۹ - Kinsay : واژه کین‌سای در زبان چینی (King-Sze) به مفهوم پایتخت، یا شهر "بهشت" است نام امروزی این شهر هانگ - جو (Hang-Chau) است که از سال ۱۱۲۷، پایتخت سلسله سونگ بوده است. ستایش مارکوپولو از این شهر، با دیگر اروپائیان که از این مکان دیدن کرده‌اند، مطابقت می‌کند، چرا که این شهر در آن زمان با شکوه‌ترین شهر جهان بوده است.

آمیخته‌ای از پانویس، و متن کتاب

100-Ganfu

۱۰۱ - Tanpiju : تان پی‌جو، احتمالاً " همان شائوپینگ (Shao-Ping) است.

پانویس متن کتاب

102-Vuiu

103-Ghiuju

104-Changshan

105-Cuju

106-Fuju

۱۰۷ - بازمانده‌های این قوم بدوی که بدن خود را خالکوبی و نقاشی می‌کنند، و به‌گفته‌ای، آدمخوار نیز می‌باشند هنوز در کوه‌های بین فو - کین (Fo-Kien) و چه - کیانگ

(Che-Kiang) زندگی می‌کنند .

پانویس متن کتاب

108-Kelinfu

۱۰۹ – چینی‌ها ، برای این نوع پرنده‌ها ، نام "مرغان
مخملین موی" را برگزیده‌اند ، که‌پرنده بازان اروپا ، با آن
کاملاً "آشنایی دارند .

پانویس متن کتاب

110-Unken

111-Fuju

۱۱۲ – رودی که‌از میان این شهر می‌گذرد ، رود مین
نام دارد .

پانویس متن کتاب

۱۱۳ – Zayton : نامهای دیگرش ته‌سوان – چاو فو
(T'swan-Chau fu) ، یاچوان – چاوفو (Chwan) –
(Chau fu) یکی از مشهورترین بنا در فو – کین (Fo-Kien)
در صدمایلی جنوب فو – چاو (Fu-Chau) است .

پانویس متن کتاب

114-Tyunju

کتاب سوم

کشتی های مانزی، که روی دریای هند سفر می کنند

پس از اتمام توضیحات ، در مورد سرزمینهایی که از آن صحبت کردیم ، اینک به گفتگو از هندوستان می پردازیم ، و ابتدا از کشتی هایی که بازرگانان با آنها به حمل و نقل کالا می پردازند ، صحبت می کنیم . باید بدانید که این کشتی ها از چوب کاج و صنوبر ساخته شده اند . قسمتی از آن که سرپوشیده است ، پنجاه تا شصت اتاق دارد ، و در هر یک از این اتاقها ، یک بازرگان به راحتی می تواند بنشیند . این کشتی ها دارای یک سکان و چهار دکل هستند ، که گاه دو دکل دیگر را نیز به آن می افزایند . بدنه کشتی دوجداره است و با میخ به یکدیگر متصل شده اند . از داخل نیز درزهای آن را گرفته اند ، و از داخل و خارج با میخهای آهنین ، میخ کوبیشان کرده اند . آهک و کف را خرد کرده و می کوبند ، سپس آن را با نوعی روغن گیاهی می آمیزند و از مخلوط اینها ماده ای بسیار چسبنده حاصل می شود ، که آن را

به‌جای زفت بکار می‌برند ۱.

در این نوع کشتی‌ها گاه تا سیصد ملوان خدمت می‌کنند، و بزرگی‌شان به اندازه‌ایست که به راحتی می‌توانند پنج تا شش هزار سبد فلفل را در خود جای دهند. کشتی‌های بادبانی و پارویی نیز وجود دارند که برای هر پارو چهار ملوان خدمت میکند. کشتی‌های بزرگ، غالباً "یدک‌کش‌هایی را با خود حمل می‌کنند که در آنها، هشتاد تا صد ملوان قرار دارند. گاهی کشتی‌های کوچک هم، کشتی‌های بزرگ را بوسیله کنف‌های محکم، یدک می‌کشند. هنگامی که بخواهند یک کشتی را بازسازی و تعمیر کنند، در روی دو رویه نخستین، تخته چوب‌های نوار شکلی را می‌خکوب می‌کنند و بدین ترتیب سه‌لایه تخته روی یکدیگر قرار می‌گیرند و روی آن را با ماده‌ای که پیشتر ذکر شد، می‌پوشانند.

برای تعمیرات بعدی نیز این کار را انجام می‌دهند، و بهمین سبب شمار تخته‌های نواری، تا شش عدد هم می‌رسد. اینک از جزایری که روی دریای اقیانوس قرار دارند، برایتان می‌گویم.

جزیره چیپان‌گو^۲

چیپان‌گو جزیره بزرگی است که در خاور، و بین اقیانوس، یعنی در فاصله هزار و پانصد مایلی ساحل قرار گرفته است. مردمان این جزیره سپیدپوست و نیکومنظرند، بت پرست و مستقل‌اند، و تابع هیچ حکومتی نیستند. مقدار بسیار زیادی طلا دارند، زیرا که طلا در آنجا به اندازه‌ای بی‌نهایت زیاد یافت می‌شود هیچ یک از بازرگانان و مردم عادی قادر به ورود به این جزیره نیستند، و به همین دلیل میزان طلا در آنجا بسیار زیاد است.

اجازه دهید در مورد کاخ با شکوه حاکم این سرزمین برایتان بگویم. او تمامی کاخ خود را در طلا غرق کرده، و همانگونه که ما خانه‌ها و کلیساهای خود را با سرب می‌پوشانیم، او نیز کاخ خود را با ورقه‌های زرین پوشانیده است. کف اتاقها با ورقه‌هایی از طلای ناب پوشیده شده، که پهنای هر کدام بیش از دو انگشت است. دیگر قسمتهای کاخ، مانند تالارها و پنجره‌ها نیز با طلا پوشیده شده است. میزان ثروتی که در این کاخ گرد آمده، قابل سنجش نیست.

ساکنین اینجا، مقدار زیادی مروارید قرمز رنگ نیز دارند، که همچون مرواریدهای سپید، بزرگ و گرد می‌باشند. بنا بر آداب و رسوم مردم اینجا، پس از مرگ هر کس، در دهانش یک مروارید می‌اندازند.

هنگامی که خان بزرگ (قوبیلای) از ثروت بسیار زیادی این جزیره آگاه شد، تصمیم گرفت که آن را تسخیر کند، و به همین سبب دو تن از سرداراننش به نامهای آباکان^۳ و ون سان^۴ چان را به آنجا فرستاد. آنان نیز با شتاب خود را به چپیان گورساندند. هنگامی که در خشکی پیاده شدند، بسیاری از دشتها، خانه‌ها، و دیگر نقاط را فتح کردند، اما موفق به تسخیر هیچ‌یک از شهرها و دژهای آن نشدند.

این را نیز باید بدانید که بین این دو سردار، اختلاف بسیار زیادی وجود داشت، و هیچ‌یک حاضر به کمک به دیگری نبود. یک روز به دلیل وزیدن باد شمالی، توفانی به پا شد، و مهاجمین کشتی‌های خود را خرد و شکسته شده یافتند. پس با شتاب به سوی کشتی‌های باقیمانده هجوم بردند و پس از سوار شدن، راه دریا را در پیش گرفتند. اما پس از طی چهار مایل، به دلیل نزدیک بودن کشتی‌ها به یکدیگر، با هم برخورد کرده و غرق شدند. آنانی که قادر به شنا کردن بودند، خود را به نزدیکترین جزیره رساندند، و دیگران هم

مردند. اما کشتی‌هایی که با یکدیگر فاصله کافی داشتند. از خطر جستند. پس از اتمام توفان و فرو نشستن باد، کشتی‌های بار دیگر به جزیره بازگشتند، اما سرداران خان، تنها بهنجبا و اشراف زادگان اجازه سوار شدن به کشتی را دادند. شمار تاتارهایی که در جزیره باقی ماندند، به سی هزار نفر میرسید که خود را در شمار مردگان به حساب می‌آوردند، زیرا که نمی‌دانستند چگونه و با چه وسیله‌ای از آنجا رهایی یابند.

آنچه بر سر مهاجمین جزیره چیپان‌گو آمد

سی هزار نفری که ناگزیر به ماندن در جزیره بودند، خود را بدون اسلحه آذوقه دیدند، و چاره‌ای هم جز اقامت در جزیره نداشتند. هنگامی که حاکم چیپان‌گو از اسیر شدن دشمنانش دریک جزیره آگاهی یافت، بسیار خوشحال شده و به همراه سپاهیان سوار بر کشتی شد، تا آنها را اسیر نماید. هنگامی که تاتارها دشمنانشان را دیدند که در جزیره پیاده شدند، با زیرکی بسیار گریختند و آنها را به دنبال خود در اطراف جزیره کشیدند، تا اینکه به کشتیها نزدیک شده، و به سرعت به میان دریا رفتند. پس از آن راه جزیره بزرگ را در پیش گرفتند، و چون بر کشتی‌های خود نشانهای ویژه حاکم را داشتند، به آسانی وارد شهر شدند، و در آنجا تنها گروهی از پیرمردان را یافتند، و سپس به جز زنان زیبا، دیگران را از شهر بیرون کرده و بدین شکل آنجا را فتح کردند.

در این هنگام، حاکم و مردم چیپان‌گو که شهر خود را از دست رفته دیدند، بسیار ناراحت شدند. در ضمن سایر کشتی‌های حامل تاتارها نیز از راه رسیده و شهر را در محاصره کامل خود قرار دادند، به شکلی که هیچکس قادر به ورود یا خروج از شهر نبود. سپاهیان

خان بزرگ هفت ماه را به این شکل گذراندند و کوشیدند تا موقعیت خود را به اطلاع خان بزرگ برسانند. اما موفق به اینکار نشدند تا اینکه سرانجام در سال ۱۲۷۹، به شرط امنیت و حفظ جانشان، با مردم چیپان گو پیمان آشتی بستند، و بدین شکل برای همیشه در آنجا باقی ماندند.

خان پس از آگاهی از رفتار ناپسند سردارانش، یکی از آنها را کشت و دیگری را به جزیره‌ای تبعید کرد تا بمیرد.

رویداد شگفت‌انگیزی را که فراموش کردم بگویم این است که، در یکی از دژهایی که به دست مردان خان بزرگ افتاد، هشت مرد زندگی می‌کردند، که حاضر به تسلیم نشدند، به همین سبب پس از شکست، آنها را به مرگ محکوم کردند و بنا بر فرمان قاضی، سر آنها می‌بایست از تنشان جدا می‌شد، اما آنها به هیچ وسیله‌ای موفق نشدند اینکار را بکنند زیرا آنها در زیر پوست بازوی خود سنگی داشتند که به چشم نمی‌آمد، و به همین سبب امکان کشتن آنها با وسیله آهنی وجود نداشت. پس از آن، دو سردار دستور دادند تا برای کشتن آنها از گرز استفاده شود. بدین طریق آنها بی‌درنگ کشته شدند، و سپس از بازوی هریک از آنان، سنگی جادویی خارج کردند و با دقت بسیار برای خود حفظش کردند.

اینک که داستان جنگ خان بزرگ در چیپان گو به پایان رسید، به مطلب دیگری می‌پردازم.

آداب و رسوم بت پرستان

بت پرستان ختا، مانزی و این جزایر، همگی از یک تبار هستند و بت‌هایی را پرستش می‌کنند که به شکل سرگاو، خوک، قوچ و سایر حیواناتند.^۵ برخی از این بتها دارای سه سر می‌باشند، که یکی از

آنها در جای اصلی، و دو تای دیگر، روی شانه‌ها قرار دارند. نیز برخی از بتها، دو دست، برخی چهار دست، و تعدادی دیگر ده دست و یا حتی هزار دست دارند، که بت پرستان به این نوع آخری احترام بسیار می‌گذارند. هنگامیکه مسیحیان از آنها می‌پرسند، چرا بت‌هایی با چنین شکل‌هایی درست می‌کنند، پاسخ می‌شوند که، پدران ما اینکار را می‌کردند، ما نیز همان کارها را حفظ کرده و انجام می‌دهیم.

زندگی این بت پرستان، آمیخته‌ای است از حرکات عجیب و جادویی، که ما آن را در کتاب خود نقل نخواهیم کرد چرا که به نظر مسیحیان بسیار مسخره جلوه خواهد کرد. اما مطلبی که ذکرش واجب به نظر می‌رسد، این است که اگر بت پرستان، شخصی به غیر از خودشان را اسیر کنند، و آن شخص قادر به پرداخت خون بهای خود نباشد، او را به مرگ محکوم کرده، و پس از دعوت دوستان و خویشان، اسیر را کشته، و گوشتش را می‌خورند، چرا که به نظر آنها خوشمزه‌ترین گوشت، گوشت انسان است. اما ما این مطلب را رها کرده و به بحث دیگری می‌پردازیم.

دریایی که جزایر چیپان‌گو را دربر می‌گیرد، دریای چین نام دارد، و در حقیقت به زبان مردم بومی، مانزی به معنای چین می‌باشد. این دریا در سوی خاور قرار دارد، و بنا بر گفته ماهرترین ناخدایان و ملوانان، هفت هزار و چهارصد و پنجاه و نه جزیره دارد، که بیشترشان مسکونی‌اند. در هر یک از این جزایر، درختان خوش بویی بهار می‌آیند که از آنها به مانند درخت عود استفاده می‌کنند. همچنین فلغل سپید نیز وجود دارد که رنگش مانند برف است، اشیاء گرانبهای دیگری نیز در این جزایر وجود دارند، اما این جزایر آنقدر دور هستند که رسیدن به آنها یکسال به درازا

می‌کشد. کشتیهایی که از زیتون و کین‌سای به‌اینجا می‌آیند، سود بسیار می‌برند. اینگونه کشتی‌ها، زمستانها از کشور خود حرکت کرده و تابستانها باز می‌گردند، زیرا در آن مناطق دو نوع باد می‌وزد، باد موافقی که کشتی‌ها را به‌سوی جیپانگومی‌برد، و باد موافقی که آنها را در بازگشت یاری می‌دهد. یکی از این بادهای تابستانی است، و دیگری زمستانی. این سرزمین از هندوستان بسیار دور است. حال، از این مناطق می‌گذریم و گزارش خود را دنبال می‌کنیم.

۶ کشور بزرگ چامبا

پس از ترک زیتون‌درجهت مغرب، و طی هزار و پانصد مایل، به‌کشوری می‌رسید به‌نام چامبا، که سرزمینی است پهناور که پادشاه ویژه‌ای دارد. مردم این سرزمین بت‌پرستند و به‌زبان مخصوصی صحبت می‌کنند. هر ساله تعداد زیادی از فیله‌ها را به‌عنوان مالیات برای خان بزرگ می‌فرستند.

۷ در سال ۱۲۷۸ خان بزرگ، یکی از سرداران خود به‌نام ساگاتو را به‌همراه سپاهیان‌ش، مامور جنگ علیه حکومت چامبا نمود. پادشاه این سرزمین هم‌مرد توانایی بود، اما قدرت آن را نداشت که از سرزمینش دریک دشت باز دفاع کند. با نیرویی که در اختیار داشت، تنها می‌توانست از شهرها و دژها دفاع کند. در آغاز جنگ نیروهای خان به‌تخریب کردن خانه‌هایی که در خارج از شهرها بود پرداختند هنگامی که شاه چامبا ویرانگری دشمنانش را دید، بسیار ناراحت شد و قاصدانی نزد خان بزرگ فرستاد، و آنها نیز پیامی به‌این مضمون را به‌اطلاع خان بزرگ رساندند: " خان بزرگ، پادشاه چامبا برایتان سلام رسانده و شما را به‌عنوان سرور خود می‌پذیرد و می‌گوید

که از شما پیرسال تر بوده و بسیار بیش از شما حکومت کرده است . در این جنگ مردان زیادی کشته شده اند . او مقدار بسیاری چوب عود و فیل به عنوان باج برای شما ارسال می دارد و خواهش می کند که پیام صلح او را پذیرفته و سپاهیان خود را از کشورش خارج کنید . " خان بزرگ پس از شنیدن سخنان آنها به سردارانش دستور داد تا آن سرزمین را ترک کنند و برای جنگ به جای دیگری بروند . به همین سبب ، از آن هنگام تاکنون ، شاه چامبا مقدار زیادی چوب عود ، و بیست فیل از بزرگترین و زیباترین فیلهایش را برای خان بزرگ ارسال می دارد .

اکنون این مطلب را رها کرده ، و به دیگر ویژگیهای این سرزمین می پردازم . باید بدانید که در اینجا هیچ دختری اجازه ازدواج ندارد ، مگر اینکه شاه قبلا " او را دیده باشد . در صورتیکه دختری را بپسندد ، با او ازدواج کرده ، سپس برطبق رسوم خود ، او را به یکی از سردارانش واگذار می کند . هنگامیکه من (مارکوپولو) در سال ۱۲۸۵ در این سرزمین بودم ، او سیصد و بیست و شش فرزند داشت و صدوپنجاه تن از پسرانش از تربیت جنگی خوبی برخوردار بودند .

در این سرزمین فیل و عود بسیار یافت می شود ، همچنین جنگلهایی دارند که در آن درختی به نام آبنوس به بار می آید ، که چوبی است کاملا " سیاه رنگ که از آن شطرنج ، قلمدان و دوات می سازند . مطلب دیگری برای گفتن نیست ، پس اینجا را رها کرده و به سوی جاوه می رویم .

جزیره بزرگ جاوه^۱

پس از ترک چامبا باید در جهت جنوب ، و بین جنوب و جنوب

خاور، هزار و پانصد مایل دریانوردی کنیم تا به جزیره‌ای پهن‌اور به نام جاوه برسیم. ملوانان با تجربه جاوه را بزرگترین جزیره دنیا می‌دانند، چرا که سه هزار مایل وسعت دارد.^۹ این جزیره متعلق به شاه بزرگی است که به هیچکس باج نمی‌دهد. این جزیره به گونه شگفت‌آوری ثروتمند است. مردم آن بت پرستند. در اینجا فلقل، جوزهندی، گالانگا، اسطوخودوس، میخک و دیگر ادویه‌های پربها یافت می‌شود. کالا و ادویه‌ای که از این جزیره به نقاط دیگر برده می‌شود، سود سرشاری را از آن مردم آنجا می‌کند. به راستی که ثروت این جزیره قابل محاسبه نیست. به سبب دوری این جزیره، و نیز نامطمئن بودن دریانوردی، خان بزرگ هرگز موفق به تسخیر این جزیره نشد.^{۱۰} بازرگانان مانزی و زیتون، از تجارت با این جزیره، سود فراوان می‌برند.

جزایر سندور و کندور ۱۱ و ۱۲

پس از ترک جاوه و طی هفتصد مایل بین جنوب و جنوب خاور دو جزیره^{۱۱} سندور و کندور نمایان می‌شوند که یکی بزرگ و دیگری کوچک است. از آنجا که چیزی برای گفتن در مورد اینجا وجود ندارد، اجازه دهید پانصد مایل دیگر به پیش رویم، تا به سواحل لوکاک^{۱۳} برسیم، که ایالتی بسیار ثروتمند است. این ایالت شاهی بسیار قدرتمند دارد. مردم این سرزمین بت پرستند و به زبان ویژه‌ای سخن می‌گویند. آنها به هیچکس باج نمی‌دهند، و فاصله‌شان با نقاط دیگر، به اندازه‌ای است که از هیچ مهاجمی هراس ندارند. اگر ارتش کوچکی از خان به لوکاک می‌رفت، قادر بود به آسانی آن سرزمین را تسخیر کند. در این سرزمین چوب سرخ و آبنوس بسیار یافت می‌شود. طلایی که در اینجا وجود دارد، قابل باور نیست.

در این جزیره، فیل، حیوانات وحشی گوناگون، و پرندگان نیز وجود دارند. در اینجا برای خرید و فروش از صدف استفاده می‌کنند. حال لوکاک را رها کرده، و به شرح سرزمین دیگری می‌پردازیم

۱۴ جزیره پنتام و شهر مالایور ۱۵

پس از ترک لوکاک، باید پانصد مایل در جهت جنوب به پیش رویم تا به جزیره پنتام برسیم، که سرزمینی بسیار وحشی است. تمامی درختان اینجا خوش بو هستند. مطلب دیگری برای گفتن وجود ندارد، پس اینجا را رها کرده و مسافت شصت مایل بین این دو جزیره را طی می‌کنیم. ژرفنای این آب بسیار کم است، یعنی چیزی در حدود چهارگام. از آنجا که کشتی‌ها بسیار بزرگ می‌باشند، باید سکنهای آن را بالا ببرند تا بیش از این در عمق آب فرو نرود. پس از طی این مسافت باید سی مایل دیگر سفر کنیم تا به جزیره مالایور برسیم. در این سرزمین شاه ویژه‌ای حکومت می‌کند، و مردمش به زبان خاصی سخن می‌گویند. در این شهر تجارت ادویه رونق بسیار دارد، و هر آنچه که برای زندگی لازمست، در این شهر یافت می‌شود. مطلب دیگری برای گفتن نیست، پس به سفر خود ادامه می‌دهیم.

۱۶ جاوه کوچک

پس از ترک جزیره پنتام، باید در حدود صد مایل دیگر سفر کنید تا به جاوه کوچک برسید. برخلاف آنچه که از نامش برمی‌آید، جاوه کوچک، جزیره کوچکی نیست، چه پیرامونش به دو هزار مایل می‌رسد. در این جزیره هشت حکومت و هشت پادشاه وجود دارد در هریک از این هشت جزیره، مردم به زبان مخصوص به خود سخن

می‌گویند .

در جاوه^{۱۶} کوچک گونه‌های بسیاری از ادویه‌های گرانبها یافت می‌شود که در کشور ما ناشناخته است . عود ، چوب سرخ ، آبنوس و بسیاری از اجناس گرانبهای دیگر نیز وجود دارد .

پیش از هر چیز اجازه دهید بگویم که این جزیره آنچنان در راستای جنوب واقع شده ، که ستاره^{۱۷} شمالی هرگز از آن دیده نمی‌شود . پس از این ، اجازه دهید از حاکم نشینان ، که نخستین شان فرلک نام دارد ، سخن بگویم .

باید بدانید که مردمان قلمرو فرلک توسط بازرگانان مسلمان ، به‌دین اسلام گرویده‌اند ، که این تنها به‌شهرنشینان مربوط می‌شود زیرا برخی از آنان در کوه زندگی می‌کنند ، و مانند حیوانات با خوردن هر نوع گوشتی ، حتی گوشت انسان تغذیه می‌کنند . بامداد که از خواب برمی‌خیزند ، اولین چیزی را که ببینند ، پرستش می‌کنند . پس از فرلک به حاکم نشین دیگری به نام بسما^{۱۸} می‌پردازم ، که خود حکومتی مستقل دارد . مردم اینجا وحشی هستند و از قانون یا مذهبی پیروی نمی‌کنند . تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند ، به‌هیچکس باج نمی‌دهند ، و به‌زبان ویژه‌ای سخن می‌گویند . آنچنان از ایالات دیگر دور هستند که خدمتگزاران خان بزرگ نیز توانایی رسیدن به آنجا را ندارند . اما با وجود این ، گاه به‌گاه هدایایی برای خان بزرگ می‌فرستند .

باید به‌سما بگویم آدمهای کوچکی که بازرگانان به‌عنوان هدیه از هندوستان می‌آورند ، چیزی جز افسانه نیستند ، زیرا این نوع انسانها را در این جزیره می‌سازند . در این جزیره گونه‌ای از میمونهای بسیار کوچک زندگی می‌کنند ، که بسیار شبیه به انسان هستند . آنها این میمون را می‌کشند ، سپس پوستش را خشک می‌کنند با عطرهای

خوشبو، معطرش می‌کنند، تا جائیکه چون انسان به‌نظر می‌آید. آنچنان که گفتم، چنین چیزی حقیقت ندارد، و این نوع انسانها را در این جزیره می‌سازند.

۱۹ حکومتهای سامارا و داگرویان ۲۰

هنگامی که بسما را ترک کنید، به‌حکومت دیگری به‌نام سامارا می‌رسید. در این جزیره، مارکوپولو، به‌دلیل‌بدی آب و هوا، ناگزیر به‌اقامت پنج ماهه شد. در اینجا نیز ستاره شمالی و دیگر ستاره‌های شمال شرقی دیده نمی‌شوند. مردمانش وحشی و بت‌پرستند، شاهانی بزرگ و ثروتمند دارند، اما می‌گویند که تحت حکومت خان بزرگند. چنانکه گفتم، پولوها به‌مدت پنج ماه در این جزیره اقامت داشتند. پس از پیاده شدن از کشتی‌ها، گرداگرد خود خندق‌هایی حفر کردند، تا آنها را در مقابل ساکنین آدمخوار آنجا حفظ کند. تعداد این افراد به‌دو هزار نفر میرسد - بهترین ماهیهای دنیا در اینجا یافت می‌شود. مردم این جزیره گندم ندارند و از برنج تغذیه می‌کنند. شراب ندارند، اما نوعی مشروب می‌سازند که نحوه ساختنش را برایتان شرح می‌دهم. در اینجا نوعی درخت یافت می‌شود، که تنها یک شاخه آن بریده و بالای‌طرفی قرار می‌دهند و پس از گذشت یک روز، این طرف از یک نوع مشروب عالی پر می‌شود. این درختان شبیه به‌درختهای خرما هستند، اما تنها چهارشاخه دارند. هنگامی که این درخت دیگر شراب ندهد، مقداری آب در پای آن می‌ریزند، و پس از مدتی از آن درخت و شاخه شکسته می‌توان شراب تهیه کرد، با این تفاوت که این شراب برخلاف شراب اولی که سفید است، به‌رنگ قرمز در می‌آید. این مشروب بیماریهایی از قبیل سل و استسقاء را درمان می‌کند. این درختان، نوعی نارگیل

دارند که به بزرگی سر انسان می باشد و بسیار خوشمزه است . این نارگیل ها تا زمانی که تازه هستند و خنک نشده اند ، از خود مایعی ترشح می کنند که بسیار شیرین و خوش طعم است . اکنون که از این سرزمین سخن گفتیم ، اجازه دهید اینجا را رها کرده و به سرزمین داگرویان بپردازیم .

این سرزمین نیز حکومتی مستقل دارد ، و مردمانش به زبان ویژه ای سخن می گویند . اینچنین می گویند که به خان بزرگ وفادارند . بت پرستند و عادات بدی دارند ، بدین ترتیب که اگر در میانشان کسی بیمار شود ، او را نزد جادوگران می برند و آنان نیز با اعمال جادویی و همچنین مددجویی از بتها ، می گویند که او باید بمیرد یا اینکه بهبود یابد . اگر جادوگران بگویند که بیمار مردنی است ، اشخاص ویژه ای را خبر می کنند ، تا او را بکشد ، پس از آن تمامی خانواده گوشت مرده را می خورند ، سپس استخوانهایش را در جعبه ای می گذارند و آن را به کوهستان برده و به سقف غارهای بزرگ آویزان می کنند تا از دسترس جانوران وحشی دور باشد . اگر آنها کسی را اسیر کنند که از خودشان نباشد ، و پولی هم برای آزاد کردن خود نداشته باشد ، او را کشته و می خورند .

اکنون به شرح حکومت لامبری می پردازم .

۲۱

حکومت لامبری و فن سور

در لامبری شاهی حکومت می کند که به خان بزرگ وفادار است . مردمانش بت پرستند و دارای چوب قرمز ، کافور و ادویه های گرانبهایی هستند . آنها چوب قرمز را در زمین می کارند ، و هنگامی که به اندازه کافی رشد کرد ، یک شاخه کوچک آن را جدا کرده ، و در جای دیگری می کارند ، و پس از سه سال درخت را با ریشه هایش از خاک بیرون

می‌آورند. مارکوپولو، این چوب را با خود به‌ونیز آورد، اما به‌سبب سرد بودن بیش از اندازه هوا، این گیاه خشک شد.

مورد شگفت‌انگیز دیگری که باید در موردش شرح دهم، وجود مردانی است که در کوهستانها زندگی می‌کنند، و دمی شبیه به دم سگ دارند، که درازایش از یک وجب بلندتر می‌باشد، و بدون مو است.^{۲۳} در اینجا پرنده، کرگدن و دیگر حیوانات شکاری یافت می‌شود.

اکنون از حکومت فن‌سور برایتان می‌گویم. فن‌سور حکومتی است مستقل که به‌خان بزرگ نیز وفادار می‌باشد. مردمانش پرتند. این سرزمین بخشی از جاوه کوچک است که پیشتر از آن سخن گفتیم. در این نقطه بهترین کافور دنیا، به‌نام فن‌سوری به‌دست می‌آید که^{۲۴} مانند طلا پرارزش است و به‌فروش می‌رسد. گندم ندارند و غذایشان را با برنج و شیر درست می‌کنند.

در این جزیره از نوعی درخت آرد تهیه می‌کنند، زیرا داخل آن مملو از آرد می‌باشد، که تنها لایه نازکی روی آنها را پوشانده است. از این آرد خمیری درست می‌کنند که از آن نانی بسیار عالی بدست می‌آید. مارکوپولو مقداری از خمیر آن را به‌همراه خود به‌ونیز برد. نانی که بدینوسیله تهیه می‌شود، مزه نان جو را می‌دهد. از حکومتهای این جزیره، تنها از آنهايي که دیدم سخن گفتم، و چون از دیگر حکومتها شخصا بازدید نکردم، پس در موردشان صحبت نمی‌کنم.

۲۵ جزیره نکووران

پس از ترک جاوه کوچک و گذر از لامبری باید در حدود صد و پنجاه مایل به‌سوی شمال برویم، تا به‌دو جزیره برسیم که نام

یکی از آنها نکووران است. ساکنین آنجا شاه ندارند، و لخت و عریان، همچون جانوران زندگی می‌کنند. آنها بت پرستند. در این نقاط صندل سپید و قرمز، و دیگر درختان گرانبها یافت می‌شود. چون مطلب بیشتری در مورد اینجا وجود ندارد، پس رهایش کرده و از جزیره^{۲۶} آندامان صحبت می‌کنیم.

جزیره آندامان^{۲۶}

آندامان، جزیره‌ای بسیار بزرگ است که مردمانش شاهی ندارند، بت پرستند و مانند جانوران زندگی می‌کنند. مردان این جزیره، سر، چشم و دندانهایی شبیه به سگ دارند. در حقیقت آنها شبیه به سگهای ماستیف^{۲۷} هستند! مردم این جزیره آدمخوارند و هرکس را که دستگیر کنند، می‌خورند. غذای آنها برنج، شیر و انواع گوشتها است. افزون بر اینها، میوه‌های بسیاری نیز دارند. اکنون به شرح جزیره^{۲۸} دیگری به نام سیلان می‌پردازم.

جزیره سیلان^{۲۸}

پس از ترک آندامان، و طی مسافتی برابر با هزار مایل در جهتی متمایل به جنوب باختر، به جزیره^{۲۹} سیلان می‌رسیم. سیلان به راستی که بزرگترین جزیره^{۳۰} دنیا است، چه پیرامونش به دو هزار و چهار صد مایل می‌رسد^{۳۱}. در روزگاران پیشین این جزیره بزرگتر بوده است، زیرا که بنا بر نقشه^{۳۲} دریانوردان، پیرامون این جزیره به سه هزار و ششصد مایل می‌رسیده، اما باد شمالی چنان سخت بر بخشی از جزیره می‌وزد، که آن را در آب فرو برده است؛ بهمین دلیل وسعت کنونی جزیره کمتر شده است. سیلان جزیره‌ای بسیار صاف است، چنانکه اگر کسی از سوی دریا به جزیره نزدیک شود،

تنها هنگامی که در ساحل آن قرار گیرد، می فهمد که به خشکی رسیده است.

در این سرزمین شاهی بنام سن دمین حکومت می کند. مردمانش بت پرستند و لخت و عریان زندگی می کنند، به هیچکس، نیز باج نمی دهند. گندم ندارند، و از گنجد، روغن تهیه می کنند. غذای آنها گوشت، شیر و برنج است، شراب را نیز از درخت شراب، همانگونه که پیشتر برایتان توضیح دادم، تهیه می کنند. مقدار بسیار زیادی از بهترین چوبهای دنیا را دارند.

در این جزیره بهترین و زیباترین یاقوت دنیا یافت می شود. شاه اینجا صاحب زیباترین یاقوتی است که همانندش در دنیا یافت نمی شود. درازای این یاقوت نزدیک به یک وجب است و پهنای آن به اندازه قطر بازوی یک مرد است. سرخی این یاقوت به مانند آتش است، و به اندازه ای گرانبها است که به سختی می توان قیمتی برایش معین کرد. خان بزرگ قاصدانی برای خرید این یاقوت فرستاد، و گفت که حاضر است در مقابل آن قیمت یک شهر را بپردازد. اما شاه در پاسخ گفت که آن را از یکی از اجدادش به ارث برده و حاضر به فروشش نیست.^{۳۱}

مردمان این جزیره جنگاور نیستند، و در هنگام لزوم، از مردان دیگر نواحی، به ویژه مسلمانان یاری می طلبند.^{۳۲}

۳۳ ایالت پهناور معبر

پس از ترک سیلان باید در حدود شصت مایل به سوی پیش بروید تا به سرزمین پهناور معبر برسیم. این ایالت که در کنار ساحل قرار دارد، زیباترین بخش تمامی هندوستان است و بین پنج پادشاه که با یکدیگر برادرند، تقسیم شده است. اینجا، ثروتمندترین و

باشکوه‌ترین ایالت دنیا است .

در یکی از بخشهای این ایالت پادشاهی به نام سندر بندی^{۳۴} دوار حکومت می‌کند ، که قدرتمندتر از چهار پادشاه دیگر است . در این سرزمین مرواریدهایی بسیار عالی صید می‌شود که بسیار گرانبها هستند . شیوه صید آنها چنین است . در فاصله بین خشکی و جزیره ، خلیجی قرار دارد که ژرفنایش ده دوازده ، گام و در بعضی از نقاط ، عمق آب تنها دو گام می‌رسد . در این خلیج مروارید بسیار یافت می‌شود . بازرگانان به اتفاق هم یک کشتی بزرگ ویژه صید مروارید را اجاره می‌کنند . هر بازرگان اتاق ویژه‌ای در این کشتی دارد ، که در آن ظرفهای پر از آب و دیگر وسایل مورد نیاز را قرار می‌دهند . آنها از نقطه‌ای به نام بتلار حرکت کرده و حدود شصت مایل در آب به پیش می‌روند تا به مکانی برسند که در آن بیشترین صدفها یافت می‌شود .

این بازرگانان مردان بسیاری را استخدام کرده و به آنها پول فراوانی می‌دهند تا از اول آوریل تا ماه می برایشان کار کنند . هنگامی که این مردان با کشتی به نقاط مورد نظر رسیدند ، هر یک از آنان در عمقهای مختلف شیرجه می‌روند . پس از آنکه به کف دریا رسیدند صدفها را یافتند ، و مروارید داخل آنها را برمی‌دارند سپس آنها را در کیسه‌ای که به بدنشان بسته‌اند می‌اندازند ، به سطح آب برمی‌گردند ، و پس از خالی کردن کیسه ، بار دیگر به زیر آب می‌روند .

۳۶

مکانی که جسد سن توماس حواری در آن دفن شده است
جسد سن توماس حواری در شهری کوچک واقع در ایالت معبر
به خاک سپرده شده است . بازرگانان به سبب دوری این شهر ، به اینجا

نمی‌آیند اما مسلمانان و مسیحیان بسیاری برای عبادت به این سرزمین می‌آیند. چرا که مسلمانان می‌گویند اومسلمان، و پیامبری بزرگ بنام آواریان^{۳۷} بوده که این کلمه به معنای "مرد مقدس" است، مسیحیانی که به این مکان می‌آیند، مقداری خاک را از جایی که مرد مقدس در آن مورد هجوم قرار گرفته، برمی‌دارند و به خانه‌های خود می‌برند. اگر مقداری از این خاک را با آب مخلوط کرده و به کسی که تب دارد بدهند، بلادرنگ شفا خواهد یافت. حتی خود مارکوپولو نیز کمی از این خاک را به‌ونیز آورده و بیماران بسیاری را شفا داده است. این خاک قرمز رنگ است.

در سال ۱۲۸۸، در این شهر معجزه بزرگی رخ داد، که اینک برایتان شرح می‌دهم. در این سال فرمانروای ایالت، کلیسای سن توماس و تمامی خانه‌های نزدیک به آن را با برنج‌های خود پر کرد. مسیحیانی که خدمتگزاران کلیسا بودند، از او دوستانه خواهش کردند که از انبار کردن برنج در خانه‌های آنها و در کلیسا خودداری کند. اما او مردی سنگدل بود و به خواهش آنان توجهی نکرد. هنگامی که کار پر کردن خانه‌ها از برنج به‌اتمام رسید، معجزه رخ داد. در همان شب سن توماس با شن کشی در برابر شاه نمایان شد و به او گفت که یا خانه‌ها را به‌صورت نخستینش درآورد، یا خود را برای بدترین نوع مرگ آماده‌سازد. در خلال صحبت‌های هم‌گلوئی شاه را بین دندان‌های شن‌کش فشار میداد، به‌شکلی که به‌نظر می‌رسید شاه در حال مرگ است. پس از این تهدید سن توماس ناپدید شد. فردای آن روز، شاه دستور داد خانه‌ها را تخلیه کنند و سپس آنچه را که برایش رخ داده بود، برای دیگران تعریف کرد. مسیحیان از این رویداد بسیار خوشنود شدند، از سن توماس تشکر کردند و همواره یادش را گرامی داشتند.

اینک به شرح چگونگی مرگ سن توماس می پردازم . باید بدانید که او در خلوت و تنهایی به سر می برد و در جنگل به نماز و نیایش به درگاه خداوند می پرداخت . روزی یکی از بت پرستان گروه گوی^{۳۸} مشغول شکار طاووس بود ، که اشتباها " سن توماس را هدف قرار داد . سن توماس در حالیکه در اثر زخمی شدن ، در حال مرگ بود ، باز هم به دعا ادامه داد ، تا اینکه در اثر جراحات وارده درگذشت .

حال از موضوع دیگری برایتان سخن می گویم . در اینجا هنگامی که نوزادی به دنیا می آید ، بدنش را هفته ای یک بار با روغن کنجد مالش می دهند تا سیاه تر شود . چرا که در این نواحی هر که پوست تیره تری داشته باشد ، از احترام بیشتری برخوردار است . مردم اینجا ، بت های خود را نیز به رنگ سیاه درمی آورند و شیاطین را همچون برف سپید می کنند ، چرا که معتقدند خداوند و دیگر مقدسین پوستی سیاه رنگ دارند و شیاطین سپیدرنگند .

آنان اعتقاد بسیار زیادی به گاوها دارند ، و به همین سبب به هنگام جنگ مقداری از پوست این حیوان را همراه خود می برند سواران ، آن را به پال اسب خود می آویزند ، و پیادگان آن را روی سپر خود می چسبانند . برخی نیز تکه ای از آن پوست را روی سرشان می گذارند تا آنها را از خطر حفظ کند^{۳۹} . این پوستها بسیار گران قیمت هستند .

ایالت لار^{۴۰}

هنگامیکه مدفن سن توماس را ترک می کنید ، لار را در سمت باختر می یابید . تمامی آبرایمانهای جهان از این نقطه برمی خیزند . آنها بهترین بازرگانان جهان هستند . بسیار راستگواند و در کار خود نیرنگ نمی زنند . گوشت نمی خورند و شراب نمی نوشند ، و تنها

با زنان خود رابطه دارند. هیچ موجود زنده‌ای رانمی‌کشند و هرگز گناه نمی‌کنند.

آبرایامانها بت‌پرستند و به‌مسائلی چون پیشگویی و برخورد با پرندگان و حیوانات توجه بسیار می‌کنند.

شهر کایل ۴۱

کایل، شهر بزرگ و باشکوهی است، که متعلق به‌آشار، پیرسالترین پادشاه این جزیره است. در این شهر تمامی کشتی‌هایی که آکنده از کالا و اسب می‌باشند، از مغرب، هرمز، کیش، عدن و دیگر نقاط عربستان، به‌اینجا می‌آیند.

بازرگانان نیز، در این شهر توقف می‌کنند، زیرا که کایل برای تجارت شهر بسیار خوبی است. شاه کایل بسیار ثروتمند است، و لباسهای خود را با گوهرهای گرانبها آراسته است. او، پادشاهی دادگستر است و به‌ویژه به‌بازرگانانی که از راه دور می‌آیند، رسیدگی می‌کند. اگر بین این پنج برادر برخوردی پیش بیاید، مادر آنها وساطت کرده و آنها را با یکدیگر آشتی می‌دهد. اگر صحبت‌های مادرشان، برای آشتی دادن آنها کافی نباشد، او چاقویی را برداشته و می‌گوید اگر شما با هم صلح نکنید، من ابتدا سینه‌هایم را که با آنها، شما را شیر داده‌ام، می‌برم و سپس خود رامی‌کشم. برادران نیز هنگامی که ناراحتی عمیق مادرشان را می‌بینند، چاره‌ای جز آشتی نمی‌یابند. اما هنگامی که مادرشان بمیرد، مسلماً "بین‌آنها جنگ درخواهد گرفت.

حکومت کویلوم ۴۲

کویلوم حکومتی است که در پانصد مایلی معبر، و درجهت

باختر قرار گرفته است مردمانش بت پرستند ، اما تعدادی مسیحی و یهودی نیز در بینشان زندگی می کنند . مردم این سرزمین به زبان ویژه ای سخن می گویند . در اینجا چوب قرمز ، و فلفل فراوانی وجود دارد .

بوته های فلفل را چون دیگر بوته های اهلی در ماه های ژوئن و ژوئیه می کارند و آبیاری می کنند . باید اضافه کنم که بازرگانان مانزی ، عربستان ، و خاور کالاهایی با کشتیهای خود به اینجا می آورند ، و پس از فروش آنها اجناسی از اینجا می خرند و به دیگر نقاط دنیا می برند .

جانورانی که در اینجا وجود دارند ، با حیوانات دیگر نقاط دنیا تفاوت بسیار دارند . در اینجا شیرهایی زندگی می کنند که بدنشان کاملاً سیاه و یکدست است . طوطی های این سرزمین هم پرهایی سپید ، و پاها و منقارهایی سرخ رنگ دارند . طاووس های این سرزمین بسیار زیبا و گوناگونند . در تمامی این سرزمین چیزهای بسیار زیبایی وجود دارد ، که با آنچه که ما در سرزمین خود داریم متفاوت است . به سبب گرمای زیاد ، به جای گندم ، برنج می کارند . از خرما نوعی شراب تهیه می کنند که بسیار سکرآور است . اخترشناسان و پزشکان ماهری دارد . همه آنها موهای تیره ای دارند و آداب و رسوم ویژه ای برای ازدواج دارند . مردان با دختر عموها و دختر دایی های خود ازدواج می کنند و اگر پدرشان بمیرد ، می توانند با زن پدرشان ازدواج کنند . ازدواج با بیوه برادر نیز قانونی است ، و این رسمی است که در سراسر هندوستان رایج است .

اکنون به شرح شهر کوماری می پردازیم .

شهر کوماری^{۴۳}

کوماری یکی دیگر از بخشهای هندوستان است. ستاره^{۴۴} شمالی که در جزیره^{۴۵} جاوه قابل مشاهده نبود، در افق اینجا دیده می شود. برای مشاهده^{۴۶} آن باید حدود سی مایل در دریا به پیش بروید. در اینجا جانوران بسیاری زندگی می کنند. مانند میمونهایی که آنها را با انسان اشتباه خواهید گرفت! همچنین گاتپاولها،^{۴۴} شیرها، خرسها و بیوزپلنگهای بسیار، و دیگر جانوران را خواهید یافت.

حکومت الی^{۴۵}

الی در حدود سیصد مایلی باختر کوماری قرار دارد، و در آن شاه ویژه ای حکومت می کند. مردمانش بت پرستند و به زبان مخصوص خود صحبت می کنند. در این سرزمین بندری وجود ندارد، در آن تنها رودخانه ای بزرگ و عمیق وجود دارد که برای قایقرانی مناسب است. در اینجا فلفل، زنجبیل و دیگر ادویه های گرانبها وجود دارد، و به همین سبب پادشاه الی مرد ثروتمندی است. این پادشاه سپاه ندارد، زیرا موقعیت طبیعی اش بسیار خوب است. مطلب دیگری که باید گفته شود، این است که، اگر کشتی ای از سرزمین بیگانه به دلتای رودخانه نزدیک شود، آن را تصاحب کرده و هر آنچه را که در آن وجود دارد، برای خود برمی دارند، چرا که اعتقاد دارند خدا آنها را به سرزمینشان فرستاده، تا اموالشان را تصاحب کنند. کشتی های مانزی و دیگر سرزمین هایی که به اینجا می آیند، در مدت سه، چهار، تا هشت روز بارگیری کرده و به سفر ادامه می دهند، چرا که توقف بیش از این خالی از خطر نیست. البته این حقیقت دارد که مردم مانزی از لنگر انداختن در این

نواحی هراسی ندارند، چرا که لنگرهایشان چنان سنگین است که در مقابل هر نوع باد و توفانی مقاومت می‌کند.

در این سرزمین شیر، و دیگر جانوران شکاری یافت می‌شوند.

۴۶

حکومت ملیبار

ملیبار سرزمین پهناوری است که درجهت باختر قرار دارد. مردمش بت‌پرستند و بهزبان ویژه‌ای سخن می‌گویند. در اینجا شاهی حکومت می‌کند که به‌هیچکس مالیات نمی‌دهد. از این منطقه ستاره شمالی به‌خوبی قابل مشاهده است. از ایالت ملیبار تا ایالت هم مرز آن که گوجرات^{۴۷} نام دارد، هر ساله بیش از صد کشتی از دزدان دریایی به‌کشتی‌های بازرگانی حمله می‌کنند.

در این سرزمین بجز فلفل، زنجبیل و ادویه‌های دیگر، دارچین و جوز هندی به‌مقدار فراوان یافت می‌شود. پارچه‌های زیبایی به‌نام بوکرامی می‌بافند که زیباترین پارچه دنیاست.

بازرگانی که به‌این سرزمین می‌آیند، با خود مس، پارچه‌های زربفت، چوب صندل، نقره، میخک، اسطوخودوس و دیگر ادویه‌ها را می‌آورند. از ایالت مانزی نیز بازرگانی به‌اینجا می‌آیند و پس از خرید کالا، آنها را برای فروش به‌عدن و اسکندریه می‌برند.

حکومت گوجرات

گوجرات حکومتی بزرگ است که مردمانش مسلمانند و شاه ویژه‌ای بر آنها حکومت می‌کند. بهزبان مخصوصی گفتگو می‌کنند و به‌هیچکس هم‌باج نمی‌دهند. این ایالت در سوی باختر واقع شده است. ستاره شمالی از اینجا به‌خوبی قابل مشاهده است. در این سرزمین فلفل و زنجبیل فراوان یافت می‌شود. فرآورده پنبه آنها نیز

بسیار زیاد است، که تا سن دوازده سالگی برای رسیدن و نخ کردن مناسب است.

کالاهای چرمی بسیاری نیز در این سرزمین وجود دارد، که آنها را از پوست گوزن، گاو میش و کرگدن بدست می آورند. بهترین و ظریفترین کارهای چرمی دنیا در این سرزمین انجام می گیرد. همچنین نازبالشهایی بسیار عالی با نخهای زرین می دوزند. اکنون این سرزمین را رها کرده، و به توصیف حکومت تانا می پردازیم.

۴۸

حکومت تانا

تانا سرزمینی بسیار پهناور و زیباست که در جهت باختر واقع شده است. حاکم این سرزمین شاهی است که به هیچکس باج نمی دهد. مردمانش بت پرستند و به زبان ویژه ای سخن می رانند. بخوری که در اینجا بدست می آید قهوه ای رنگ و مقدارش نیز بسیار زیاد است. بازرگانی در اینجا رونق بسیار دارد، و شمار بسیاری از کشتی های بازرگانی برای صدور چرخهای دباغی شده، به این سرزمین می آیند. صادرات پارچه نیز رونق فراوان دارد.

شاه اینجا قراردادی با دزدان بسته، بدین ترتیب که اگر در کشتی هایی که دزدان را غارت می کنند اسب یافت شود، باید آن را به پادشاه دهند، اما کالاهای دیگر را می توانند برای خود بردارند. اکنون به شرح حکومت کامبات می پردازیم.

حکومت کامبات ۴۹

سرزمین کامبات در سوی باختر قرار گرفته و شاه ویژه ای بر آن حکومت می کند، مردمانش نیز به زبان بخصوصی صحبت می کنند، و

بت پرستند . ستارهء شمالی از این سرزمین قابل مشاهده است . در اینجا بازرگانی رونق فراوان دارد ، و تولید بوکرامی و پنبه چندان زیاد است که آنها را به دیگر ایالات هم صادر می کنند . بازرگانان باکشتی های انباشته از کالا از قبیل طلا ، مس و فرآورده های دیگر به این سرزمین می آیند و به خرید و فروش می پردازند .

۵۰ سمنات

سمنات ایالت بزرگی است که در سوی باختر قرار دارد . مردمانش بت پرستند و به زبان ویژه ای سخن می گویند ، و به هیچکس باج نمی دهند . آمدوشد بازرگانان در این ایالت بسیار زیاد است . مردمان این سرزمین بسیار سنگدلند . مطلب بیشتری برای گفتن در مورد این سرزمین نیست ، پس رهایش می کنیم و به سفر خود ادامه می دهیم .

۵۱ کسماکوران

کسماکوران ایالتی است که شاه ویژه ای بر آن حکومت می کند . مردمان آن زبان بخصوصی صحبت میکنند . مردمانش مسلمانند اما تعدادی نیز بت پرست در میان آنها یافت می شود . ساکنین اینجا از راه تجارت و صنعت زندگی می کنند . این سرزمین در سمت خاور و شمال خاور هندوستان قرار دارد . تمامی ایالات و سرزمینهایی که از معبر تا این ایالت از آنها صحبت کردیم ، متعلق به هندوستان بزرگ است . حال به صحبت از چند جزیره که آنها هم متعلق به هندوستان می باشند می پردازیم .

جزیره مذکر و مونث ۵۲

در فاصله پانصد مایلی جنوب کسماکوران جزیره‌ای واقع شده به نام جزیره مذکر. ساکنین آن مسیحیانی هستند که غسل تعمید داده شده‌اند و براساس اصول کتاب عهد عتیق زندگی می‌کنند. هیچ زنی در این جزیره وجود ندارد، بلکه همگی آنها در جزیره‌ای به نام جزیره مونث سکونت دارند. مردان این جزیره، تنها سه ماه مارس، آوریل و مه را به جزیره مونث می‌روند و باهمسرانشان زندگی می‌کنند. در انتهای این سه ماه به جزیره مذکر برگشته و به کارهای خود می‌پردازند.

در این جزیره نوعی کهربای بسیار زیبا و ظریف یافت می‌شود مردانش صیادانی ماهرند و از دریای پیرامون خود ماهیهای بسیار صید می‌کنند

فاصله این دو جزیره با هم، در حدود سی مایل است. می‌گویند مردان به این دلیل جدا از زنانشان زندگی می‌کنند که آذوقه کافی برای خوردن ندارند. پسر بچه‌ها نیز تا سن چهارده سالگی در جزیره مونث می‌مانند، و پس از آن به جزیره مذکر و نزد پدرانشان می‌روند در طول سه ماهی که مردان در جزیره مونث هستند، برای زنان حبوبات را می‌کارند تا زنها محصولات آن را جمع‌آوری کنند. اکنون به شرح جزیره سکوترا می‌پردازیم.

۵۳
سکوترا

پس از ترک این دو جزیره و سفری در حدود پانصد مایل در جهت جنوب، به جزیره بزرگ و ثروتمند سکوترا می‌رسیم. ساکنین این جزیره مسیحیان تعمید داده شده هستند.

در شکم بالن و نهنگ‌های این جزیره کهربای بسیاری یافت می‌شود. در این جزیره پارچه‌های پنبه‌ای بسیار عالی یافت می‌شود. از دیگر فراآورده‌های آن می‌توان نوعی ماهی شور را نام برد که گوشت بسیار لذیذی دارد. غذای آنها برنج، گوشت و شیر می‌باشد. کشتی‌های بازرگانی بسیاری برای خرید و فروش به این جزیره می‌آیند. حال برایتان از کارهای جادوگران اینجا را تعریف می‌کنم برای این جادوگران هر کاری ممکن است، برای مثال، اگر کشتی بادبانی در حال حرکت باشد و باد موافق در جهت آن بوزد، می‌توانند کاری کنند که باد تغییر جهت داده، و به باد مخالف تبدیل شود. آنها قادر به تولید توفانها و بادهای سهمگین هستند کارهای دیگری نیز انجام می‌دهند، که برای جلوگیری از وحشت خوانندگان از ذکر آنها خودداری می‌کنم. در این جزیره سخن دیگری برای گفتن وجود ندارد، پس به شرح جزیره موگادیشو می‌پردازیم.

۵۴

جزیره موگادیشو

موگادیشو جزیره‌ایست که در سوی جنوب قرار دارد و فاصله‌اش با سکوترا هزار مایل است. مردمانش مسلمانند و چهار شیخ پیر سال بر آنها حکومت می‌کنند. موگادیشو جزیره‌ای به‌راستی زیباست و یکی از بزرگترین و مهمترین جزایر دنیا به‌شمار می‌رود. پیرامون این جزیره نزدیک به چهار هزار مایل است.

مردمش از راه تجارت و هنر زندگی می‌کنند. می‌گویند در این جزیره بیشتر از هر نقطه دیگر جهان، فیل یافت می‌شود، و حقیقتاً در هیچ کجا به‌غیر از اینجا و جزیره زنگبار به این اندازه عاج فیل وجود ندارد. مردم اینجا گوشت شتر می‌خورند، چرا که معتقدند

گوشت شتر، سالم‌ترین و بهترین گوشتهاست.

در این جزیره درختان صندل بلندبالایی وجود دارد. همچنین جانورانی از قبیل پلنگ، سیاه‌گوش، و تعداد زیادی شیر در اینجا یافت می‌شود.

کشتی‌های بازرگانی که به اینجا می‌آیند، بجز این جزیره و جزیره زنگبار، به دیگر نقاط جنوب نمی‌روند، زیرا که از اینجا چنان باد شدیدی به سوی جنوب می‌وزد که به سختی بسیار می‌توان این راه را برگشت، تا جائیکه کشتی‌ها فاصله از معبر تا اینجا را در مدت بیست روز طی می‌کنند، اما برای بازگشتن از همین راه سه ماه وقت صرف می‌شود.

می‌گویند در این جزیره، پرندهای به نام گویفون^{۵۵} یافت می‌شود و بزرگی‌اش به حدی است که می‌تواند یک فیل را به آسمان برده و پس از رها کردن و تکه‌تکه شدنش، آن را بخورد. حال به شرح جزیره زنگبار می‌پردازیم.

جزیره زنگبار^{۵۶}

زنگبار، جزیره‌ای بزرگ و با شکوه است، که پیرامونش به دو هزار مایل می‌رسد. مردمش بت‌پرستند و به زبان ویژه‌ای سخن می‌گویند. مردان این جزیره بلندبالا و تنومندند. سیاه‌پوستند و لخت و عریان راه می‌روند. دهانی بزرگ، دماغی سربالا، چشمانی از حدقه بیرون زده، و لبانی آویخته دارند. آنچنان وحشتناکند که اگر در سرزمینی بجز اینجا نمایان شوند، مردم آنها را با اهریمن اشتباه خواهند گرفت!

در اینجا حیوانات بسیاری وجود دارند، از قبیل زرافه، که اکنون شکل آن را برایتان شرح می‌دهم. این حیوان بدنی کوتاه

دارد که از قسمت پشت کمی متمایل به پائین می باشد ، و گردنهایی بسیار بسیار دراز دارند . رنگ پوست زرافه بسیار زیباست زیرا که آمیخته‌ای از رنگهای سپید و زرین می باشد ، که بر آنها لکه‌هایی سیاهی نقش بسته .

زنان این جزیره بسیار زشت هستند . دهانی گشاد ، چشمانی از حدقه بیرون زده و دماغی کشیده دارند . سینه‌هایشان چهار برابر زنان دیگر است . برنج ، شیر ، گوشت و خرما می‌خورند و شراب را نیز از خرما ، برنج شکر و ادویه‌های خوشبو می‌سازند . تجارت در این جزیره رونق فراوان دارد ، و از این رو کشتی‌های زیادی در این جزیره لنگر می‌اندازند . محصولات عمدهٔ این جزیره عاج فیل و کهرباست . جنگاورانی ماهرند ، اما به جای اسب از شتر و فیل استفاده می‌کنند . در جنگها ، از فیل بدین شکل استفاده می‌کنند ، که ابتدا اتاقکی بر پشت آن ساخته ، و سپس شانزده تا بیست مرد داخل آن می‌نشینند . در نبردها ، از نیزه شمشیر و قمه و سپرهای چرمی استفاده می‌کنند . به هنگام جنگ ، به فیلها شراب می‌دهند ، تا در جنگ جسورتر شوند .

آنچه را که ما در این کتاب راجع به‌همند گفتیم ، تنها منحصر به ایالات بزرگ ، و حاکم‌نشین‌های مهم بود ، چه هیچ جهانگردی نمی‌تواند گزارش کاملی از آن تهیه نماید . در حقیقت در دریای هند ۱۲/۷۰۰ جزیره وجود دارد .

در اینجا به گزارش هند بزرگ که از معبر تا کسماکوران امتداد یافته ، خاتمه می‌دهیم . در این سرزمین پهناور سیزده حاکم‌نشین وجود دارد ، که من از ده تای آن برای شما صحبت کردم . هند کوچک از چامپا تا موتفیلی امتداد یافته و مجموعاً " از هشت حاکم نشین تشکیل می‌شود .

حال، برایتان از هند میانی صحبت می‌کنم.

۵۷

حبشه

حبشه، یا هند میانی، ایالتی بزرگ است. شاه این ایالت مسیحی است و شش شاه دیگر تحت فرمان او می‌باشند. سه نفر از این شاهان مسیحی و سه نفر دیگر مسلمانند.

مسیحیان اینجا بر روی چهره خود، سه نشان دارند، یکی از روی پیشانی تا میان بینی امتداد یافته، و دو نشان دیگر، روی دو گونه چپ و راست هستند. این نشانها را با آهن گداخته بر چهره‌شان می‌گذارند که به منزله غسل تعمید آنها محسوب می‌شود. یهودیان اینجا دو نشان به چهره‌شان دارند، و مسلمانان تنها یکی، که از روی پیشانی تا نیمه بینی‌شان کشیده شده. شاه بزرگ در بخش مرکزی ایالت و مسلمانان در سوی دیگر عدن قرار دارند. سن توماس، در این مناطق تبلیغات مذهبی کرده است. حکومت حبشه جنگاوران ماهری را تربیت کرده که پیوسته به همراه شمار زیادی از سربازان، در حالت آماده‌باش بسر می‌برند. آنها اسبهای بسیار خوبی دارند و این به سودشان است، چرا که پیوسته باید با پادشاههای عدن، نوبیا و دیگران جنگ کنند.

در سال ۱۲۸۸ اتفاق افتاد، که اکنون برایتان می‌گویم. یکی از هفت پادشاه حبشه تصمیم گرفت که به زیارت آرامگاه حضرت عیسی مسیح (ع) به بیت المقدس برود. سرداران او به وی گوشزد کردند که این سفر خطرناک است و به جای خود، یک کشیش بزرگ را به زیارت بفرستد. او نیز پذیرفت و چنین کرد. پس از اینکه به بیت المقدس رسید، از جانب پادشاه به درگاه حضرت مسیح (ع) نیایش کرد. سپس برای بازگشت به سرزمینش راه عدن را در پیش گرفت. مردم

عدن نیز از مسیحیان متنفرند، و با آنها آنچنان دشمنی دارند که نمی‌خواهند حتی صورتشان را ببینند. پادشاه عدن همینکه از حضور اسقف فرستاده شاه بزرگ آگاهی یافت، دستور دستگیری او را صادر کرد، و به‌او گفت چنانچه از دین خود برنگردد، رسوایش خواهد کرد. اسقف نیز در پاسخ گفت پیش از آنکه‌ناگزیر به‌انجام اینکار شود، خود را خواهد کشت. پادشاه عدن نیز عصبانی شد و دستور داد تا او را ختنه‌کنند. به‌هنگام بازگشت، اسقف با کمال شکیبایی این درد و رنج را تحمل کرد و به‌خود گفت که این درد را به‌خاطر دین مسیح متحمل می‌شود. هنگامیکه به‌سرزمین خود رسید، شاه با سرور فراوان از او استقبال کرد و جویای گزارش سفر راهش شد. اسقف نیز تمامی رویدادها را شرح داد و گفت که چگونه پادشاه عدن آبرویش را برده، و او را ختنه کرده است. پادشاه حبشه، با شنیدن این سخنان بسیار خشمگین گشت و درصدد انتقام‌جویی برآمد. پس‌یلادرنگ سپاه عظیمی گرد آورد، و به‌سوی عدن روانه شد. هنگامیکه پادشاه عدن از این لشکرکشی آگاه شد، از دو شاه همسایه خود یاری طلبید. آنها نیز برای کمک به‌او اعلام آمادگی کردند، اما در جنگی که بین این دو، درگرفت، پادشاه حبشه به‌پیروزی رسید و دستور ویرانی مملکت عدن را صادر کرد.

در این سرزمین آنچه که برای زندگی کردن لازم است، یافت می‌شود. همچنین فیل، زرافه، شیر، پلنگ، سیاه‌گوش، گورخر و زیباترین مرغهای جهان را دارا می‌باشند.

حال این بحث را رها کرده و به‌شرح حکومت عدن می‌پردازیم

۵۸ ایالت عدن

پس از حبشه، به‌شرح سرزمین عدن می‌پردازیم. در عدن

پادشاهی زندگی می‌کند که به او سلطان عدن می‌گویند. مردمانش مسلمانند. این سرزمین شهرها و روستاهای بسیاری دارد. اینجا بندری است که کشتی‌هایی که از هند می‌آیند در آن لنگر می‌اندازند. از عدن نیز بازرگانان با کشتی‌های مملو از کالا به سوی هندوستان می‌روند. آنها زیباترین اسبهای عربی را از اینجا خریداری کرده به هندوستان می‌برند و با بهای گزافی به فروش می‌رسانند. شاه عدن از رفت و آمد این کشتیها سود فراوان می‌برد، چه از هر کدام از آنها مالیات زیادی می‌گیرد.

شهر عشیر ۵۹

عشیر شهری بسیار بزرگ است که در شمال باختر عدن قرار دارد، و چهارصد مایل با عدن فاصله دارد. این شهر حاکم دادگستری دارد، که خود تحت حکومت سلطان عدن زندگی می‌کند. اهالی این سرزمین مسلمانند. کشتی‌های پرباری از اینجا به هندوستان، و از هندوستان به اینجا می‌آیند. بازرگانان اسب، از این بندر، اسب را به هندوستان می‌برند.

در این ایالت بخور سپیو و خرما بسیار یافت می‌شود، اما علوفه و گندم ندارند، تنها مقدار کمی برنج تهیه می‌کنند. گندم را با بهای گزافی می‌خرند. ماهی تن آنچنان زیاد است که با یک سکه و نیزی می‌توان دو ماهی خرید. مردم مش‌برنج، گوشت، شیر و ماهی می‌خورند. شراب برنج ندارند، و شراب را از شکر و خرما تهیه می‌کنند. در این سرزمین قوچهایی پیدا می‌شوند که گوش و سوراخ گوش ندارند، بلکه به جای آن شاخهای کوچکی دارند. آنچه در مورد این حیوانات شگفت‌انگیز است، این است که شترها، گاوها، قوچها و اسبان کوچک، همه ماهی می‌خورند.

در این سرزمین بخور چنان زیاد است که حاکم عشیر هر سینی آن را به‌بهای ده بیزانتی می‌خرد و به‌چهل بیزانتی می‌فروشد . اکنون به‌شرح شهر ظفار می‌پردازیم .

۶۰ ظفار

ظفار شهری بزرگ و با شکوه است ، که در جهت شمال باختر - عشیر ، و با فاصله ۶ پانصد مایل از آن قرار دارد . مردمش مسلمانند و حاکم این شهر خود تحت حکومت سلطان عدن است . این شهر در کنار دریا است و بندری دارد که کشتی‌های تجارتی بسیاری در آن لنگر می‌اندازند . اسبان اصیل عربی را به‌دیگرنواحی آنجا می‌آورند و از فروش آنها سود بسیار می‌برند . حاکم این شهر ، روستاها و شهرهای بسیار دیگری را تحت‌نظر دارد . در اینجا نیز بخورهای خوبی یافت می‌شود ، که آن را از درختهای نه‌چندان بزرگی که شبیه به‌کاجهای کوچک هستند تهیه می‌کنند . چند نقطه از ساقه و شاخه این درخت را زخمی می‌کنند که از آن قطرات بخور خارج می‌شود . البته بدون زخمی کردن درخت نیز می‌توان آن را بدست آورد ، زیرا این درختان نوعی صمغ چسبناک تولید می‌کنند که از آن بخور متصاعد می‌شود و سبب گرمای زیاد این نواحی همین صمغ هاست . از فروش این بخورها نیز ، سود بسیاری عاید بازرگانان می‌شود .

اکنون از شهر کالاتو صحبت می‌کنیم .

۶۱ شهر کالاتو

کالاتو شهری بزرگ و با شکوه است که در کنار خلیجی به‌همین نام قرار گرفته است . ^{۶۲} این شهر در ششصد مایلی شمال باختر ظفار

قرار دارد. کالاتو بندری پر رفت و آمد است، مردمانش هم مسلمانند. این شهر به شهر هرمز وابسته است و هنگامی که شاه هرمز با دشمنی نیرومند در حال جنگ است این شهر از او پشتیبانی می‌کند. موقعیتی مستحکم دارد و مردمش از محاصره شدن و مورد هجوم قرار گرفتن باکی ندارند. در این جا گندم کاشته نمی‌شود، و ناگزیرند گندمشان را از کشورهای دیگر وارد کنند. این شهر، بندری بسیار خوب است که بسیاری از کشتی‌های هندی در آن لنگر می‌اندازند. از این بندر اسپه‌ای بسیار خوب و عالی را به‌هنگام می‌فرستند.

سلطان کرمان، گاه به‌گاه برای حاکم هرمز و یا برداران‌ش، مالیات تعیین می‌کند.

مردم این نواحی از خرما و آب شور تغذیه می‌کنند، اما در میان‌شان بزرگ‌زادگانی نیز هستند که خوراک مناسب‌تری دارند.

حال به‌صحبت از شهر هرمز می‌پردازیم.

شهر هرمز

پس از ترک کالاتو و طی مسافتی نزدیک به سیصد مایل بین شمال و شمال باختر به شهر هرمز می‌رسیم. حاکمی که بر هرمز حکمفرمایی می‌کند، شهرها و روستاهای بسیاری را تحت نظر دارد. مردم اینجا نیز مسلمانند. در هرمز گرما چنان زیاد است که غیر قابل تحمل می‌باشد، از این رو وسایلی مانند بادبزن دارند که باد را به‌درون خانه‌شان می‌آورد. دیگر سخنی از این شهر نمی‌گوئیم، و به‌شرح ترکستان بزرگ می‌پردازیم.

یادداشتهای کتاب سوم

۱ - سیستم جلوگیری از ورود آب به کابین ها ، که از سده نوزدهم مورد استفاده اروپائیان قرار گرفت ، از دیرباز ، نه تنها در کشتی های اقیانوس پیما ی چینی ها ، بلکه در قایق های ویژه رودخانه هایشان نیز ، به کار برده می شد .

پانویس متن کتاب

۲ - Chipangu : چیپان گو ، شیوه نگاشتن نام ژاپن به زبان چینی است : (Jih-Pen-Kwe) ، که معنایش "منشاء خورشید" ، یا مکانی که خورشید از آن سر بر می آورد است واژه نپین (Nippin) یا نیهون (Nihon) که در ژاپن مورد استفاده قرار می گیرد ، از اختلاف لهجه با همان واژه چینی سرچشمه می گیرد .

پانویس متن کتاب

ژاپن :

تاریخ ژاپن

– تاریخ اوایل و دوره‌های شوگونها

برطبق روایات ، امپراطوری ژاپن در ۶۶۰ ق م بوسیلهٔ جیمو تنو از اعقاب الاهی خورشید ، تاسیس گردید . طرح امپراطوری جنبه‌ی الاهی داشت ، و امپراطورهای دیگر ژاپن از اعقاب جیمو محسوب می‌شدند (این عقیده تا سال ۱۹۴۵ از اصول عقاید رسمی بود) . در واقع ، مدارک مورد اعتماد در باب تاریخ ژاپن متعلق به حدود ۴۰۰ ب م است . در قرون اولای مسیحی ، قبایل مختلف در این سرزمین سکنی داشتند ، و حکومت قلمرو هر یک در دست کاهنان بود . مهاجمین کره‌ای ابزاز فرغی و آهنی را بدانجا وارد کردند (احتمالاً " در قرن اول ب م) . در قرن ۵ م ، قبیله‌ی یاماتو ، که ظاهراً " مسکن اصلی آن کیوشو بود ، در مجاورت کیوتوی حالیه سکنی داشت ، و تا حدی بر سایر قبایل قسمتهای مرکزی و غربی ژاپن مستولی بود ، و بدینگونه ، مملکت ژاپن را بنیاد نهاد . از قرن ۶ م تا قرن ۸ م ، جامعه‌ی ژاپن به سرعت رشد کرد ، و تمدن ژاپنی از نفوذ فرهنگی شدید چین دوره‌ی درخشان سلسله‌ی تانگ بهره‌مند گردید . آیین بودا به ژاپن وارد شد ، و طبقات عالی به با رغبت تمام به تحصیل زبان ، ادبیات ، فلسفه ، هنر ، و معارف و مملکت داری چینی و اقتباس از آنها پرداختند . اقداماتی که برای تاسیس حکومتی متمرکز مانند حکومت چین به عمل آمد تا حدی به نتیجه رسید . رئیس کاهن قبیله‌ی یاماتو مقام امپراطور یافت

و پایتخت با شکوهی، به تقلید پایتخت سلسله‌ی تانگ، در نارا تاسیس گردید. که بعداً "کیوتو جای آن را گرفت. در آغاز قرن ۹ م دربار امپراطوری تحت استیلای خاندان فوجیوارا بود. نفوذ این خاندان و قدرت کهنه بودائی سبب ضعف امپراطورها گردید، و در ولایات هم قبایل مخالف فوجیوارا گردن برافراشتند، و عاقبت ملوک الطوائفی برقرار شد. تقریباً در سراسر قرن ۱۲ م ژاپن گرفتار جنگهای داخلی بود. خاندان میناموتو بر رقبای خود پیروز شد، و رئیس این خاندان، یوریتومو، با عنوان شوگون قدرت را بدست گرفت، و کاماکورا را کرسی خود قرار داد، و حکومت دیکتاتوری نظامی برقرار نمود. از آن به بعد تا مدت ۷۰۰ سال حکومت ژاپن در دست جنگجویان بود. قدرت خاندان میناموتو دیری نپائید، و خاندانهای دیگر به شوگونی رسیدند در ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱ مغولان به سرگردگی قوبلای قاآن درصدد لشکرکشی به ژاپن برآمدند، ولی توفیق نیافتند در ۱۳۳۸ شوگونی به خاندان آشیکاگا رسید، و آنان کیوتو را مقر خود قرار دادند، ولی نتوانستند قدرت خود را مستقر کنند. از آن به بعد تا ۲۵۰ سال ژاپن گرفتار جنگهای داخلی بود. .

دایره‌المعارف فارسی

3-Abacan

4-Vonsainchin

۵ - بت . بت ، تمثالی که ، بتصور معتقدان بآن ، جایگاه قوای فوق طبیعی است ، و بهمین جهت توانائی انجام دادن کارهای فوق طبیعی دارد . بت نماینده‌ی استقرار نیروئی روحانی در جسمی مادی است و با آثار بازمانده‌ی قدیسان و فتیشها از این جهت متمایز است که بت را به صورت حیوان

یا انسان می‌سازند فتیش (مثلاً "طلسمی سنگی) ذاتاً" نیروی فوق طبیعی همراه دارد، ولی در مورد بت، بیش از پرستیدن آن، باید با انجام مراسم و مناسک خاص این نیرو را بآن وارد کنند. این عمل از راههای مختلف صورت می‌گیرد مثلاً "چینیان با گذاردن جانور زنده‌ای در سوراخ پشت مجسمه‌چنین می‌کردند، و هندوان را رسم آن است که کاهن ارواح را به‌داخل شدن در تمثال دعوت می‌کنند. بت‌هایی را که بصورت حیوان یا انسان هستند دارای حیات می‌شمارند، به‌آنها خوراک می‌دهند، و شست‌وشو روغنمالشان می‌کنند، و بر آنها لباس می‌پوشانند، و تاج بر سرشان می‌گذارند، و حتی همسری برای آنها انتخاب می‌کنند. در گذشته، فاتحان بت‌های ملل مغلوب را می‌گرفتند، و گاهی آنها را زنجیر می‌کردند. بت‌پرستی منشأ بسیاری از آثار بزرگ هنری بوده، و در مواردی، توجه به‌زیبائی بت اعتقادات دینی را تحت‌الشعاع قرار داده است. در بعضی از دین‌های بت پرستی قدیم، هنگامی که تلطیف بت به حد اعلا رسیده، عکس‌العملی دینی ایجاد شده، و مثلاً "در دوره‌ی هلنیسم یونانیان دوباره به‌پرستش خدایان ابتدائی باستان بازگشتند. پرستش تمثال‌های انسان و حیوان به‌عصر حجر قدیم میرسد و هم‌اکنون در قسمت‌های بزرگی از جهان رایج است.

در زبان عربی لفظ صنم، که جمع آن اصنام است، بهر چیزی، جز خدا، که مورد پرستش قرار گیرد اطلاق می‌شود، و تقریباً "مطابق وثن است، و هر دو لفظ در قرآن آمده است. اعراب در دوره‌ی جاهلیت بت‌پرست بودند، و بعضی از اصنام آنها مجسمه‌های تراشیده بود، مانند هبل، اساف،

ونائله (nāēla) ، وبتهایی که در خانه‌ی کعبه‌می گذاشتند بعضی دیگر درختانی بوده است ، مانند عزی ، و بسیاری از آنها پاره‌سنگی بیش نبوده مانند لات . سنگهایی نیز که از حیث شکل یا رنگ یا بزرگی خصوصیتی داشت مورد پرستش قرار می‌گرفت ، و آنها را نصب می‌نامیدند (جمع آن‌انصاب) و این کلمه نیز در قرآن آمده است . هر صنم متولی خاصی داشت بنام سادن ، که قربانی کردن برای صنم توسط او صورت می‌گرفت ، و وی خون قربانی را به‌صنم می‌پاشید ، و این منصب اغلب موروثی بود .

دایره‌المعارف فارسی

6-Chamba

7-Sagatu

۸- Java : جاوه ، جزیره (۱۲۶،۵۰۰ کیلومترمربع ، اندونزی ، جنوب شرقی سوماترا و جنوب بورنئو) از آن بوسیله دریای جاوه جدا می‌شود . مرکز سیاسی ، اقتصادی ، و فرهنگی اندونزی است . سلسله‌کوههای آتشفشانی آن بارتفاع ۳،۶۷۵ متر می‌رسد . محصولاتش شکر ، کائوچو ، کوپرا ، قهوه ، چای ، گنه‌گنه و چوبهای استوایی است . از مصنوعاتش سیگار و سیگار برک و کاغذ و منسوجات است . در ل ش منابع نفت دارد . بزرگترین شهر جاوه جاکارتا (پایتخت اندونزی) و از دیگر شهرهایش جوگجاکارتا و سولو است .

جاوه مسکن انسان اولیه بوده ، بقایای انسان جاوه یا پیتگانتروپوس ارکتوس در ۱۸۹۱ در آنجا پیدا شد . مذهب غالب اسلام است ، ولی آیینهای هندو و بودا در فرهنگ بومی اثر زیاد گذاشته است . جاوه از مهمترین مراکز هنری اندونزی است ، و مخصوصاً از لحاظ موسیقی و هنرهای نمایشی

اهمیت بسیار دارد. سازهای کوبی و سازهای بادی خیزرانی که معمول ارکسترهای جاوه است به موسیقی این جزیره رنگ و امتیازی خاص می‌بخشد. از انواع هنرهای نمایشی جاوه وایانگ یا سایه‌بازی است، و آن چنین است که چند عروسک را در برابر نور به‌بازی می‌گیرند، و حرکت سایه‌ی آنها را با موسیقی همراه می‌سازند، و بدین ترتیب نمایشی را اجرا می‌کنند.

هندیان در قرن ۷م در قسمت مرکزی و شرقی جاوه مهاجرنشین‌هایی تاسیس کردند. در دوره‌ی سلسله‌ی هندی ماجاپاهیت (تاسیس ۱۲۹۳) جاوه به‌اوج ترقی رسید، و بر قسمت زیادی از اندونزی و شبه‌جزیره مالی فرمانروائی یافت. در قرن ۱۳م دین اسلام وارد شد، و دولت اسلامی ماتارام تشکیل گردید. هلندیها بدنبال پرتغالیها در ۱۵۹۶ وارد شدند، از ۱۶۱۹ به‌بعد شرکت هند شرقی هلند بتدریج بقایای امپراطوری جاوه را تصرف کرد.

۹ - گزاف‌گویی اینچنین در مورد اندازه جاوه قابل توجیه با این حقیقت است که دریانوردان آن زمان با جزایر جنوبی جاوه آشنایی نداشته‌اند، و وسعت آن را بیش از آن چه که به‌راستی هست، برآورد کرده‌اند.

پانویس متن کتاب

۱۰ - قوبیلای قاآن پس از مرگ مارکو، پدر، و عمویش، بار دیگر کوشید تا جاوه را تسخیر کند.

پانویس متن کتاب

11-Sondur

12-Condur

۱۳ - Locac: تایلند امروزی .

پانویس متن کتاب

۱۴ - Pentam: احتمالاً " همان بینتان (Bintan)

است ، که جزیره‌ای است در منتهی‌الیه جنوبی شبه‌جزیره مالاکا (Malacca) ، در مقابل سنگاپور .

پانویس متن کتاب

۱۵ - Malaiur: احتمالاً " یکی از جزایر سنگاپور

است ، یا شاید هم جزیره‌ای در حوالی سوماترا باشد .

پانویس متن کتاب

۱۶ - Java the less: همان سوماترا است .

پانویس متن کتاب

۱۷ - Ferlec: ساحل شمال خاور سوماترا ، که

دریانوردان اروپائی ، به آن " نوک الماس " می‌گفتند .

پانویس متن کتاب

۱۸ - Basma: حکومت امروزی پاسیو (Passier)

در سواحل باختر سوماترا .

پانویس متن کتاب

۱۹ - Samara: همان سوماترا است .

پانویس متن کتاب

20-Dagroian

۲۱ - Lambri: کاملا " مشخص نیست ، اما احتمالا "

بخش شمالی ، از سواحل باختر سوماترا است .

پانویس متن کتاب

22-Fansur

۲۳ - در دیگر سرزمینها نیز داستانهایی در مورد مردمان

"دم دار" یا "پشمالو" یافت می شود .

پانویس متن کتاب

۲۴ - نویسندگان عرب ، دست کم از سده نهم ، در

کتابهایشان از این نوع کافور ، نام برده اند .

پانویس متن کتاب

۲۵ - Necuveran: جزیره نیکوبار (Nicobar)

که در خلیج بنگال قرار دارد .

پانویس متن کتاب

26-Angamanain, Andamad

۲۷ - Mastiff: کونهای هستند از سگهای بزرگ ،

با موهای نرم ، که از آنها به عنوان سگ نگهبان استفاده

می کنند .

۲۸ - Ceilan (= Ceylon) سیلان ، سانسکریت
 سینهااله در ادبیات برهمنی لنکه یا لنکا ، نام باستانی
 یونانی آن تایروبانه (معربش طبروبانی ، درمآخذ اسلامی
 سرندیپ ، جزیره‌ای (- ۶۵ - ۵۹۰ کیلومتر مربع) در ، ج
 ش هند ، که کشوری مستقل و عضوملل مشترک المنافع بریتانیا ،
 و پایتختش کولومبو میباشد . جزیره‌ی سیلان گلابی شکل و
 منتهای عرضش ۲۲۵ کیلومتر و طولش ۴۳۵ کیلومتر است .
 از جانب شمال به وسیله‌ی تنگه‌ی پالک ، به عرض حدود ۶۵
 کیلومتر از جنوب ش هند جدا می شود ، در این تنگه‌رشته‌ای
 که از آبتلها به طول حدود ۳۰ کیلومتر قرار دارد ، که پل
 طبیعی بین هند و سیلان است ، و به پل آدم یا پل راما
 معروف می باشد ، و زمانی برزخی بین هند و سیلان بوده ،
 و برطبق افسانه‌ها ، رامای آن را ساخت تا از آن طریق از
 هند به سیلان لشکر کشد ، و زوجه‌ی خود را نجات دهد .
 قسمت شمالی و سواحل جزیره دشتی پست و هموار ، و
 قسمت جنوبی آن کوهستانی است . معروفترین قله‌ی آن
 قله‌ی آدم (۲ ، ۲۴۵ متر) است ، که کوهی مقدس و زیارتگاه
 بودائیان ، هندوان ، و مسلمانان می باشد ، بر قله‌ی آن فلات
 کوچکی واقع است که جای پای عظیمی (به وسعت حدود ۱
 متر مربع) بر آن دیده می شود ، و آنرا بودائیان جای پای
 بودا ، هندوان جای پای شیوا ، و مسلمانان جای پای
 حضرت آدم می دانند .

اقلیم سیلان گردمداری است . از جنبه‌ی اقتصادی
 کشوری زراعتی است . صادرات عمده‌ی آن چای ، کائوچو و
 نارگیل است ، برنج ، میوه ، و سبزیجات نیز برای مصرف

داخلی به عمل می‌آید. مهمترین صنعت معدنی آن استخراج گرافیت است، منابع میکا، سنگ آهک، و سنگ آهن نیز دارد. استفاده از رودهای پرشیب آن برای تولید نیروی برقابی با کمک خارجی شروع شده است. سواحل آن بندر-گاههای مناسب دارد، ولی فقط قسمت جنوبی آن در مسیر خطوط اصلی کشتیرانی جهانی است. بندر کولومبو کانون بیشتر خطوط آهن و جاده‌های سیلان است، و قسمت اعظم تجارت خارجی در آنجا صورت می‌گیرد. از شهرهای عمده دیگرش کندی، گال، و ترینکومالی را می‌توان نام برد. سکنه‌ی عمده‌ی سیلان سینه‌الیها ("سیلانیان") هستند که بودائی می‌باشند، تاملیهای هندو مذهب اقلیت بزرگی از سکنه را تشکیل می‌دهند، از اقلیتهای کوچکتر مورهای مسلمان و اعقاب مهاجرین هلندی و پرتغالی می‌باشند.

تاریخ

قدیمی‌ترین سکنه‌ی سیلان احتمالاً "نیاکان وداها" بوده‌اند، و این بومیان اصلی اکنون حدود ۳۰۰۰ تن می‌باشند، و در نواحی دورافتاده‌ی کوهستانی زندگی می‌کنند، در قرن ۶ م ق م سینه‌الیها، که اصلاً "از هند شمالی بودند، آنها را مغلوب کردند (حماسه‌ی رامایانا احتمالاً "بازگویی این پیروزی است).

برطبق روایات، اولین پادشاه سینه‌الی ویدجایه بوده است، که ورودش را در ۴۸۳ ق م گفته‌اند، سیلانیها، آنورادهاپورا را پایتخت خود قرار دادند، که پس از ورود

آئین بودا در قرن ۳ م ق م از هند ، از مراکز اصلی این آئین در جهان گردید . به سبب نزدیکی سیلان با هند جنوبی این جزیره مورد حملات مکرر تاملیلها واقع شد ، که در قرن ۱۲ م مملکتی در قسمت شمالی جزیره تشکیل دادند ، و سینه‌الیها را بطرف ج غ راندند .

عربها حتی پیش از ظهور اسلام جزیره‌ی سیلان را به سبب مروارید و سنگهای قیمتی و ادویه و مواد معطره‌ی آن می شناختند ، و قرن‌ها پیش از اسلام در آنجا تاسیسات تجاری داشتند . از قرن ۳ م ه ق به بعد ، ذکر سیلان مکرر در مآخذ جغرافیائی اسلامی آمده است . سکنه‌ی مسلمان سیلان اعقاب سوداگران مسلمانی هستند که در قرون ۱۲ م و ۱۳ م برای تجارت ادویه به این جزیره آمدند . تجار مسلمان ، تا پدید آمدن پرتغالیها در آبهای هند در اوایل قرن ۱۶ م ، تجارت جزیره را بلامنازع در دست داشتند . در اوایل این قرن ، پرتغالیها نواحی ساحلی سیلان را فتح کردند ، و آئین کاتولیک را رواج دادند ، در اواسط قرن ۱۷ م ، هلندیها جایگزین پرتغالیها بودند ، و تجارت پرفایده‌ی ادویه را در دست داشتند ، بدینگونه ، قدرت تجار مسلمان را در هم شکست ، و حتی آنان را از دارا بودن اموال غیرمنقول و اجرای علنی عبادات اسلامی ممنوع کردند

دایرةالمعارف فارسی

۲۹ - اندازه ۶ راستین پیرامونش ، تنها ۷۰۰ مایل

است .

پانویس متن کتاب

30-Sendemain

۳۱ – چنین به نظر می‌رسد که دست کم از سدهٔ ششم ، در میان مسافرین هندی ، گفتگوهایی در مورد یاقوت ، یا یاقوتهای پادشاه سیلان می‌شده است .
پانویس متن کتاب

۳۲ – همچنین باید بدانید که در این سرزمین کوهی آنچنان بلند وجود دارد ، که هیچکس قادر به صعود از آن نیست . برای رسیدن به‌قلهٔ این کوه تنها یک راه وجود دارد که اینک برایتان می‌گویم . اهالی آنجا مقداری زنجیر آهنی بلند آویزان کرده‌اند ، تا دیگران بتوانند به‌قلهٔ آن برسند . برفراز این کوه آرامگاه حضرت آدم (ع) ، واقع شده است .

آمیخته‌ای از پانویس و متن کتاب
33-Maabar

34-Senden Bandi Devar

35-Bettelar

36-St.Thomas the Apostle

37-Avarian

38-Govi

۳۹ – البته استفاده از پوست گاوها به‌عنوان نوعی حفاظ ، رابطه‌ای با مسلک برهمن‌ها که گاورا مقدس می‌شمرند ، ندارد .

پانویس متن کتاب

40-Lar

41-Cail

42-Coilum =Quilon

43-Comari

۴۴ - Gatpaul : احتمالاً " نوعی میمون هستند .

پانویس متن کتاب

45-Eli

46-Melibar

47-Gozurat

۴۸ - Tana : شهر تانا ، هنوز وجود دارد ، و در

بیشتر مایلی بمبئی واقع شده است . پادشاهی تانا ، احتمالاً " همان کونکان (Konkan) است .

پانویس متن کتاب

۴۹ - Cambaet : شهر باستانی کامبات ، نزدیک

شهر امروزی کامبای (Cambay) است .

پانویس متن کتاب

۵۰ - Semenat : سومنات ، واقع در جنوب شبه

جزیره گجرات است .

پانویس متن کتاب

۵۱ - Kesmacoran : واقع در باختر رود ایندوس

(Indus) ، در سرزمین مارکان (Markan)

پانویس متن کتاب

۵۲ - چنین جزایری هرگز شناخته نشد ، و چنین بنظر می‌رسد که این گفتار برگرفته از افسانه‌های باستانی و مشهور قوم آمازون (Amazon) باشد .

پانویس متن کتاب

Amazon: قومی بوده‌اند متشکل از زنان جنگجو و نیرومند ، که بدون وجود مردان زندگی می‌کرده‌اند . . .
- م .

۵۳ - Scotra: سوکوترا (Socotra) ، واقع در سواحل شمالی اتیوپی .

- م .

۵۴ - Madeiçascar: مارکوپولو ، نخستین نویسنده اروپایی و آسیائی است که شرح روشنی در مورد ماداگاسکار (Madagascar) می‌دهد . با اینحال ، گزارش او ، در برخی جاها ، اشتباه است . در این مکان هیچگونه فیل ، شتر ، و یا خرسی ، یافت نمی‌شود .

پانویس متن کتاب

55-Gryphon

۵۶ - Zanghibar: زنگبار ، مملکت مستقل (۶۴۰) ، ۲ کیلومتر مربع) ، در مجاور ساحل تانگانیکا ، شمال آفریقا عضوملل مشترک المنافع بریتانیا ، پایتخت و شهر عمدعاش زنگبار . تا ۱۰ دسامبر ۱۹۶۳ تحت‌الحمایه‌ی بریتانیا بود .

مشتمل است بر دو جزیره‌ی زنگبار (۱،۶۵۸ کیلومتر مربع) و پمبا و جزایر کوچک واقع در آبهای ساحلی آنها، عمده‌ترین محصول اقتصادی آن میخک است، قسمت اعظم میخک مصرفی جهان از زنگبار می‌آید. زنگبار زیبایی‌غریبی دارد، مناره‌های مساجد و بازارهایش، در زمینه‌ی آفریقای استوایی منظره‌ای بدیع دارد.

وقوع زنگبار در مجاورت ساحل شرقی آفریقا در تاریخ آن تاثیری بسزا داشته است. از ایام قدیم با هند و نواحی اطراف خلیج فارس و بحر احمر ارتباط داشته. در اوایل دوره‌ی اسلامی، سواحل شرقی آفریقا مطمح نظر دولتهای گوناگون بود، و سلسله‌های رقیب عرب و ایرانی بر جزایر زنگبار سلطنت کردند. در ۱۵۰۳ پرتغالیها زنگبار را گرفتند، و آنرا پایگاه تجاوزات خود به آفریقای شمالی قرار دادند. در ۱۶۹۸ نیروهای اعزامی امام عمان (یا مسقط) دژ پرتغالیها را در مومباسا تصرف کردند، و زنگبار بدست عربها افتاد. پس از ضعیف شدن دولت عمان، فرمانروای آن، به نام سعید ابن سلطان، پایتخت خود را به زنگبار منتقل کرد.

دایره‌المعارف فارسی

۵۷ - Abash: یا اتیوپی یا آبیسنیا (تحریف اروپائی

لفظ عربی حبش)، امپراطوری حدود تخمیناً " ۱۸۴،۳۲۰، ۱ کیلومتر مربع، شمال آفریقای مرکزی، پایتختش آدیس آبابا. از ل ش به بحر احمر، از غرب به سودان، از جنوب به کنیا، و از جنوب ش و ل ش به سومالی محدود است. مشتمل

است بر ایالت خودمختار اریتره (کرسی آن اسمرا) ، چهار مملکت مستقل سابق - تیگره در شمال ، امهرا در ل غ : گوجم یا (حبشی) گوئودیام ، در شمال قسمت مرکزی ، و شوا (مشتمل بر آدیس آبابا) در قسمت مرکزی - و نواحی دیگر . سرزمین های گالاها (در جنوب) و دنقلیها یا دناقل (در شمال) را پادشاهان حبشه در طی دو قرن اخیر تصرف کرده اند . شهرهای عمده ی آن ، علاوه بر آدیس آبابا ، عبارتند از اسمرا ، مصوع ، دسیه ، هرار (عمده ترین مرکز مسلمانان حبشه) ، دیردوی ، گندر ، و جمه ، پیش از الحاق (۱۹۵۲) اریتره به حبشه ، حبشه راهی به دریا نداشت ، ولی حالیه از طریق بنادر مصوع و عصاب به بحر احمر راه دارد .

سرزمین حبشه مشتمل بر بیابانهای پست ، و یک رشته فلاتهای وسیع کوهستانی است . ارتفاع متوسط فلات مرکزی از ۲،۱۰۰ تا ۲،۴۰۰ متر است : کوههایی که از آن سر بر افراشته مشتمل بر قلعه ی (یا راس) داشان ، واقع در ل ش دریاچه ی تانا ، است که مستور از برف می باشد ، و ارتفاعش به حدود ۴،۶۲۰ متر می رسد ، این فلات را نیل ازرق و رود تاکازه (- مخوف) زهکشی می کنند . بیابان دناقل بین فلات مرکزی و اریتره قرار دارد . ناحیه ی بیابانی اوگادن کنار مرز سومالی است . دره ی نشستی بزرگ فلات مرکزی را به دو منطقه تقسیم می کند .

سکنه ی حبشه از گروههای نژادی مختلف هستند . نخستین ساکنین آن اقوام کوشی (منصوب به کوش ، پسر حام) بودند ، که چند هزار سال قبل از میلاد به این سرزمین تاختند ، و دنقلیها و گالاها و سومالیها از اعقاب آنها

هستند. هجوم دیگر در اولین هزاره‌ی ق م روی داد، و مهاجمین عمدهء سامیهای عربستان جنوبی بودند، و آنان با کوشیها درآمیختند، و زبان خود، گئز یا جعز، را بر آنها تحمیل کردند، و شهرهای تازه‌ای مانند اکسوم تاسیس نمودند. امهریها از اصل مختلط سامی و حامی هستند، و امروزه طبقات حاکمه و بیشتر مامورین دولت از این گروه است، که به اتفاق گروه سامی تیگره‌ای حدود ۱/۳ سکنه را تشکیل می‌دهند. قریب ۴۰% سکنه از قبایل حامی‌الاصل گالا هستند، و بیشتر آنها مسلمانند. سومالیها مسلمان متعصب، و دناقل سیاهپوست و مسلمان‌اند. فلاشاها یا یهودیان سیاه" در جنوب تیگره زندگی می‌کنند.

مذهب رسمی کلیسای ارتدوکس حبشی است، که وابسته به کلیسای قبطی است. تقریباً "همه‌ی امهریها و تیگره‌ایها و جمعی از گالاها پیرو مذهب رسمی‌اند، ۱۷% سکنه مسلمان و ۲۵% بت پرستانند.

زبان ملی زبان امهری است، که قریب ۴۰% مردم بآن تکلم می‌کنند، ولی در قسمت اعظم حبشه زبانهای مختلفی رایج است، زبان جعز، که زبان مذهبی کلیسای حبشی است و در قرن ۱۴ م ملغی شد، منشاء شاخه‌هایی از زبانهای سامی از جمله امهری گردید.

اقتصاد حبشه فلاحتی و شبانی است. به سبب بارانهای منظم و شرایط مساعد زمین، قسمت زیادی از اراضی حبشه بسیار حاصلخیز است، ولی زراعت در شرایط بدوی صورت می‌گیرد. مهمترین صادرات حبشه قهوه است (۶۵% کل صادرات کشور در سال ۱۹۵۵)، صادرات دیگرش غلات،

پوست ، و طلا است . یگانه راه عمده‌ی ارتباط حبشه با خارج راه آهنی است که آدیس‌آبابا را به جیبوتی مرتبط می‌کند .

تاریخ

حبشه یکی از قدیمی‌ترین ممالک زمین است . بنقل روایات ، ملکه‌ی سبا که به دیدار سلیمان پیغمبر رفت حبشی بود ، و از وصلت آنها پسری بنام منلیک بوجود آمد ، که نیای داستانی شاهان حبشه است ، و مملکت اکسوم را تاسیس کرد . (اگر هم قصه‌ی سلیمان و ملکه‌ی سبا حقیقت داشته باشد ، ملکه‌ی سبا از عربستان جنوبی بوده است .) یونانیان قسمت ل ش آفریقا (مشتمل بر مصر ، سودان ، و حبشه‌ی کنونی) را آیتیوپیا می‌خواندند ، که ریشه‌ی نام رسمی کنونی حبشه (اتیوپی) است ، و به معنی " سرزمین صورت‌سوخندگان " بوده است . حبشه مطابق مملکت کوش عهد قیا جزئی از آن است . تقریباً " مسلم است که قسمتی از سکنه‌ی حبشه یهودی بودند . مسیحیت (قبطی) بوسیله‌ی قدیس فرومنتیوس (وفات حدود ۳۸۰) (اباسلمه در مآخذ حبشی) وارد حبشه شد . وی برده‌ی پادشاه اکسوم بود ، و نزد او تقرب یافت ، و به ترویج مسیحیت پرداخت . رواج مسیحیت به‌کندی صورت گرفت ، در قرون ۵ م و ۶ م بود که حبشه یک سرزمین مسیحی شد . با فتوحات مسلمانان در مصر و نوبی ، از ۶۲۵ رابطه‌ی آنان با عالم مسیحیت قطع شد . برای مهاجرت مسلمانان به حبشه در زمان پیغمبر اسلام — محمد .

تاریخ جدید حبشه از قرن ۱۲ م شروع می‌شود که

شایعاتی در باب مملکتی مسیحی در آفریقا و پادشاه آن پرسترجان بهاروپا رسید، که بر ۷۲ پادشاه سلطنت می‌کرد و هند نیز جزء قلمرو او بود. چندین پوینده‌ی پرتغالی در صدد رسیدن به دربار این پادشاه افسانه‌ای برآمدند، تا سرانجام یکی از آنان بنام کوویلیائو در ۱۴۹۰ وارد حبشه شد، و نامه‌ای از ژان John (شاه پرتغال) بعنوان پرستر جان تقدیم فرمانروای حبشه یا نگوس نمود. گزارشهای وی درباره‌ی پرتغال را بفرع قراردادی با حبشه بر ضد مسلمانان انداخت، در ۱۵۲۰ سفیری از پرتغال به دربار حبشه آمد، و با نگوس وقت پیمانی منعقد نمود. کمی بعد هجوم احمد ابن محمد معروف به‌گران، فرمانروای سومالی، به حبشه، به کمک سپاهیان و توپخانه‌ی پاشای دولت عثمانی در زیلع، آغاز گردید، و او قوایی را که شاه پرتغال به کمک نگوس فرستاده بود مغلوب کرد، و بیشتر پرتغالیها به قتل رسیدند. اما مرگ گران مانع شد که مهاجمین از موقعیت خود استفاده کنند، و حبشیان آنها را دفع کردند. در قرن ۱۷ م یکی از کشیشان کلیسای کاتولیک موفق شد که نگوس وقت را به کیش کاتولیک درآورد. ولی شور و تعصب جانشین وی چنان خشمی در مردم برانگیخت که نگوس او را از حبشه اخراج کرد، و کیش کاتولیک را در حبشه ریشه‌کن نمود (۱۶۳۳)، کلیسای قبطی دگر بار استقرار یافت، و خارجیها از حبشه اخراج شدند.

در دو قرن بعد حبشه اغلب گرفتار جنگهای داخلی بود، و شاهنشاهی نکوس فقط جنبه‌ی اسمی داشت. قدرت عمده در دست فرمانروایان دو مملکت امهرا و تیگره بود

که پیوسته برای تثبیت تفوق خود در جنگ بودند. در طی این جنگها تقریبا "همه‌ی بناهای بزرگ حبشه نابود شد. . دایره‌المعارف فارسی

۵۸ - Aden: شهر عدن شهر و دریا بندر مستحکمی است نزدیک گوشه‌ی خ‌غ شبه‌جزیره‌ی عربستان برکنار خلیج عدن به فاصله‌ی حدود ۱۶۰ کیلومتری ش باب المندب (مدخل بحر احمر)، که در ۱۸۳۹ به تصرف بریتانیا درآمد، و بعدها مرکز مستعمره‌ی فرمانگزار عدن و تحت الحمایه‌ی عدن گردید مستعمره‌ی فرمانگزار عدن (۱۹۴ کیلومتر در ۱۹۶۳) یا کشور عدن در ۱۹۳۷، که اداره‌ی آن از حکومت بریتانیا در هند به وزارت مستعمرات بریتانیا منتقل گشت. عنوان مستعمره‌ی فرمانگزار یافت. این مستعمره مشتمل بود بر شهر و شبه جزیره‌ی عدن، شهر شیخ عثمان و نواحی مجاور آن، و جزیره‌ی بریم و جزایر خوریان موریان، ولی این جزایر را در سال ۱۹۶۳ از کشور عدن جدا کردند، و تحت اداره‌ی مامور عالی‌مقام بریتانیا در عدن قرار دادند. شهر شیخ عثمان در حدود ۱۰ کیلومتری شمال بندر عدن است، و در ۱۸۸۲ برای سکونت دادن مازاد جمعیت عدن از سلطان لحج خریداری شد. در ۱۹۵۵، جمعیت مستعمره ۱۳۸،۴۴۱ (۹۰% مسلمان) بود، که ۱۰۳،۸۷۹ تن از آنان عرب، و سایرین هندی، سومالیائی، اروپائی، یهودی، و جز آنها بودند. آب و هوای آن در ماههای فروردین، مهر گرم و مرطوب است و در زمان بادهای موسمی ل ش نسبتا "خنک میشود. ریزش باران کم است و در بعضی از سالها اصلا"

باران نمی بارد .

شبه جزیره‌ی عدن از دو شبه جزیره‌ی آتشفشانی تشکیل شده است ، و ارتفاعش به ۵۵۰ متر می‌رسد . شهر و بندر عدن بر شبه جزیره‌ی شرقی واقع است ، و این شبه جزیره با پیشکرانه‌ای شنی به شبه جزیره‌ی غربی یا " عدن کوچک " پیوسته است . شهر کهنه‌ی عدن بر دهانه‌ی یک آتشفشان خاموش در شمال شرق شبه جزیره‌ی شرقی ساخته شده و سه طرف آن را شیبهای تندی فرا گرفته است . بندرگاه قدیمی دور از شهر است ، ولی بندر جدید بر کنار ل غ شبه جزیره قرار دارد . در طرف ل ، برزخ خورمکسرواقع است ، که حدود ۱۱ کیلومتر مربع از بندر فاصله دارد ، و فرودگاه غیرنظامی عدن در آن قرار دارد . در قسمت شمالیتر ، شهر شیخ عثمان واقع است ، که رنگرزی پنبه و باغهای آن مشهور است . در نزدیکی آن ، شهر جدید منصوره در حال رشد است . چاههای آرتزین حفر شده در شیخ عثمان آب عدن را تامین می‌کند . آثاری از رسم ساختن سدها و مخازن آب ، که در تمدن سبائی رایج بود ، در سرزمین عدن هست . بقایای قریب ۵۰ مخزن آب ، که ظاهراً " بدست ایرانیان اهل سیراف ساخته شده است ، در سراسر شبه جزیره باقی است .

عدن بندر آزاد و مرکز سوختگیری مهم نفتکشها ، و بار انداز موقت و از مراکز عمده‌ی توزیع برای نواحی مجاور (یمن و عربستان سعودی) و برای جمهوری سومالی ، حبشه و قسمتهای دیگر ساحل آفریقا است . عدن کوچک پالایشگاه نفت دارد .

تاریخ

— عدن تا استیلای بریتانیا . برطبق روایات ، بانى عدن شداد بوده است . و نیز گویند که قابیل ، پس از کشتن برادرش هابیل ، با خواهر خود از هند به اینجا گریخت ، و در اینجا ابلیس با وی ملاقات کرد ، و نواختن ساز را به او آموخت (اکنون محلی رادر شبه جزیره گور قابیل می دانند) همچنین ، بئر معطله (قرآن حج ۴۴) و ارم ذات العماد (قرآن فجر ۶) را در عدن یا نزدیک آن می دانند . تاریخ قدیم عدن درست معلوم نیست . گویا در نیمه ی اول قرن اول ب م به دست مهاجمین ویران شده بوده است . اما ، در زمان قسطنطین ، امپراطور روم ، شکوه قدیم را باز یافت ، در حدود ۳۴۲ ، اسقف تئوفیلوس ، که از جانب قسطنطین به دربار پادشاه حمیری عصر اعزام شده بود ، کلیسائی آنجا دایر کرد ، که یکی از قدیمی ترین کلیساهائی بوده است که در عربستان تاسیس شده . از ۵۷۵ به بعد ، ایرانیان به فرهنگ ناحیه ی یمن کمک کردند ، و مخازن آب و حمامها و دباغخانه ها ساختند . باذان ، آخرین فرمانروای ساسانی یمن ، اسلام آورد ، و در سال ۱۰ هـ ق ، علی ع از عدن دیدار و مردم را موعظه کرد . عمرابن عبدالعزیز در عدن مسجدی ساخت . در ۴۵۴ هـ ق ، علی ابن محمد صلیحی داعی فاطمیان مصر ، عدن را گرفت . در ۵۶۹ هـ ق ، تورانشاه برادر صلاح الدین ایوبی آن را تسخیر کرد . دوره های ایوبیان تا (۶۲۵ هـ ق) ، رسولیان (تا ۸۵۸ هـ ق) ، و بنو

ظاهر (تا ۹۲۳ هـ ق) دوره‌های زرین تجارت عدن بود. با اکتشاف راه دریائی هند و طلوع دولت عثمانی، تجارت عدن رو به انحطاط گذاشت. دریا سالار پرتغالی، آلبوکرگ، در ۱۵۱۳ (۹۱۸ هـ ق) با ۲۰ کشتی به تسخیر آن کوشید و کامیاب نشد. از ۱۵۳۸ تا مدت ۱۰۰ سال یمن تحت استیلای ترکان عثمانی بود، ولی در ۱۵۶۸ امام زیدی صنعاء عدن را گرفت، و عاقبت در ۱۶۳۰ دست ترکان از این نواحی کوتاه شد. در ۱۷۳۵، سلطان عبدلی لحج عدن را گرفت، ولی عاقبت یکی از اعقاب اوناچارآن را به بریتانیا واگذاشت . . .

دایره‌المعارف فارسی

59 - Esher

۶۰ - Dufar: ظفار، پایتخت باستانی مملکت حمیر، که ویرانه‌های آن در یمن جنوبی، در حدود ۱۶ - کیلومتری آبادی کنونی یریم، باقی است. پلینی و بطلمیوس از آن نام برده‌اند، و ذکرش در بعضی دیگر از مآخذ یونانی و رومی آمده است. قصر سلطنتی مشهور ریدان ظاهرا " در ظفار بوده است، و به قول دیگر، ریدان نام سابق ظفار بوده است. بقول ادریسی، ظفار از مهمترین و مشهورترین بلاد یمن و مقر شاهان حمیر بوده است، و در ناحیه‌ی یحصب که ظفار نیز خوانده می‌شده، قرار داشته است. در نتیجه‌ی استیلای حبشیان بر یمن و خاصه بعد از ظهور دین اسلام ظفار بتدریج رو به ویرانی گذاشت، و سبب عمده‌ی این امر قطع ارتباط آن از شاهراه‌های تجارتی بود.

دو محل دیگر بنام ظفار در یمن هست، یکی ویرانه‌ای

در جنوب غربی صنعا، و دیگری تلی در حدود ۳۲ کیلومتری شمال غربی صنعا نزدیک کوکمان.

ظفار، شهر ویران باستانی و دشت اطراف آن، در گوشه‌ی ج ش جزیره‌ی عربستان، کنار قهنا، بین حضرموت و عمان که جزء مهره به‌شمار می‌آید ظفار در ناحیه‌ی تولید بخور قرار داشته است. و به احتمال قوی، از ظفار پایتخت شاهان حمیر قدیمی‌تر بوده. بعضی از جغرافیایانویسان مسلمان از جاده‌ی ساحلی عدن - ظفار - عمان نام برده‌اند. احمد ابن عبدالله در ۶۱۸ هـ ق ظفار را ویران کرد، و شهری بنام منصوره در مجاورت آن بنا نهاد، که بعداً "به همان نام ظفار معروف شد. در ۶۶۴ هـ ق، محمود ابن احمد، از ملوک هرمز، ظفار را گرفت و تاراج کرد.

دایره‌المعارف فارسی

61-Calatu

۶۲ - منظور، خلیج عمان (Oman) است.

پانویس متن کتاب

کتاب چہارم

ترکستان بزرگ^۱

در ترکستان بزرگ، شاهی به نام قایدو حکومت می‌کند، که برادرزادهٔ خان بزرگ است. او سربازان جنگاوری دارد که در بکار بردن اسلحه مهارت بسیار دارند.

بین قایدو و خان بزرگ جنگهای بسیاری در گرفته که علتش را برایتان می‌گویم.

قایدو پیوسته به خان بزرگ اصرار می‌کرد که سهمش را از فتوحات تاتارها به او بدهد. او می‌خواست که خان بزرگ ایالات ختا و مانزی را به وی واگذار کند. خان بزرگ نیز می‌گفت اگر هر بار که او را به حضور خویش فرا خواند، او نیز مانند دیگر فرزندان و سرانش اطاعت کرده و به دربار برود، تقاضایش را خواهد پذیرفت. اما قایدو به خان بزرگ اعتماد نمی‌کرد و از این بیم داشت که به دربار خان برود و بر اثر توطئه‌های کشته شود. همین دوگونگی

بین قایدو و خان بزرگ باعث جنگهای بسیاری بین آنها شد، خان بزرگ، همواره سرزمینهای قایدو را محاصره می‌کرد، تا او نتواند به مردم آن سرزمین‌ها ستم کند.

حال برایتان از برخی جنگها که بین این دو در گرفت صحبت می‌کنم. در سال ۱۲۶۶ شاه قایدو با همیاری پسرعمویش به نام یزودار^۲، سربازان بسیاری را آماده ساخت تا به دوتن از پسرعموهایش که تابع خان بزرگ بودند، حمله کند. یکی از آنها چیبای^۳ و دیگری چیبان^۴ نام داشت. بین این دو سپاه نبرد بزرگی در گرفت، زیرا که هریک از آنان در سپاه خود صد هزار سرباز داشتند. در این جنگ قایدو به پیروزی رسید و دو برادر که پسرعموهای شاه بودند به مکان امنی گریختند. قایدو پس از این پیروزی بسیار خوشنود شد و در پایان این آرامش دوساله، شاه قایدو آگاه شد که یکی از پسران خان بزرگ به نام نوموگان^۵ و پسر کشیش جوانی بنام جورج^۶ با سپاه عظیمی در قره‌قوروم مستقر شده‌اند. پس سپاهی فراهم کرد و بسوی آنها شتافت. هنگامیکه نوموگان و جورج از نزدیک شدن او آگاه شدند، هراسی به خود راه نداده و سپاه خود را که از شصت هزار سوار تشکیل شده بود، آماده ساختند، و در فاصله ده مایلی شاه قایدو واردوزدند. پس از گذشت سه روز همگی برای جنگ آماده شدند و افراد هر دو سپاه که خیلی زیاد هم نبودند به انواع وسایل جنگی مجهز شدند. هریک از طرفین به شش گروه تقسیم شدند که هر گروه از ده هزار نفر تشکیل شده بود که فرماندهای شایسته بر آنها حکم می‌راند.

همینکه آوای طبل جنگ برخاست، نبرد آغاز شد، و آسمان از پرواز تیرهایی که به سوی مردان و اسبان فرستاه می‌شد، تیره گشت. سروصداها و فریادها آنچنان بلند بود که صدای خداوند رعد و برق

نیز شنیده نمی شد. یقیناً " این نبرد زیر نفوذ ستاره‌ای شوم آغاز شده بود، چهارشمار کشته‌شدگان و زخمیان هر دو طرف بسیار زیاد بود.

شهامت شاه قایدو سبب شد که سپاهیان‌ش با دلآوری به جنگ ادامه دهند، چه اگر او نبود سپاهیان‌ش جنگ را باخته بودند. نبرد تا شب به‌دراز کشید اما هیچکدام موفق به پیشروی در صفوف یکدیگر نشدند. خورشید میسرفت که غروب کند، و در اینحال فرماندهان دو طرف نیکوتر آن دیدند که جنگ را متوقف کنند، چرا که تعداد بسیار کمی از سپاهیان‌شان زنده مانده بودند. تمامی آنها شب هنگام به خواب عمیقی فرو رفتند. صبح‌روز بعد به شاه قایدو گزارش دادند که خان بزرگ به همراه سپاه عظیمی به اینجا خواهد آمد تا او را دستگیر کند. قایدو سربازانش نیز راه بازگشت را در پیش گرفتند و پسر خان بزرگ و پسر کشیش جوانی هم از رفتن آنها جلوگیری نکردند. شاه قایدو و سربازانش آنقدر رفتند تا به شهر سمرقند در ترکستان بزرگ رسیدند.

دلگیری خان بزرگ از قایدو

خان بزرگ از کارهای قایدو بسیار ناراحت بود، چرا که او همیشه به خان و مردمش ضربه زده بود. خان بزرگ می گفت که اگر قایدو برادرزاده اش نبود او را به بیرحمانه‌ترین شکلی از بین می برد. اما چون با او همخون بود از اینکار اجتناب می کرد. بدین ترتیب قایدو از دست خان بزرگ نجات پیدا کرد.

دختر نیرومند شاه قایدو

قایدو دختری داشت به نام آی جاروک که مفهومش به زبان تاتاری

"ماه درخشان" است. قایدو اصرار زیادی داشت که او ازدواج کند، اما آی جاروک نمی‌پذیرفت و می‌گفت تنها با نجیب‌زاده‌های ازدواج خواهد کرد که در کشتی گرفتن از او برتر باشد. شاه قایدو نیز کتا^۱ چنین اجازه‌ای را به او داد. آی جاروک پس از گرفتن این اجازه بسیار خوشحال شد، و هنگامی که شیوه^۲ برگزیدن شوهرش را اعلام کرد، جوانان بسیاری از اطراف جهان برای زورآزمایی با او، به این سرزمین آمدند. اگر در این نبردها آی جاروک پیروز می‌شد صد راس اسب می‌گرفت، و بدین ترتیب او صاحب ده هزار اسب شد، زیرا هیچکس قادر به شکست دادن او نبود.

در سال ۱۲۸۵ یکی از جوانان زیبا و ثروتمند به همراه هزار راس اسب و همراهان بسیاریش به این سرزمین آمد. او به محض ورودش اعلام کرد که آماده^۳ مبارزه با آی جاروک است. شاه قایدو نیز از این موضوع خوشحال شد، چرا که می‌دانست او پسر شاه پومار^۴ است و می‌تواند همسری خوبی برای دخترش باشد، و به همین سبب در نهان به دخترش گفت که در این مسابقه مخصوصا^۵ شکست بخورد تا این پسر، شوهرش شود، اما آی جاروک قبول نکرد.

در روز مبارزه، تمامی حاضرین در مجلس می‌خواستند که پسر شاه پومار در این نبرد پیروز شود. هنگامی که آن دو در میان تالار حاضر شدند، مبارزه آغاز شد و دو جوان، با نیروی بسیاری یکدیگر را بهر سو می‌کشیدند، اما در انتها این آی جاروک بود که شانه‌های پسر شاه پومار را به زمین کوبید. پس از این شکست پسر شاه پومار با خجالت به سوی سرزمین خود رفت، در حالیکه هزار راس اسب را نیز باخته بود. اما هیچکس از نتیجه این مبارزه خوشنود نشد.

آباقا، پسرش ارغون را به جنگ قایدو فرستاد^{۱۰}

آباقا، خانی بود که برایالات و شهرهای بسیاری حکمروایی می کرد، و برای دفاع از حکومت و سرزمین هایش، پسرش ارغون را به همراه سپاه نیرومندی به سرزمینهای اطراف درخت تنها فرستاد. شاه قایدو نیز سپاهی فراهم کرد و به جنگ ارغون فرستاد. رهبر این سپاه شخصی بود به نام براک^{۱۱}. آنها در فاصله یک مایلی ارغون اردو زدند، و پس از سه روز جنگ سختی بین آنان در گرفت، که در این جنگ ارغون به پیروزی رسید.

ارغون قدرت را در دست گرفت

پس از پیروزی ارغون به براک، خیر مرگ آباقا به گوش ارغون رسید، و او نیز با افسردگی فراوان به سوی پایتخت روان شد، اما در این هنگام یکی از برادران آباقا به نام احمد سلطان (که مسلمان شده بود) از مرگ آباقا با خبر شد و تصمیم گرفت پیش از رسیدن ارغون به پایتخت حکومت را در دست بگیرد. پس از رسیدن به پایتخت و جلب اعتماد درباریان، خود را به عنوان خان معرفی کرد، اما کاری بسیار زشت انجام داد و آن اینکه تمامی زنان آباقا را به همسری خود درآورد.

۱۳

نبرد احمد و ارغون

در این تعقیب ارغون دستگیر شد. بلافاصله پس از دستگیری ارغون، جنگ به پایان رسید، و سپاهیان احمد با خوشنودی بسیار به اردوگاه خود باز گشتند. احمد دستور داد تا برادرزاده اش را به زنجیر کشیده و تحت نگهبانی قرار دهند. پس از این پیروزی،

احمد تصمیم گرفت به دربار، جائیکه زنان زیبایش در انتظارش بودند، بازگردد. بدین ترتیب به همراه سپاهیانش به سوی دربار حرکت کرد. ارغون نیز آنچنان افسرده بود که آرزوی مرگ می کرد.

چگونه ارغون از اسارت خارج شد

در این هنگام یکی از سرداران بزرگ و پیرسال تاتار، به فکر ارغون افتاد و چنین اندیشید که این کار بسیار پلیدی است که سرور خود را در اسارت ببیند. هنگامیکه این موضوع را با سرداران دیگر در میان گذاشت، آنها هم به سبب آشنائی با خرد و دانش او، پیشنهادش را پذیرفتند. نام این سردار بوقا بود و نام آنهایی که با او هم اندیشه بودند، الجیدای، توغان، تگانا، تاگاچار، اولاتای و ساماتار بود. پس همگی نزد ارغون رفتند، و بوقا چنین گفت:

" سرور ما، ارغون، ما بخوبی آگاهیم که رفتار ناپسندی داشتیم و اسیر کردن شما کاری بسیار ناشایست بوده است، پس شما را آزاد کرده و به عنوان خان خود می شناسیم." پس از آن بوقا خاموش شد و سخن دیگری نگفت.

آزادی ارغون

ارغون پس از شنیدن سخنان بوقا، تصور کرد که آنها قصد مسخره کردنش را دارند پس چنین پاسخ داد:

" آقایان، شما به اندازه کافی مرا ناراحت کرده اید، و اکنون نیز با مسخره کردن من، کار بسیار ناپسندی انجام می دهید." اما بوقا و دیگر سرداران تاتار سوگند یاد کردند که از او اطاعت کنند و ارغون نیز سوگند یاد کرد که از آنان انتقام نگیرد. پس از

آن، ارغون را آزاد کرده و به‌عنوان خان، به‌سپاهیان معرفی‌اش کردند. ارغون دستور داد تا تعدادی از افراد مسلح به‌محلّی که او در آن زندانی بود بروند. پس از اجرای این دستور، فرماندهٔ سپاه احمد کشته شد.

سرانجام ارغون قدرت را در دست گرفت

اینک بار دیگر ارغون فرماندهٔ تاتارها بود، و به‌همین سبب بی‌درنگ به‌سوی پایتخت حرکت کرد.

هنگامی که احمد در کاخ خود مشغول خوشگذرانی بود، قاصدی در دربار حاضر شد و رویدادها را برایش شرح داد و در آخر اضافه کرد که فوراً "از کاخ خارج شود و جان خود را نجات دهد. احمد نیز سوار بر اسب شد و با تتی چند از سرداران وفادارش، به‌سوی بابل رفت که حاکمش از دوستان دیرین او بود.

پس از شش روز سواری، احمد به‌گذرگاهی رسید که باید از آن عبور می‌کرد، اما محافظ آنجا او را شناخت و دستگیرش کرد. احمد از او خواست تا در مقابل پاداش بزرگی، او را آزاد سازد، اما چون تمامی مردم به‌ارغون عشق می‌ورزیدند، محافظ گذرگاه پاسخ داد که حاضر است از ثروت تمامی دنیا در مقابل خوشنودی ارغون چشم‌پوشد. پس همراهان بسیاری آماده کرد و احمد را با خود به‌نزد ارغون برد.

مرگ احمد

بدین ترتیب نگهبان گذرگاه، احمد را نزد ارغون برد. ارغون نیز از این رویداد بسیار خوشنود شد، پس بی‌آنکه با کسی مشورت کند، دستور قتل او را صادر کرد، و کسی که امور قتل احمد بود،

او را به جایی برد و کشت که هیچکس از محلش باخبر نشد .

بار دیگر سرداران به ارغون احترام می گذارند

پس از رویدادهایی که برایتان گزارش کردم ، ارغون موقعیت خود را مستحکم ساخت . پس از آن پسرش غازان خان را به همراه سی هزار سرباز برای دفاع از سرزمین درخت تنها فرستاد . بدین ترتیب در سال ۱۲۸۶ ، ارغون بار دیگر حکومت را کاملاً در دست گرفت . سلطان احمد تنها به مدت دو سال حکومت کرد ، حال آنکه ارغون شش سال بر تخت سلطنت تکیه زده بود ، و پس از این شش سال درگذشت ، البته برخی می گویند که به او زهر دادند .

گیخاتو پس از ارغون حکومت را در دست گرفت

پس از مرگ ارغون ، یکی از برادرانش به نام ^{۲۲} گیخاتو به حکومت رسید ، چون غازان ، پسر ارغون از پایتخت دور بود و در ناحیه درخت تنها بسر می برد . پس از اینکه غازان از مرگ پدر و همچنین به حکومت رسیدن عمویش آگاه شد ، بسیار خشمگین شده و اعلام کرد که انتقامی شبیه به آنچه پدرش از احمد گرفت ، از عمویش می گیرد . اما از بیم آنکه مبادا پس از ترک سرزمین درخت تنها مهاجمین به آن حمله کنند ، همچنان در جای خود مستقر ماند . گیخاتو همه را (به جز غازان) مجبور به فرمانبرداری از خود نمود ، و همسر ارغون رانیز به همسری برگزید .

گیخاتو پس از دو سال حکومت مرد ، اما باید بدانید که او را

هم مسموم کردند .

پس از گیخاتو، باید و حکومت را در دست گرفت

۲۳

پس از مرگ گیخاتو، پسرعموی مسیحیش به نام بایدو در سال ۱۲۹۴ به حکومت رسید. تمامی سرداران به جز غازان خان از بایدو اطاعت کردند. پس از اینکه غازان خان از مرگ گیخاتو آگاه شد و دانست که باید و به حکومت رسیده، بسیار خشمگین شد و گفت انتقامی از او خواهد گرفت که خاطره اش در تمام دنیا باقی بماند. بایدو نیز از تصمیم غازان خان آگاه شد، پس سپاهی گرد آورد و به انتظار غازان خان ماند. در جنگی که بین این دو در گرفت، بسیاری از سپاهیان بایدو به سرور پیشینیان پیوستند و به همین دلیل بایدو شکست خورد و کشته شد. پس، غازان به دربار بازگشت و در سال ۱۲۹۴، خان قانونی سرزمینهایش شد.

۲۲

شاه کانچی، حاکم شمال دور

در شمال دور شاهی به نام کانچی فرمانروایی می کند که خود تاتار است و بر اساس آداب و رسوم تاتارهای نخستین زندگی می کند. اکنون من برخی از عادات آنها را برمی شمردم.

آنچنانکه می دانید این مردم از پارچه، پتی می سازند به نام ناتیکای. برای این بت همسری نیز می سازند و میگویند که این دو بت متعلق به سرزمینهایی هستند که دام، گندم و فراورده های خوب زمین در آنها می رویند. اگر بخواهند خوراک خوبی بخورند، ابتدا مقداری از آن را به دهان خدایان خود می مالند.

شاه کانچی تحت حکومت هیچکس نیست، و از تبار جنگیز خان است. این شاه جزو خانان نیست و مردمش در شهرها و روستاها زندگی نمی کنند، بلکه در دشتها پهناور، دره ها و کوهها بسر می برند و

تعداد بیشماری از شتر، اسب، گاو، گوسفند و دیگر حیوانات را در اختیار دارند. در اینجا خرسهای بزرگی وجود دارند که رنگشان سفید است و بیش از بیست گام طول دارند. روباههای بزرگ و گورخرهای فراوان هم دارند. از تعداد بسیار زیاد سمورهایی که در اینجا وجود دارند، اجناس گرانبهایی می‌سازند.

در این سرزمین مناطقی آنچنان باتلاقی و یخ زده وجود دارد که هیچ اسبی قادر به گذر از آن نیست. دستیابی به مناطق دورافتاده نیازمند سیزده روز راهپیمایی است و در انتهای هریک روز راهپیمایی به یک ایستگاه برخورد می‌کنید. در هریک از این ایستگاهها چهل سگ بسیار بزرگ که به اندازه الاغ هستند، وجود دارد. از این سگها برای رساندن پیام استفاده می‌کنند، چون همانگونه که گفتم در این سرزمین راههایی وجود دارد که هیچ اسبی قادر به گذر از آنها نیست، به همین دلیل سورت‌هایی می‌سازند و از سگها برای کشیدن آنها استفاده می‌کنند. بدین ترتیب که شش سگ را به سورت‌ها می‌بندند و روی سورت‌ها هم پوست خرس می‌اندازند تا قاصد روی آن بنشیند.

به سبب سرمای زیاد خانه‌های مردم اینجا در زیر زمین ساخته شده است. مطلب دیگری در مورد اینجا وجود ندارد، پس بشرح سرزمینی می‌پردازیم که هوایش همیشه تاریک است.

سرزمین تاریکی

در دوردستهای شمال، مکانی وجود دارد که به آن سرزمین تاریکی می‌گویند. زیرا که خورشید، ماه و دیگر ستارگان هرگز در آسمان آن نمایان نمی‌شوند، و یک نوع تاریکی، مانند تاریکی ابتدای غروب در آن سرزمین حکمفرماست.

اینجا هیچ شاه و یا خانی ندارد ، و مردمش مانند حیوانات زندگی می‌کنند ، اما پوستهای بسیار گرانبهایی از حیواناتی از قبیل سمور ، قاقم ، سنجاب ، روباه سیاه و دیگر جانوران تهیه می‌کنند . مردم کشورهای همسایه ، این پوستها را خریداری کرده و از فروش آنها سود بسیار می‌برند . مردم این سرزمین از نژادی بلند قامت و با اندامی موزون هستند . پوست بدنشان سپید ، و پوست رخسارشان بی‌رنگ است .

۲۵ روسیه و مردمانش

روسیه سرزمینی است بسیار پهناور که در جهت جنوب واقع شده است . مردمش مسیحی‌اند و از کلیساهای یونانی پیروی می‌کنند . در این سرزمین شاهان بسیاری وجود دارند ، و مردمش به‌زبان ویژه‌ای صحبت می‌کنند . تمامی آنها ، چه مرد و چه زن ، زیبا هستند ، سپید پوستند و موهایی روشن و بلند دارند . گذرگاههای این سرزمین غیر قابل عبور است ، و به همین دلیل دفاع از این کشور بسیار آسان است . مردم این سرزمین به‌کسی مالیات نمی‌دهند ، به‌جز بخش کوچکی از آن که به‌یکی از شاهان باختر بنام تغتای مالیات می‌دهند .^{۲۶} اگرچه در این سرزمین پوستهای گرانبهایی همچون پوست سمور ، قاقم ، سنجاب سبیری و روباه به‌مقدار زیاد یافت می‌شود ، اما مردم اینجا به‌تجارت نمی‌پردازند . در اینجا معادن نقره نیز وجود دارد و هر ساله نقره بسیاری از آن استخراج می‌کنند . در مورد این سرزمین ، مطلب گفتنی دیگری وجود ندارد ، پس اینجا را رها کرده و به‌سوی دریای بزرگ پیش می‌رویم و از سرزمینها و مردمی که در اطرافش هستند صحبت کنیم . پس ، از قسطنطنیه آغاز می‌کنیم . گرچه ابتدا باید از ایالاتی که بین شمال و شمال باختر قرار گرفته‌اند

سخن بگویم . در این نواحی ، ایالتی به نام لاک^{۲۷} قرار دارد ، که با روسیه هم مرز است ، و شاه ویژه‌ای بر مردم آن که مسلمان و مسیحی هستند ، حکومت می‌کند . به سبب پوست زیادی که در اینجا یافت می‌شود ، مردمش از راه تجارت و بازرگانی زندگی می‌کنند .

در مورد روسیه مطلبی را فراموش کردم ، که اینک برایتان باز می‌گویم . در این سرزمین سرمای بسیار سخت وجود دارد ، که نظیرش را در کشور دیگری نمی‌توان یافت .

این سرزمین آنچنان پهناور است که به دریای اقیانوس می‌پیوندد . در این دریا جزایر بسیار زیادی است که در آنها شاهین و قوش بسیار یافت می‌شود . راهی که بین روسیه و اوروخ^{۲۸} وجود دارد ، چندان طولانی نیست ، و اگر سرما شدید نباشد ، می‌توان آن را در مدت کوتاهی پیمود .

خانهایی که بر تاتارهای مستقر در باختر حکومت می‌کنند .

نخستین خانی که بر تاتارهای باختر حکومت کرد ، شاه بزرگ و قدرتمندی به نام ساین^{۲۹} بود . این شاه ، روسیه ، کومانیا ، آلانیا ،^{۳۰} لاک ، منجار ، زیک ، گوتیا ،^{۳۱} و گازاریا را فتح کرد . این ایالات پیش از آنکه فتح شوند ، تحت حکومت کومانی‌ها اداره می‌شدند ، اما به سبب از هم گسیختگی ، سرزمینهایشان را از دست دادند .

پس از ساین ، باتو ، بارکا ، مونگوتور ، تودای مانگکو ، و سرانجام تغتای که امروز هم حکومت را در دست دارد ، به سلطنت رسیدند .^{۳۲}

جنگ بین هلاکو و بارکا

در سال ۱۲۶۱ ، بین هلاکو خان تاتارهای خاور و بارکا ، خان تاتارهای باختر ، اختلافی پیش آمد و سببش هم ایالتی بود که در

همسایگی و مرز دو کشور قرار داشت، و هر یک از آنها این ایالت را از آن خود می‌دانستند. پس برای تصرف این ایالت سپاهی متشکل از صد هزار سوار مسلح فراهم کردند. هلاکو، با سپاهیان خود به پیش رفت، تا اینکه به‌دستی رسید که بین دروازه‌های آهنین و دریای سراین^{۳۷} قرار داشت. هلاکو در این دشت اردو زده و به‌انتظار سپاهیان بارکا نشست.

در مورد بارکا و سپاهیان

بارکا با سپاهیان که از سیصد و پنجاه هزار سوار تشکیل شده بود، در ده مایلی هلاکو اردو زد و به‌مردانش گفت که از دشمن بسیار نیرومندترند، و پنجاه هزار سرباز بیشتر از سپاهیان هلاکو دارند، پس سه روز دیگر نبرد را آغاز خواهند کرد.

جنگ بزرگ، بین هلاکو و بارکا

شیوه جنگ آنها، آنچنان است که پیشتر نیز در موردش شرح دادم، پس لزومی به بازگویی آن نمی‌بینم، تنها دانستن این نکته کافی است که این جنگ با پیروزی هلاکو، و به‌جای گذاشتن کشتگان بسیاری به پایان رسید.

توتامانگو، خان تاتارهای باختر.^{۳۸}

باید بدانید که پس از مرگ مونگوت‌مور، سرور خان باختر، حکومت به‌جوانی به‌نام تولوبوقا رسید، اما مرد قدرتمندی به‌نام توتامانگو به‌یاری شاه دیگر تاتارها به‌نام نوگای^{۳۹}، تولوبوقا را کشت و قدرت را در دست گرفت. پس از او تغتای به‌حکومت رسید. تغتای مرد خردمند و با‌ارزشی بود که تمامی سرزمین توتامانگور را تحت

تسلط خود در آورد .

دو تن از پسران تولوبوقا ، شاهی که در جوانی به قتل رسید ، هنگامی که به سنی رسیدند که قادر به حمل اسلحه بودند ، ارتشی بزرگ فراهم کرده و به سوی دربار تغتای رفتند . سپس به حضور تغتای رسیده و نزدش زانو زدند و تغتای نیز به گرمی آنها را پذیرفت و از روی زمین بلندشان کرد ، سپس برادر بزرگتر شروع به صحبت کرد و گفت : " سرور من ، ما فرزندان تولوبوقا هستیم که بوسیله توتامانگو و نوگای کشته شده است ، در مورد فرد نخستین صحبتی نداریم ، زیرا که مرده است ، اما تقاضا داریم که در مورد نوگای ، عدالت را اجرا کنید . ما تنها به این منظور به دربار شما آمده ایم . "

جوان خاموش ماند و دیگر سخنی نگفت . تغتای نیز قاصدی را نزد نوگای فرستاد و او را به دربارش فرا خواند ، اما نوگای از آمدن اجتناب ورزید .

دومین پیام تغتای برای نوگای

نوگای به پیام دوم نیز اهمیتی نمی دهد ، پس دو طرف برای جنگ آماده می شوند ، اما نیروهای تغتای بیشتر هستند .

نبرد تغتای و نوگای

تغتای بوسیله دو پسر تولوبوقا همراهی می شد و از سپاهیان خوبی برخوردار بود . آنها در ده مایلی سپاهیان نوگای در دشت نرگی^۴ اردو زدند .

صحبت تغتای و نوگای برای سپاهیانشان

صحبت آنان نیز بر پایه شیوه‌ای همیشگی استوار بوده است .

سپاهیان نوگای از مردان کارآزموده‌تر و جنگاورتری تشکیل شده بود. اما تغتای نیز از خودشاهت بسیار نشان داد.

ارزش شاهت نوگای

در این جنگ نوگای به پیروزی رسید، اگرچه شصت هزار نفر از سربازانش کشته شدند، تغتای و دو پسر تولوبوقا نیز فرار کردند.

و سرانجام

اینک، از تمام آنچه که در مورد تاتارها، مسلمانان، مسیحیان و آداب و رسومشان دیده و یا شنیده بودم، و همچنین از کشورهایی که تا دوردستها امتداد یافته‌اند آگاه شدید. تنها در مورد دریای بزرگ و سرزمینهایی که در اطرافش بودند، صحبت نکردم، چونکه در مورد آن اطلاعات کافی داریم. زیرا به نظر من صحبت از مکانی که هر روزه بوسیلهٔ بازرگانان ونیزی، ژنوایی و بیزانسی مورد بازدید قرار می‌گیرد، کاری بی‌فایده است. به همین خاطر بود که از آن صحبتی نکردم.

آنچنان که در کتاب نخست از آن صحبت شد، ماتئو، نیکولو و مارکوپولو در راه رسیدن به دربار خان، با سختیهای بسیاری مواجه شدند، و باید بگویم که این خواست خداوند بود که ما به چنین سفری برویم و دانسته‌های بسیاری در مورد مردم و سرزمینهای

گوناگون را با خود به همراه آوریم . زیرا آنچنانکه در ابتدای کتاب آمده است ، از زمانی که خداوند گل انسان را سرشت ، تاکنون هیچکس ، از مسیحی گرفته ، تا مشرک و تاتار و هندی ، و یا از هر نژاد دیگر وجود نداشته که مانند مارکوپولو سرزمینهای گوناگون را دیده باشد و تجربه‌هایی چنین شگرف داشته باشد .

بادداشتهای کتاب چهارم

۱ - Grear turkey: منظور مناطقی از آسیای مرکزی است که تحت حکومت جغتای بوده است .

۴ -

ترکستان (= سرزمین ترکها) ، ناحیه‌ای جزء شوروی
مشمول بر چشمه‌های ترکمنسان ، ازبکستان ، تاجیکستان ،
قرقیزستان ، و قسمت جنوبی شوروی قزاقستان . این ناحیه را
گاهی ترکستان غربی یا ترکستان روس می‌خوانند تا با
ترکستان شرقی یا ترکستان چین (فعلا " جزء ایالت سینکیانگ ،
چین) اشتباه نشود . جزء اعظم قسمت غربی ترکستان روس
را دو بیابان قراقوم و قزل قوم فرا گرفته است . قسمت شرقی
آن ناهموار است ، و رفته رفته ارتفاعش زیاد می‌شود ، و
مشمول بر قسمتهای کوهستانی پامیر و تین‌شان می‌باشد ،

دره‌ی فرغانه در این قسمت ممتد و یکی از حاصلخیزترین نواحی آسیا است. تقریباً "همه‌ی سکنه‌ی ترکستان ترک زبان‌اند.

از جنبه‌ی تاریخی، ترکستان پلی رابط بین شرق و غرب و معبر بسیاری از کشورگشایان و اقوام مهاجر بوده است. بعلاوه، چون کانون دادوستد بین آسیا و اروپا بود، ثروت فراوان و شهرهای معتبر (مانند بخارا، سمرقند و مرو) داشت، که مطمح نظر کشورگشایان آزمند بود. احتمالاً "نخستین دولتی که تمام ترکستان را در زیر فرمان واحد درآورد امپراطوری ایران بود، که در ۵۰۰ ق م دست امپراطوری لیدیا را از ناحیه‌ی اطراف دریای خزر کوتاه کرد. اسکندر مقدونی دولت ایران را برانداخت، و پس از مرگ وی، ترکستان جزء سهم سلوکوس گردید، اما در نیمه‌ی قرن ۲ ق م، این ناحیه بین دولتین پارت و باکتريا منقسم بود. پارتیان بتدریج، با تسخیر متصرفات دولت باکتريا، بطرف شرق پیش رفتند. در حدود ۱۳۰ ق م، باکتريا از طرف مشرق هم مرز چین بود، و دولت اخیر بیشتر اراضی ممتد از دریاچه‌ی بالخاش به طرف ج تا هندوکش را در تصرف داشت. در اواخر قرن اول ب م، متصرفات باکتريا بدولت کوشان انتقال یافت، و هونها بر سر اراضی مجاور دریاچه‌ی بالخاش با چین در کشمکش بودند. با سقوط (۲۰۰ ب م) سلسله‌ی هان، دست چین از ترکستان شرقی کوتاه شد.

برای ایرانیان مرز جنوبی ترکستان، که طبعاً "تابع اوضاع سیاسی بوده‌اهمیت داشته است. در قرن ۶ م، که ترک‌های نخستین بار در آسیای مرکزی ظاهر شدند، تا

آمو دریا پیش رفتند ، و در نتیجه ، در دوره‌ی ساسانیان ، ترکستان بلافاصله از آمو دریا به جانب شمال شروع میشده (در داستانهای ملی ایران ، مرز بین سرزمین ایران و سرزمین ترکان با تیری که آرش انداخت تعیین شد) . کشور گشایان عرب ، ترکها را از آمو دریا بجانب شمال راندند ، و بهمین جهت است که در اصطلاح جغرافی دانان ، مسلمان قرون ۳ و ۴ م ه ق ، ترکستان از شمال ماوراءالنهر آغاز میشده است . با فتوحات مسلمانان ، دین زردشتی از این ناحیه رخت بریست ، و اسلام جایگزین آن گردید ، و آن هنوز دین اکثریت این سرزمین است . در اواسط قرن ۹ م ، که دستگاه خلافت عباسی ضعیف بود ، و چین هم متصرفات شرقی خود را از دست داده بود ، دولت‌های چندی از جمله خوارزمشاهیان و مملکت خوارزم قسمتهائی از ترکستان را متصرف شدند . تمام ترکستان در اواخر قرن ۱۳ م مسخر مغولان شد ، و بیشتر آن به جغتای تعلق یافت . امیر تیمور در اواخر قرن ۱۴ م ، ترکستان را تسخیر کرد ، و پس از مرگ (۱۴۰۵ ب م ، مطابق ۸۰۷ ه ق) وی ، تیموریان تا مدت یک قرن بر بیشتر اراضی ترکستان تسلط داشتند . با فتوحات ازبکان در قرن ۱۶ م ، ترکستان درج آمو دریا نیز بسط یافت . تاریخ داخلی متأخرتر ترکستان بیشتر مربوط است به کشمکشهای طولانی میان خانان خیوه ، بخارا ، و خوقند ، و اقوام بیابانگرد این ناحیه (مخصوصاً "قرقیزها ، قزاق‌ها ، و ترکمنها) .

دایره‌المعارف فارسی

3-Chibai

4-Chiban

5-Nomogan

6-George

7-Aijaruc

8-Pumar

۹ - Abaga: اباقاخان، یا ابقاخان (وفات : ۲۰

ذوالحجّه ۶۸۰ هـ ق ، دومین پادشاه (۶۶۳ - ۶۸۰ هـ ق)
 از سلسله ایلخانیان ، پسر و جانشین هولاکوخان مغول .
 بعد از پدر به سلطنت نشست . دختر میخائیل VIII (پالا
 یولوگوس) ، امپراتور بیزانس ، را که مریم نام داشت و بعدا
 معروف به دسپینا (- شاهزاده خانم) شد ، به زنی گرفت .
 نسبت به عیسویان محبت تمام داشت ، و با پایها و سلاطین
 مسیحی اروپا مناسبات دوستانه برقرار نمود ، و گویند غسل
 تعمید کرد . شمس‌الدین جوینی وزارت او داشت و در آخر ،
 به سعایت مجدالملک یزدی ، بین ایلخان و وزیر وحشت و
 کدورت پدید آمد . اباقاخان یک چند در خراسان و خوارزم
 با مدعیان خویش که امرای مغول بودند جنگید ، و یک بار
 نیز در حدود آسیای صغیر با بیبرس ، سلطان مصر ، جنگ
 کرد . اباقاخان در همدان وفات یافت .

دایره‌المعارف فارسی

۱۰ - Argon: ارغون‌خان، (وفات ۶۹۰ هـ ق)،

چهارمین پادشاه (۶۸۳ - ۶۹۰ هـ ق) از سلسله ایلخانیان

پسر ابا قحطان . ارغون خان در ۲۷ جمادی الثانیه ۶۸۳ به ایلخانی نشست . حکومت مازندران و خراسان را به پسرش غازان داد . و خود سیاست پدر را در جلب عیسویان و ایجاد روابط با سلاطین عیسوی بر ضد مصر دنبال کرد . ارغون خان در ۵ شعبان ۶۸۳ فرمان داد تا شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان را کشتند و عده‌ای از فرزندان او را نیز هلاک نمود . سعدالدولهٔ یهودی در دورهٔ او وزارت یافت ، و قدرت و نفوذ او ، لطمهٔ بسیاری به مسلمین زد . ارغون عده‌ای از شاهزادگان و نزدیکان خود را نیز هلاک کرد ، و در آخر به سختی مریض شد و در مرض موت او ، سعدالدولهٔ یهودی به دست مخالفینش کشته شد و چند روز بعد ارغون خان نیز وفات یافت (۷ ربیع‌الاول سنهٔ ۶۹۰ هـ ق) .

دایره‌المعارف فارسی

11-Barac

12-Acomat Soldan

۱۳ - شرح این نبرد بسیار کسل کننده است ، و بسیار شبیه به جنگهایی است که در کتاب دوم از آنها سخن رفت . این جنگ با تارومار شدن سپاه ارغون به اتمام رسید ، و ادامهٔ آن ، در متن کتاب آمده است .

پانویس متن کتاب

14-Boga

15-Elchidai

16-Toğan

17-Tegana

18-Tagachar

19-Ulatai

20-Samagar

۲۱ - Casan : غازان خان ، ۶۷۰ - ۷۰۳ هـ ق ،
 مین پادشاه (۶۹۴ - ۷۰۳ هـ ق) از سلسله‌ی ایلخانیان ، پسر
 ارغون خان ، متولد مازندران ، بعد از بایدو خان ، در ۱۰
 ذیحجه ۶۹۴ هـ ق در تبریز به سلطنت نشست ، و چون
 تحت تاثیر و تربیت امیر نوروز به اسلام علاقه یافته بود ،
 در ۶۹۴ هـ ق به آئین اسلام درآمد ، و خود را محمود نام
 نهاد . غازان در ترویج اسلام و تخریب معابد بت پرستان
 و عیسویان و یهود اهتمام بسیار بجای آورد ، اما اسلام
 آوردن او مورد پسند عده‌ای از امرا و شاهزادگان مغول
 نیفتاد ، و ازین رو ، بیش از ۵ نفر از شاهزادگان و قریب
 ۳۷ نفر از امرای مغول به قتل آمدند . غازان در ۶۹۹ هـ ق
 به شام لشکر کشید ، و سپاهیان مصری را شکست داد ، و وارد
 دمشق شد . اما بلافاصله پس از بازگشت وی به ایران در
 جمادی‌الاول ۶۹۹ هـ ق ، سپاهیان مالیک مصر دمشق را
 تصرف کردند . غازان در صدد اتحاد با مسیحیان برآمد ،
 نامه‌ی مورخ ۱۲ آوریل ۱۳۰۲ او به پاپ بونیفاکیوس
 که در ضمن آن پاپ را به برانگیختن فرمانروایان مسیحی بر
 ضد مالیک تشویق می‌کند ، در واتیکان موجود است . لشکر
 کشی مجدد غازان در ۷۰۲ هـ ق صورت گرفت ، و منجر به
 شکست قطعی مغول در نزدیکی دمشق گردید (۲ رمضان

۷۰۲ هـ ق). غازان خان در آخر کار با توطئه‌ای امرا و شورش آلافرنگ مواجه گشت، و از شدت تآثر و اندوه بیمار شد، و در ۱۱ شوال ۷۰۳ هـ ق وفات یافت.

غازان پادشاهی خردمند و شجاع و باکفایت بود، و با وجود کمال شدت و صلابت به‌ضعفا و رعایا محبت و عطوفت داشت. بعد از قتل جمال‌الدین دستجردانی و صدر جهان زنجانی، وزارت خویش به‌سعدالدین محمدآوجی و نیابت وزارت را به‌رشیدالدین فضل‌الله‌داد. در ایجاد امنیت و اصلاح مالیات و رفع احجاف از رعیت اهتمام و مراقبت کم‌نظیر و بی‌سابقه داشت. به‌ترویج علوم و صنایع علاقه می‌ورزید، و خود از احوال و تاریخ و اوضاع ملل و ممالک مطلع بود، و گویند علاوه بر زبان مغولی، به فارسی، عربی، هندی، کشمیری، چینی، تبتی، و فرنگی (فرانسوی یا لاتینی) آشنائی داشت. به‌ساختن بناهای خیر و تعمیر مساجد و بقاع متبرکه نیز علاقه‌مند بود، و در شب‌ها در شب‌ها، که به‌امر و اهتمام او در تبریز بنا شد، مشهورست در باب عدل و باس او حکایات بسیار در کتابها ذکر شده است.

دایرةالمعارف فارسی

۲۲ - Kiacatu: گیخاتوخان وفات ۶۹۴ هـ ق، پنجمین پادشاه (۶۹۰ - ۶۹۴ هـ ق) از سلسله‌ایلخانیان، کوچکترین پسران اباقاخان، گیخاتو چندی بعد از وفات برادرش، ارغون، به‌مسند ایلخانی نشست (۲۳ رجب ۶۹۰ هـ ق). وزارت خود را به‌صدر جهان زنجانی سپرد، و خود

به‌عشرت و طرب پرداخت . بوالهوسی و شهوترانی و ولخرجی او سبب شد که خزانه خالی شود ، و ناچار ، به‌تدبیر صدر جهان ، به‌ترویج چا و پرداخت . اما آن پول کاغذی مورد قبول عامه واقع نشد و ناچار متروک شد . گیخاتو مورد نفرت ارکان دولت خویش شد ، و بایدوخان ، نواده‌ی هولاکو ، که در مستی مورد اهانت و تحقیر او واقع شده بود ، بر وی بشورید . و از بغداد به‌جانب او تاخت . گیخاتو در همدان شکست خورد (۳ جمادی الاول ۶۹۴ هـ) ، و سه روز بعد دستگیر شد و به‌قتل رسید . پادشاه خاتون زوجه‌اش بود . بعد از او بایدوخان به‌سلطنت نشست ، ولی بعد از ۶ ماه مغلوب غازان‌خان شد .

دایرةالمعارف فارسی

۲۳ - Baidu: بایدوخان ، ششمین پادشاه از سلسله ایلخانیان ، پسر تراغای ابن هولاکوخان . در ۶۹۴ هـ به جای گیخاتوخان به‌سلطنت نشست . طغاجار نوپان را حکومت روم و دیار بکر با منصب امیر الامرائی و خواجه جمال‌الدین دستجردانی را وزارت خویش داد . اما سلطنت او طولی نکشید و بعد از ۶ ماه از غازان‌خان ، پسر ارغون خان شکست خورده ، دستگیر و کشته شد .

دایرةالمعارف فارسی

24-Conchi

۲۵ - Rosia: تاریخ اوایل روسیه تا برآمدن مسکو: بقایای متعدد حاکی از این است که حتی در عصر حجر قدیم

مردمی در ل و ج روسیه می‌زیستند . در جنوب ، سکنه‌ی بومی استپها از ش و غ در معرض هجوم اقوام مختلف بودند . در قرن م ق م ، سواحل شمالی دریای سیاه و کریمه تحت استیلای سکوتها بود . در قرن ۳ م ق م ، سرمتها جای سکوتها را گرفتند . بعدها استپهای روسیه میدان تاخت و تاز اقوام متعدد دیگر گردید ، که از آن جمله‌اند گوتها (قرن ۳ م ب م) ، هونها (قرن ۴ م) ، و آوازهای ترک نژاد (قرن ۶ م) . در قرن ۷ م خزرها مملکت مقتدری در ج روسیه تاسیس کردند ، و در قرن ۸ م بلغارهای شرقی دولتی در ناحیه‌ی ولگا برقرار نمودند . در قرن ۹ م ، اسلاوهای شرقی در اوکراین ، در روسیه سفید ، و در نواحی نووگورود و سمو لنسک مستقر بودند ، و در جانب شرق بر رودهای آکا و ولگای علیا مهاجر نشینهایی داشتند . قبایل عمده‌ای اسلاو ج روسیه تحت استیلای خزرها بودند .

در قرن ۹ م ، سوادگران و جنگجویان اسکاندیناوی ، معروف به وارانگیان یا وارگها ، وارد روسیه شدند ، و تا سرزمین خزرها و حتی تا قسطنطنیه پیش رفتند . بنقل روایات ، یکی از سرکردگان وارانگیان بنام روریک در ۸۶۲ در نووگورود مستقر شد . نام روس احتمالاً " در اصل به وارانگیان یا قسمتی از آنها اطلاق میشد ، ولی در همان اوایل امر اسلاوهای شرقی را نیز فرا گرفت ، و اسم عمومی سرزمین مسکونی آنان گردید . بهرحال ، نام " روس " در قرون وسطی اطلاق میشد بهمالک اسلاوی واقع در قسمت جنوب روسیه ، که عمده‌ترین آنها مملکت کیف بود ، و سپس این نام به قلمرو دولت مسکو تعلق گرفت .

اولگ ، جانشین روریک ، مقر خود را به کیف منتقل کرد و این شهر تا ۱۱۶۹ پایتخت مملکت کیف بود . اولگ اسلاوهای شرقی را متحد کرد ، و آنانرا از قید اطاعت از خزرها رهائی بخشید . او و جانشینش ایگور به قسطنطنیه حمله کردند ، و پیمانهایى به سود روسها با امپراتور بیزانس بستند . اولگا زوجهی ایگور ، در یکی از سفرهای خود به قسطنطنیه به مسیحیت گروید . در دورهی حکومت (۹۶۴ - ۷۲) سویاتوسلاو ، دو کنشین کیف به اوج قدرت خود رسید ، و دامنهی استیلای روسها از نووگورود تا دانوب در طرف غ و تا ولگا در طرف ش منبسط بود . پسر و جانشینش ولادیمیر کلیسای ارتدوکس شرقی را مذهب رسمی قرار داد ، و این امر بستگی کیف و دولت بیزانس را تقویت کرد (بطوریکه کلیسای مذکور در قسطنطنیه مقرر داشت) . و فرهنگ بیزانس را در دولت کیف نفوذ تمام بخشید . بعد از وفات (۱۰۵۴) یاروسلاو ، دولت کیف به چند امیرنشین تقسیم شد ، که شعبه‌هایی از خاندان روریک بر آنها حکمفرمائی می‌کردند . تفوق سیاسی از کیف به امیرنشینهای گالیچ و ولادیمیر و سوزدال - ولادیمیر منتقل گشت . در ۱۱۶۹ ، امیر سوزدال کیف را گرفت ، و مرکز قدرت از کیف به ولادیمیر انتقال یافت . اما در حقیقت ، قدرت مرکزی از روسیه رخت بر بسته بود . در ۱۲۲۷ - ۴۰ ، تاتارها (مغولان) به سرکردگی باتوخان شهرهای عمدهی روسیه را جز نووگورود و پسکوف - ویران کردند . خانات اردوی زرین تشکیل گردید و امرای روس را خراجگزار ساخت . روسها از جانب شمال نیز مورد حمله بودند ، و اگرچه آلکساندر نفسکی سوئدیها و شهبانان توتونی را شکست داد ، عاقبت در قرن ۱۴ م سرزمینهای

پهناوری از روسیه (روسیه‌ی سفید ، بیشتر اوکرائین ، و قسمتی از غ روسیه) جزء لیتوانی گردید . در اوایل قرن ۱۴ م ، امیر مهین دو کنشین ولادیمیر ، که ارشد امرا بود ، از جانب تاتارها مامور وصول خراجها از امرای دیگر بود . اما در ۱۳۲۸ ایوان ، مهین دوک مسکو ، که تا آن زمان امیرنشین کوچکی جزء امیرنشین سوزدال بود . امتیاز وصل خراجها را خریداری کرد . به سبب این همکاری با تاتارها ، امیرنشین مسکوبین شهرهای روسیه اهمیت یافت . و در ۱۳۲۵ که مرکز کلیسای روسیه به مسکو منتقل شد ، بر اهمیت مسکو افزوده شد . در ۱۳۸۰ ، امیر وقت مسکو علنا " با تاتارها به مخالفت برخاست ، و آنان را در نبرد کولیکووا مغلوب کرد ، و پس از این واقعه ، مهین دوکنشین ولادیمیر ، بدون تصویب اردوی زرین ، به پسر دمیتری بنام واسیلی رسید ، و امرای آن عنوان مهین دوک مسکویافتند . . .

دایرةالمعارف فارسی

26-Toctai

27-Lac

28-Oroech

۲۹ - Sain : نامی که بر باتو (Batu) نهاده بودند ، سین خان (Sain khan) ، یا " پادشاه خوب " بود . ترتیب راستین پادشاهانی که بر تاتارهای مستقر در باختر حکومت می کردند ، چنین بود : باتو (Batu) ، سوتک (Sartak) ، اولاگچی (Ulaqchi) ، بارکا (Barka) ، مانگ کوتیمور (Manaku timur) ، تودای

مانگ کو (Tudai Mangku) ، تولوبوقا (Tulabugha)
و تغتای (Toktai)

پانویس متن کتاب

30-Comania

31-Alania

32-Menjar

33-Zic

34-Gothia

35-Gazaria

۳۶ - نگاه کنید به یادداشت شماره ۲۹.

۰ م

37-Sarain

38-Totamangu

39-Nogai

40-Nerghi

انتشارات گوشش منتشر کرده است .
گاترین (کلیسای نورت هنگر)
اثر : جین اوستن

مطالب داستانهای او را عمدتاً " تجارب زندگی طبیعی انسان
و رفتارهای اجتماعی ناشی از تاءثیر محیطی تشکیل میدهد .
نویسندگی را بسیار زود آغاز نمود ، ولی هنگامی که نخستین کتابش
به مرحله چاپ میرسید ، سی و چهار بهار از عمرش گذشته بود .
داستان قصر قدیمی نورت هنگر یک سال پس از درگذشت
نویسنده انتشار یافت .

از پیشگفتار مترجم

انتشارات گوشش منتشر کرده است :
زندگی جورج اورول
تاء لیف و تلخیص : ب. اوکسلی

در مورد جورج اورول ، نویسنده‌ای که در دیدگاه‌هایش از
ابتدای فعالیت ادبی تا انتها - تحولاتی ژرف به چشم می‌خورد
او سیمای استعمار بریتانیا را با پیروزی مبارزات مردم هند و کسب
استقلال و اخراج انگلیسی‌ها از آن کشور ، متحول شده می‌نماید .
گوئی که پس از این واقعه ماهیت سلطه طلبانه انگلستان ، به
ماهیتی آزادیخواهانه تغییر یافته است . و دیگر انگلستان مهد
آزادی است . اورول در مجموعه آثار خود پس از کشمکش بسیار بر
سراعتقاد به جهان دیگر و عقاید مذهبی در مورد زندگی
می‌نویسد .

از پیشگفتار مترجم

انتشارات گوش منتشر کرده است .

پسر عمو پونس

اثر : اونوره دوبالزاک

او یک آدم استثنائی است . موزیسین حساس و هنرشناس برجسته‌ای است که عاشق و پرستنده زیبایی‌های هنر بوده و انسانی معتقد به معنویات می‌باشد که نتیجتاً " با اجتماع مادی که به هر چیزی با دید کاسبکارانه مینگرد ، در تضاد است . رویهمرفته عشق به هنر و ستایش آن تمی است که به این کتاب جای بلندی در بین آثار بالزاک میدهد . در کتاب حاضر نیز مثل اغلب رمان‌های بالزاک قدرت طلا و حرص مال‌اندوزی و دست یابی به پول بیداد کرده و قهرمانان کتاب درگیر یک گشمکش بزرگ و خانمان برانداز می‌کند .

از پیشگفتار مترجم

انتشارات گوشش منتشر کرده است .

تنفس

اثر : جورج اورول

"دیوید" در اطاق بالا و پائین میرود . دستهایش را به پیشانی میگذارد . او از خبری بهت زده شده است و برای مدتی نمیتواند آنرا باور کند . "شیلا" به او نارو زده است ، نه نمی توانست اینطور باشد . اما یکمرتبه خود را رویاروی واقعیت تلخ می بیند و چون تاب تحمل از کف داده است سر به گریه بر میدارد .

بخشی از متن کتاب

